

روان شناسی و اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و مواعظ سودمندی است که در اثر تجربیات شخصی خود ابداع کرده و در ضمن داستان بیان فرموده اند. از آنجمله عبارات پر مغز و عمیق ذیل است:

ص ۱۵: «چه بسیار بچه‌های خیلی خوب که جوانان بسیار بد شدند و چه بسیار جوانان نیکو و آراسته و صالح که مردان بسیار بد از کار درآمدند. رمز تربیت صحیح در اینجاست».

جای خوشوقتی است که نویسنده تیزهوش، این رمز را کشف فرمودند. ص ۲۸: «اصلاً گویا چیزی که لذت و خوشی مطلق در آن وجود داشته باشد در این جهان وجود ندارد».

ص ۲۸: «با کز آدگاه بیاد روزگار گذشته می افتاد و مالشی درد دل خود احساس میکرد».

اینجا نویسنده به نکته مهمی در روان شناسی بر خورده اند و آن اینست که یاد روزگار گذشته دل پیچه می آورد.

ص ۲۸: «افسوس که ماهمه این چیزها را می بینیم - احساس میکنیم ولی نمی فهمیم». اینجا البته از جانب خود شکسته نفسی فرموده اند.

ص ۳۴ و ۳۵: «همه بدی‌ها و بدکاری‌ها از بدی فطرت، بدی اصل و نسب یا بدی تربیت نخستین نیست. چه بسیار از رذائل و گناهان موحش که در اواسط عمر گریبان آدمی را میگیرد».

ص ۶۰: «دنيا دستهای مرموز و عجیب و بیرحمی دارد که گاه آنها را برای عده زیادی از فرزندان خود بکار می اندازد! چه کار موحش!»

ص ۷۲: «در زندگی فقط باید خندید و خنداند، زیرا گریه گریه می آورد و خنده خنده بدنبال دارد...» حتی بزور غلغلک!

اما از این داستان عشق آلود نتیجه‌های اخلاقی مهمی گرفته میشود از آن جمله یکی آنکه معلوم میشود عشق خاصیت حب ترك تریاك دارد و این خاصیت مهم که عرفای بزرگ بدان پی برده بودند از اکتشافات خود نویسنده است. اگر چه اظهار این نکته بفتح داروخانه‌ها نیست، ولی نویسندگان ناچار باید حقایق را بیان نمایند.

فقط نکته‌ای که برای این حقیر موجب نگرانی است، آنست که این داستان چنان مؤثر نوشته شده که ممکن است بعضی جوانان نادان برای آنکه دختر زیبایی عاشقشان بشود تریاکی بشوند، و بعد هم منقل تریاك را بر معشوقه ترجیح بدهند ولی امیدواریم اینگونه جوانان فاسد الاخلاق

در جامعه پیدا بشوند.

به‌لاوه بطوریکه از آخر داستان برمی‌آید، عشق چهره را روشن و زیبا و موها را سیاه می‌کند و فرشته‌ماه می‌زند و اظهار این نکته نیز اتفاقاً بضرر دکان‌های سلمانی است، ولی نویسنده در بیان آن شجاعت اخلاقی نشان داده است.

جای بسی تأسف است که نویسنده زبردست و هنرمند این کتاب حق طبع و تقلید و ترجمه و اقتباس را در مورد همه کشورهای محفوظ فرموده‌اند و گرنه بی‌شک تاکنون در همه زبانها ترجمه و اقتباس شده بود. از آنجمله خود این ضعیف‌تصمیم داشت که بوسیله ترجمه این کتاب بزبان زرگری در جامعه عرض اندام نماید و متأسفانه باین مانع برخورد. و این نکته فاجعه چهران ناپذیری برای کلیه زرگری زبانان بشمار میرود.

امیدواریم که هم نویسنده دانشمند این کتاب و هم نویسندگان زبردست دیگر بنوشتن اینگونه داستان‌های ادبی و اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و دام-پزشکی ادامه بدهند، تا ما را از ترجمه کتابهای نویسندگان خارجی بی‌تیاژ فرمایند و گنجینه ادبیات جدید فارسی را پرمایه‌تر و گرانبهارتر سازند، و این توقع ما مخصوصاً از نویسنده بزرگوار داستان «ناز» که پیروان و مقلدان بسیار دارند از همه بیشتر است.

تهران - اردیبهشت ۱۳۳۰

(۱) این جانب جوان ناپاکی را می‌شناسم که بهمین منظور تریاکی شد، و عاقبت هم تریاک تلخ را بر لبهای شیرین معشوقه ترجیح داد. اما این حوادث که مکرر واقع میشود، نتیجه اخلاقی دربر ندارد و بهتر است که زمان نویسان این موضوع را برای زمان انتخاب نفرمایند.

پیشہ و کلمہ کی تائید و توثیق
کے لئے

میگویند شعر آینه دل است ، اما اگر گرد و غباری بر روی آن بنشیند و آن را کدر کند محتاج صیقلی است ، این همان صیقل تجدید است که شعرای معاصر پدید آورده اند و البته این معنی دل و جگر را تروتازه میسازد .
نقش مهمی که ادبای متجدد برای شعر فارسی قدیم شمرده اند آنست که از حیث صورت و معنی تنوعی نداشته و بیشتر شاعران همان شیوه های کهن را پیروی می کرده اند ، اگر این ایراد بجا باشد بجزءت میتوان گفت که شعر جدید فارسی از این نقیصه بری است ، زیرا هم از حیث لفظ و قالب شعر و هم از حیث معنی شاعران جدید از تقلید چشم پوشیده و شیوه های تازه یافته بکار برده اند بطوریکه شعرای جدید الحق لایق برابری با اسلاف نامدار و بزرگوار خود میباشند .

چون در این مقاله مجال تطویل سخن نیست ، ما اینک بدگر بعضی از شیوه های نوین که در شعر فارسی بوجود آمده و بیشتر اهمیت دارد با آوردن نمونه ای از آثار سخنوران سخن سنج نامدار اخیرا کتفا میکنیم .
گروهی از شاعران بزرگ اخیر معتقدند که شاعر باید موضوعهای تازه و نو برای آزمایش طبع بکار برد ، البته سلاست و انسجام الفاظ قدما را باید حفظ کرد و حدود قوانین ادبی را محترم شمرده یعنی معانی نو را در همان لباس فاخر کهنه جلوه گر باید ساخت . ابیات زیر از قسیده نثرایی است که یکی از شاعران زبردست در موضوع بسیار تازه و بی سابقه ای ساخته و نمونه کاملی از این شیوه بشمار میرود :

در نعمت سر که شیره و اینکه باید جوانان مهذب الاخلاق باشند ؛
ز سر که شیره که گوید ترا زبان خیزد ؛
ز ترش و شیرین کس را زبان چنان خیزد ؛

اگر چه مایهٔ نفع است غم مداراز آن ۱

که نفع نیز بیک لحظه از میان خیزد .

عصیر دانهٔ انگور را سه خاصیت است ۲

بگویند بیقین کز میان گمان خیزد :

یکی که باشد شیرین و آن دو دیگر را

تو خود بشوش و بدان کان دوز امتحان خیزد ۱

یکی دیگر از شاعران بزرگ که اشعارش در السنه و افواہ خاص و عام است در عین آنکه همیشه معانی لطیف تازه میجوید ، پروانی و سلاست گفتار اهمیت بسیار میدهد. هر چند این شاعر پیشقدم دبستان «باباشلیسم» و Skatophilisme شمرده میشود معیناً از غور و تفحص در مطالب سودمند اخلاقی و اجتماعی خودداری نمیکنند حتی در تحت تأثیر دبستان فلسفی Cruditariens واقع میشود. اینک نمونه‌ای از آثار او:

قصه شنیدم که اشتری بچراگاه	ذات بنات نبات راز خورد آزود
لیک چو ندان اوز پیری فرسود	چند کسو ساربان باخورد او برد
چونکه شتر آن کدو بدید برابر	اشک تحسّر زهر دودیده بیفشرد
گفت کدو را چرا خیار نگشتی	تا بتوان سهل بر تو گاززد و خورد
هر چه بود سبز و تر دخورده شود زود	هر کدوئی را شتر خورد چو بود ترد

گروهی دیگر از شاعران اخیر (پیرودبستان Fadisme) برای آنکه در قالب شعر تجدیدی ایجاد کنند پاره کردن آن پرداخته و هر یک شعر را چهار پاره یا پنج پاره (خماسی) یا پاره پاره و منقطع ساخته‌اند و البته همهٔ ایشان در ابداع معانی جدید نیز کوشش فراوان نشان داده‌اند و مضامین ایشان در اشعار قدما بکلی بیسابقه است. از آن جمله چهار پاره زیر را از منظومهٔ «روی بام مطبخ» برای نمونه ذکر میکنیم ۲ :

چیست دل درد؟ آن که در روده	اندکی از خوراک گیر کند
وز فشارش چوروده شد سوده	آدمی را ز عمر سیر کند .

قطعهٔ ذیل نیز نمونه‌ای از پنج پاره یا خماسی است و الحق معنی آن بسیار مبتکرانه و جدید است :

(۱) این شعر دارای صنعت جدید و تعارف الجاهل است و این صنعت را خود شاعر در مقابل تجاهل العارف قدما ابداع کرده است .

(۲) اینجانب مدتهاست که در نظر دارد بیک جدیدی ابداع کند و نام آن را «خپاره» بگذارد که جدیدتر خواهد بود ، زیرا چهار پاره را شکارچیان در قدیم بسیار استعمال کرده‌اند . اما هنوز متأسفانه طبعم باری نکرده است .

راجع بقلمکار و تشویق جوانان بسمی و عمل :

کاری که نکو بود نمودار بود و انرا بیه جای خریدار بود
هر کس که قلمکار نکو یافته است بس سود که از یافته اش یافته است
هر کار نکو همچو قلمکار بود.

بعضی دیگر از شاعران بزرگوار پیرو دبستان vomitisme معتقدند که مضامین شعر باید با زندگی جدید وفق بدهد . بنا بر این البته شاعر باید ازین پس بجای شمع و پروانه از چراغ برق و پروانه گفتگو بکند و خود ایشان این شیوه مرضیه را باز بردستی تمام بکار بسته اند :

چراغ برق را پروانه ای گفت : که آخر از چه با گرمی تری جفت ؟
جوابش داد آن معشوق روشن : نمیسوزم ترا ، بد میکنم من ؟

بعضی از جوانان نورس هم با آنکه فخامت الفاظ قدما را حفظ و حتی تفاوت دال و ذال را نیز مراعات مینمایند در ابداع معانی جدید معر که میکنند این ابیات نمونه هنرهای یکی از این جوانان است :

ناخورده ها

چند برسی که چرا جان من از غم فرسود
خوردنی چون نبود راستی از عمر چه سود
بوستانیست از آن سوی جهان سخت فراق
که پرست از هلو و سیب و به و شفتالود
چاشنی هاست در آن میوه گز آنجا آرند
که نه آنرا تو در انجیر بیایی و نه تود...

اما پیروان دبستان چرندیسم و Dévergondisme در تجدید شعر فارسی وظیفه مهمی انجام داده و قدمهای بزرگتری برداشته اند. شاعران نوظهوری هستند که معتقدند بیان را بکلی باید تغییر داد . بعقیده این دسته چون اشعار پیشینیان همه دارای معنی بوده مهمترین وظیفه شاعر متجدد آنست که معنی را بکلی از میان بردارد تا اشعارش تازگی حقیقی داشته باشد. عالیترین شاهکار این گروه سبک جدید « شتر مرغ » است که شاعر در آن تجدید را بنهایت رسانیده چنانکه در مقدمه « شتر مرغ شماره یک » مینویسد :

معنی شل است ، لفظ لغت است .

« لفظ نباید شل بشود تا هر چه بیشتر بیرو ساخت و آئینه معنی باشد. »
 این شاعر بزرگوار همه نویسندگان و جوانان پرشور را بشکمیل
 این سبک تازه دعوت کرده و البته در اینجا شکسته نفسی کرده اند و گرنه
 از آنچه ایشان ساخته اند کامل تر نمیتوان ساخت. ولی این ضعیف که جوان
 پرشوری میباشم در نظر دارم سبک جدیدتری بنام « لاشغور » اختراع
 نمایم و امیدوارم در انجام این خدمت توفیق یابم. اینک چند سطر از کتاب
 « شتر مرغ شماره یک » برای نمونه ذکر میکنیم :

آه ای دلم ، آه ای خدا ، دکتر کمک !! ای وای ! ای وای !
 ای جوش شیرینا ! بیا ! کن راحتم ! کن راحتم !
 دل درد ، دردی مشکل است درد دل است .

شاعر بزرگ دیگری که پیرو دبستان *Dédalo-abysmalisme*
 میباشد و از همین گروه شمرده میشود اما البته از حیث تجدد و تازگی در
 رتبه دوم قرار دارد. در مقدمه کتاب « خانواده بزاز » ضمن بیان سبک خود
 و دشواریهایی که برای هر متجددی در شیوع دادن نظریات تازه پیش میاید
 میگوید :

« شاعر جفتک می انداخت ، جرأت نداشتند با وحله کنند »
 شاهکار این شاعر منظومه ذیل است که مختصری از آن نقل میشود :

فرحناک روز

هنکام روز سایه هر چیز مخفی است
 و در اطاق
 از رنگهای تلخ که بومی دهند تند
 پس غولها
 خیلی بلند بالا
 از دور میرسند چو موجی ز کوهها
 تا

فریاد برکشند . ۲

شاعر جوان دیگری که اخیراً ظهور کرده و در بعضی مجلهها آثار

(1) *Beati pauperes spiritu* .

(2) *Invita Minerva*

نویسنده او دیده میشود از گروه دبستان **Bandétombanisme** بشمار میآید. این شاعر عقیده دارد که باید مضامین شعر را از زندگی عادی گرفت و خود او که در اینکار پیش قدم میباشد اشعار آبداری در این شیوه ساخته که نمونه آن ذیلانقل میشود:

یادبود

یادداری که شیبی کشک ولبو میخوردیم
 هکس تو نیز ز بالین من آویخته بود
 اندکی کشک ولبو بر سر آن ریخته بود
 ما بانگشت خود از عکس تو آن بستر دیم؟^۱

امیدواریم این شاعر خوش قریحه موفق شود که در باره «ماست و خیار» و «لنگه کفش بار» و اینگونه مضامین دلپذیر جدید نیز اشعار شایسته بسراید و ما را از پرتو قریحه خود مستفیض نماید.^۲

اما این شاعران بزرگ با آنکه هر یک در مقام خود فرید عصر میباشند و ادبیات فارسی را با ابیات غرای خود زینت داده اند، نمیتوان گفت که با آخرین مرحله کمال رسیده اند.

این اقتضار بزرگ در ادبیات جدید نصیب شاعر بزرگ دیگری است که متأسفانه هنوز قدرش چنانکه باید آشکار نشده است. دیوان این نابغه خوش قریحه با ترجمه اشعار چاپ شده و خوشبختانه نسخه‌ای از آن بدست این ضعیف افتاده است. در پشت کتاب نام و نشان شاعر چنین ذکر شده است: «حکیم میرزا فضل‌الله رهبر نیریزی که طیب دندان»^۳

شاعر شهیر مرام خود و سبب تألیف کتاب را در این ابیات بیان

میکند:

(۱) Tacidium vitae

(۲) علاوه بر طبقه بندی زهرین شماری واحد الشعری **Monopoemistes** هستند که در مدت عمر خود فقط یک قطعه شعر سروده و گوی سبقت را ربوده اند چنانکه هر حرف و چین چایخانه در ابتدای کار خود شعر یکانه ایشان را چیده است و در اینجا تکرار شعرشان لزومی ندارد. و طبقه دیگر بعنوان کثیر الشعری **Polypoemistes** سزاوارند زیرا از خود سخنی سروده اند و گفته های دیگران را از بر کرده و در مجالس با آب و تاب قرائت میفرمایند.

(۳) نسخ معدودی از این کتاب هنوز باقی است و در کتابفروشی های بسیار معتبر به بهای ۲۵ ریال بفروش میرسد.

اکثر قصد و مرامی چو بتألیف کتاب این بوده^۱

بر تألیف قلوب و دیگرش سهل معاشر بوده

بوده و هست تمنی و دیگر مقصد اقصائی من

که در آغوش گشند جمله امم دست اخوت بوده

بوده رهبر مترجی و تمنی بخداوند علیم

چه که او هست مؤلف و سببها به اخوت بوده.

در باره تنگدستان و دلسوزی به حال آنان میفرمایند :

گر جیب فقیر و داخلش^۱ میدیدی

تپی ز همه چیز و سوراخش دیدی

در لبس درونش و دیگر وصله هاش

ای کاش عزیزان کمکی^۲ میدیدی

ایضاً

در بخت و یز جمیع بیچاره بین

نه هیبه و نه ذوغال همش کاغذ بین

در چشم و گلویش و دیگری جسش را

گر دیده پر از دخان و هم چرخش بین^۳.

دسته دیگری از شعرا و نویسندگان نردست هستند که طرفدار دبستان

Gangsterisme کانگستریسم میباشند. تردستی طرفداران این دبستان

اینست که گفته‌های دیگران را بقالب دیگری در آورده بنام خود منتشر

میسازند. یکی از استادان فلچماتی این دبستان (که تا بحال چند صد پیس

تاثر: تراژدی - کمدی - درام - کمدی درام - تراژدی مسخره -

مسخره درام .. بجامه تقدیم کرده است) روزی يك سن از پیس دون ژوان

(Don Juan) مولیر را که اقتباس کرده بود در حضور چند نفر بنام خود

میخواند. یکی باو گفت: «این موضوع از مولیر است.» جواب داد:

«عجب! شاید مولیر هم چنین موضوعی داشته باشد ولی من خبر ندارم و

پیس را که میخوانم بقلم خود این جانب است.»

تهران - خرداد ماه ۱۳۴۰

(۱) به زعم این فقیر، شاعر کلمه «درونش» بکار برده و در حین استنساخ

بصورت فوقی ظاهراً اصلاح گردیده است. والله اعلم بالصواب.

(۲) مقصود «کم» مصغر است نه کمک به معنی مساعدت، قاره محترم به این

نکته باریک توجه فرمایند.

(۳) اینجانب نسخه این کتاب را در دسترس دارد و حاضر است در مقابل

دستزد شایان منتخباتی از آن تهیه کرده در معرض استفاده عموم بگذارد.

مشاورستانهای ایران

شهرستانهای ایران رساله‌های جغرافیائی است که شامل اسم و شرح احداث عده‌ای از شهرهای بزرگ بتوسط شاهزادگان و پادشاهان ایران میباشد ولی تقریباً نام ۵۴ شهر بزرگ در آن از قلم افتاده است، این متن صورت یاد داشت را دارد و مانند اغلب متن‌های پهلوی گردآورنده آن گمنام میباشد. اما از آنجائیکه خلیفه ابومنصور «ابوالدوانیق» بعنوان بنا نهنده بغداد (فقره ۶۱) معرفی شده است ثابت میشود که متن مزبور تقریباً هشتصد سال بعد از میلاد گردآوری شده است، زیرا ابوجعفر در سنه ۷۵۴ میلادی بخلافت رسید و احتمال میرود بعدها اضافاتی به متن اصلی شده باشد.

کوبا گرد آورنده این رساله از متنهای کهنه‌تر از متنهایی که فردوسی و دقیقی در دست داشته اند استفاده کرده است. از جمله راجع بچنگ کوردز با پیران (فقره ۳۵) و استعمال نامهای اوستائی مانند خیون (فقره ۹) و توریا که با دینکرت و یادگار زریران و غیره تطبیق میکند. ولی از طرف دیگر اضافاتی که مربوط بقرن ششم و هفتم میلادی است نیز در آن دیده میشود.

این رساله را اولین بار ادکار بلوشه E. Blochet در کتاب *Liste Géographique des villes de l' Iran* چاپ کرده و بعد دار-
مستر در کتاب خود موسوم به : *Textes Pchlevis relatifs au Judaisme* راجع به شوشن دخت ملکه یهودی یزد گرد اول به دو فقره
متن این رساله اشاره کرده است . در ثانی چاپ متن انتقادی توسط دستور
جاماسیچی منوچهر جی جاماسی آسانه جزو متن های پهلوی در بمبئی سال
۱۸۹۷ انجام گرفت . در سنه ۱۸۹۹ سراروند جیوانجی جمشیدجی مدی
(شمس العلماء) متن و ترجمه گجراتی و انگلیسی این رساله را با تحقیقات
و تعیین وضعیت شهر های نامبرده انتشار داد .

متن کنونی از روی نسخه انتقادی با متن پهلوی و ترجمه انگلیسی
و حواشی شهرستانهای ایران تألیف مارکوارت تنظیم شده که مسینا
در *Analecta orientalia* شماره ۳ در ۱۹۳۱ بطبع رسانیده است .
از تحقیقات و نتایجی که ضمیمه متن بود به اشاره مختصری قناعت شده و
بعضی یادداشتها به آن افزوده گردیده است . این رساله از احاطه جغرافیائی
و مطالعه افسانه های ایرانی قابل توجه میباشد .

بنام دادار به افزونی [شهرستانهای ایران]	بنام ئی داتارئی وه اوزونی [شهرستانهای ایران]
بنام و نیرو و یاری دادار اورمزدینک .	په نام د(ō) نیروک و ایبارینئی داتار اوهرمزدئی نیوک .

(۱) J . Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr, edited by G . Messina . S. I. Roma 1931.

۱- شترستان پهلوانی اندرزمی ئی
 اراشهر کورت استیت جویت جویت
 روز کو کتام سر - خوتای کورت ،
 په دوکان اورا بن اییاتکار پشست
 استیت .

[کوست ئی^۱ خوراسان]

۲- په کوست ئی خوراسان
 سمر کند شترستان کایوس ئی
 کوانان بن فر کند^۲ ؛ سیاوخش ئی
 کایوسان به فر جامینیت .

۱ - شهرستانهایی که در
 روزهای (زمانهای) جداگانه ، در
 سرزمین ایرانشهر (مملکت ایران)
 بنا شده و فرمانروایانیکه آنها را
 ساخته اند دوباره^۳ درین یادداشت
 نوشته میشود .

[۱- جانب خوراسان (مشرق)]

۲ - در جانب خوراسان
 کایوس پسر کوادشالوده شهر سمرقند
 را ریخت سیاوش پسر کایوس آنرا
 بیایان رسانید^۴ .

(۱) جانب ، طرف (۲) - بن فرا کردن = پی کردن .

(۳) شاید مقصود اینست که ابتدائاً نام و سپس شرح هر کدام از شهرها داده
 میشود .

(۴) معلوم نیست که سمرقند از چه لغتی مشتق شده است . در فرس قدیم
 کاتنه و بزبان سغدی کنت بمعنی شهر است . کنت بمعنی دهکده و شهر در زبان بومی
 سکهای سیستان نیز آمده است . در اینجا بنظر میرسد سمرقند بمعنی اساطیری کنگه
 (باغ بهشت) مسکن آریاها (ایرتم و بجو) بوده باشد . راجع به کنگه و کنگه کو
 و کنگه دز ایرانشهر مارکوارت دیده شود . طبری کنگه دز را به کیکاوس نسبت
 میدهد و بیرونی نیز روایت میکند که کنگه دز را کیکاوس یا جم ساخت . لکن در
 اینجا بافسانه اساطیری بسیار قدیمی از آنچه در اوستا و اسناد پهلوی و عربی
 و فارسی بصورت تاریخ درآمده است برمیخوریم . زیرا سغد قستی از امپراتوری
 افراسیاب را تشکیل نمیدهد چنانکه در شاهنامه ذکر شده و سیاوش بدر بار افراسیاب
 پناهنده میشود بلکه سغد مرکز امپراتوری و مال خود ایرانیان میباشد .

عوماً بنای کنگه دز را سیاوش نسبت میدهند که در مدت مهاجرت خود به
 دربار افراسیاب ساخته است . بمقیده تعالی (ص ۲۲۹) کنگه دز قلعه افراسیاب
 بوده در صورتیکه سیاوش شهری بنام سیاوش آباد بنامیند . مسودی مینویسد
 که آنشکده دیگری بنام کنگه (کنگ ده) توسط سیاوش بسرکاوس در مدت اقامت
 او در مشرق چین همجوار بر کند (ا شاید برجگرد - وزجمکرد) بنا شده است .

۳- کیخسروئی سیاوخشان
آنوزات وش ورجاوند آتخش ئی
ورهرام آنوشاست .

۴- پس زرتشت دین آورد
از فرمان ئی ویشتاسپ شاه ۱۲۰۰
فرگرت په دین دپیره په تختکیمائی
زرین کندونپشت و په گنج ئی آن
آتخش نهات .

۵- وپس گجستک سو کندر
سوخت و واندر آو دریاب افگنت
دینکردئی هیت خوتایان .

۶- وش هیت خوتایانیه نه
کوهیت خوتایان اندر بوت : اوک
آن ئی یم [اوک ئی آزی دهاک] و
اوک آن ئی فریتون و اوک آن ئی

۳- کیخسرو پسر سیاوش
در آنجا زاد و آتش پیروزمند بهرام
را در آنجا برپا کرد .

۴- پس زرتشت دین بیاورد
بفرمان گشتاسپ شاه او ۱۲۰۰
فر کرد (فصل) به (خط) دین دپیره
به تخته های (لوحه های) زرین کند
ونپشت و بگنج آن آتش نهاد .

۵- و پس سکندر گجسته
(ملعون) دینکرت هفت خدایان را
سوزانید و در آب دریا افکند .

۶- مقصود از «هفت خدایان»
هفت خداوندانی هستند که در آن
(در سمرقند) بوده اند : یکی از
آنها جم [یکی آزی دهاک] و یکی
از آنها فریدون و یکی از آنها

(۱) طبق روایات تاریخی اوستا روی ۱۲۰۰ پوست گاو بدست زرتشت
یا جاماسب نوشته شده و در «دز نپشته» در استخر و در «گنج شیزکان» گذارده
شده بود . احتمال می رود که در زمان داریوش اول يك نسخه رونویس اوستا در
پابندخت سفدکفارده شده باشد . از طرف دیگر رسم الخط دین دپیره قبل از قرن
پنجم بعد از میلاد وجود نداشته و بعد اختراع شده است . اسکندر سمرقند را در
۳۲۹ قبل از میلاد ویران کرد و شورش اهالی را بطرز خشن فرونشاند . ممکن است
آتش بهرام و رونویس اوستا درین گیر و دار ازین رفته باشد . در اینصورت دریا
باید بهمنی رودخانه باشد . در قه های اسوری عربی و ابرائی بنای سمرقند را به
اسکندر نسبت میدهند . مورخین اسلامی سمرقند را از اسم شهر مشتق میدانند .

منوچهر و اوک و اوک آنئی کابوس
و اوک آنئی کیخسرو و اوک آنئی
لهراسپ و اوک آنئی و یشتاسپ شاه.

۷- پس گجستک فراسیاکئی

تور هزاوک نشیمک نی بغان دیوان
اوزدس زاربتش کرت.

۸- اندر بختلئی و امیک

شترستانئی نوازک سپندیاتئی
و پشتاسپان پوس کرت.

۹- وش ورجارند آنخشئی

وهرام آنونشاست وش نیزهئی خویش
آنوزت وش ئویبوخاگان و سنجچیک
خاگان و چولخاگان و وزرگه خان
و گوهرم و توژاپ و ارچاسپئی
خیونانشاه پیغام فرستیت کونیزهئی
من من پشگریت، هر که بدورشنئی

منوچهر و یکی از آنها کابوس
و یکی از آنها کیخسرو و یکی
از آنها لهراسپ و یکی از آنها
گشتاسپ شاه.

۷- سپس افراسیاب گجسته

(ملهون) تورانی هر یک از نشیمنگاه
بغان (خدایان) را بتکده زار دیوان
ساخت.

۸- در بلخ در خشان اسپندیاد

یسر گشتاسپ شهرستان نوازک را بنا
نهاد.^۲ ۹- او آتش پیر و زمند بهرام

را بدانجا نشاند، او نیزه خویش
در آنجا بزد و او یبغو خاقان و
سنجچیک خاقان و چول خاقان و
خان بزرگ و گوهرم و توژا و
ارچاسپ شاه خیونان پیغام فرستاد
که: «نیزه من پشگرید، هر کس
به وش این نیزه نگرد، چگونه

(۱) مطالب بالا باروایات راجع به سمرقند تطبیق نمیکند. عدد هفت

فرمانفرمایان سمرقند ثابت میکنند که نام آزی دهاک را بعد افزوده اند.

(۲) بعل یا بخر بفرس قدیم بختربش از اسم رودخانه گرفته شده و بختا

یعنی قسمت کننده آمده است. نوازک از ناوازک که اوستایی آن نوازه- ناوازا
<کشیمان> آمده. در شاهنامه لذت تحریف گردیده آوازه نوشته شده. در نمایی

آوازه نام دزی درینکند میباشد.

این نیزه نیکرت، چی آندرتوارانشهر
دوباربت ؟

[میتواند] در ایرانشهر تاخت و تاز
بکند ؟

۱۰ - شترستان ئی خوارزم
ارسیه ئی بهوتکان کرت .

۱۰ - شهرستان خوارزم را
نرسی که مادرش یهودی بود ساخت ؟

۱۱ - شترستان ئی مروئی روت
وهرام ئی یزد کرتان کرت .

۱۱ - شهرستان مرو رود را
بهرام پسر یزد کرد (بهرام پنجم
گور) بساخت ؟

(۱) بیغو خاقان لقب خانهای ترکان غربی بوده که گماشته خاقان بزرگ چین بوده اند. سنجیك خاقان - سنجو خاقان ، مناصر خسرو اول و ژوستن دوم میباشد. چول خاقان مسکن است از هون های سفید باشد. ایل چول در نیمه دوم قرن پنجم در شهر بلخان اقامت داشته و خاقان بزرگ عنوان رسمی رئیس هباطله در قرن هفتم بوده است. گوهرم و توژاپ در شاهنامه بشکل گهرم و تژاد آمده است. شرح فتح قلعه روئین و گهرام و کندرمان برادران ارجاسپ در شاهنامه و طبری ذکر شده است. شاید کندرمان و ندرماینبش برادر ارجاسب باشد که در پشت ۵۰۱۶۶ آمده است (دارمستر Etudes Ir. 11, 229).

در اینجا ارجاسپ بسیار قدیمی تر از شاهنامه دقیقی و فردوسی معرفی میشود زیرا ایشان بیغور در اواخر قرن دهم میلادی قرار میدهند ولی درین سند از خانهای ترک قرن ششم و هفتم بشمار میرود. توژاسب پسر گودرز و داماد افراسیاب به آسانی با تژاد داماد افراسیاب که از تژاد ایرانی بوده اشتباه میشود. طراسف تحریف توژاپ میباشد. طبق طبری و فردوسی یکی از ایرانیان فراری بوده است. لکن از اسناد قدیم چنین بر میآید که پسر پهلوان گودرز میباشد.

نام گوهرم از فرس قدیم : گوتره مامیآ بد - جوهر من یا گوهر من که بهارسی جدید گوهر مند میباشد ، در فرس قدیم گوتره منتم آمده است . به پهلوی گوهر بمعنی ماده واصل و جوهر است پس نیکرت گوتره بمعنی ایل ، تژاد واصل میباشد توجاوه فرس قدیم تچاوه و به اوستائی تومن همان تخته و تژاد است . از اینقرارد این دو نام در معنی یکسان میباشد .

(۲) نرسی که مادرش یهودی بوده ، برادر بهرام گور است. طبری مینویسد که مدتی بعنوان مرزبان خراسان گماشته شده بود . مسکن است که بخوارزم نیز فرمانروائی داشته است .

(۳) بنانهادن مرو رود از طرف بهرام گور پسر یزد کرد اول با همین وقایع تاریخی مربوط میشود .

۱۲ - شترستان ئی مرو و
شترستان ئی هر به گجستك سو كند
رئی ارومائی كرت .

۱۳ - شترستان ئی پوشن
[كه] شاهپوهرئی ارتشیران كرت
وش په پوشنك پوهل ئی و زورگ
كرت .

۱۴ - شترستان ئی توس، توس
ئی نو تران (كرت ئی) ۹۰۰۰ سارت
سپاهپت بوت، پس از توس سپاهپتیه
نوزریر و از زریر نوبستور و از بستور
نو كرزم مت .

۱۲ - شهرستان مرو و شهرستان
هر بود اسکندر گجسته (مامون)
اورومائی (بیزانتن) بنا کرد^۱ .

۱۳ - شهرستان پوشنگ را
شاپور پسر اردشیر ساخت، او تیزیل
بزرگی در پوشنگ بنا نمود^۲ .

۱۴ - شهرستان توس را توس
پسر نوزد که ۹۰۰ سال سپهبد بود
(بنا کرد) پس از آن سپهبدی از توس
به زریر و از زریر به بستور و از بستور
به كرزم رسید^۳ .

(۱) دروید بوداد « ۶۶ و ۱۲ » مور و ملقب به ارتانوان - اشو میشود . در
یادگار زریران ملقب به مرو زرتشتیان میگردد . مروزی و مرغزی هر دو نسبت مرو است
زیرا در لهجه محلی مرو را مرغ مینامند به ارمنی مرك بفرس قدیم : مرگو بنای مرو و
هرات را بتوسط اسکندر پلین در تاریخ طبیعی خود تأیید میکند ، در مجمل التواریخ
(ص ۵۷) در اسکندر نامه ها و در حمزه و طبری نیز تأیید میشود .

(۲) نام پوشنگ در حدود العالم (ترجمه مینورسکی ص ۱۰۴) و التفهیم
(ص ۴۸۹) آمده است .

(۳) توس نام ولایتی است که حاکم نهمین آن تابران نامیده میشود . این
اسم را اهالی قدیمی غیر آریائی به آنجا داده بودند . توس نوزدان در شاهنامه
سپهبد ایران در زمان سلطنت کیکاوس و کیخسرو مرغی میشود گرچه مدت سلطنت
این پادشان در کتابهای یهلوی و عربی که در دست است اختلاف فاحش دارد . در
یادگار زریران ، زریر نام سپهبدی است که با ارجاسپ پادشاه خیون میجنگد . پس
از شکست ارجاسپ بستور لشکری از کی گشناسپ میگیرد که نرکان را دنبال بکند
(تعالی) در یادگار زریران بستور پسر زریر است . نام كرزم در شاهنامه فردوسی
نیز آمده است .

۱۵- شترستان ئی نیوشاهیپوهر
شاهیپوهرئی ارتشیران کرت په آن
کاس کش پهلیرکئی تورا وزنتوش
په هم گیواک شترستان فرموت
کرتن .

۱۶- شترستان ئی کابن کی
لهراسپئی ویشناسپ پت کرد .

۱۷- اندر کورگان شترستان
ئی دهستان خوانند نرسیهئی
اشکانان کرت.

۱۸- شترستان ئی کومش ئی
پنج بورج آزی دهاک پت ئی شپستان
کرت. مان ئیه پهلویگان آنوبوت
په خوتائیه یزد کرت ئی شاهپوهران
کرت اندر تزند چول نیروک

۱۵- شهرستان نیشاپور را
شاپور پسر اردشیر ساخت، بدانگاه
که او پهلیرک تودانی را کشت . او
بهمان جای فرمود شهرستان بسازند .
۱۶- شهرستان قاین را کی

لهراسپ پدیر گشتاسپ ساخت .^۴

۱۷- در گران شهرستانی
که دهستان خوانند نرسی اشکانی
بنا کرد .^۴

۱۸- شهرستان کومش پنج
برج را آزی دهاک پیشوای جادو-
گران (۶) ساخت. نشیمنگاه پهلویان
در آنجا بود . یزد کرد پسر شاپور
(یزد کرد اول) در پادشاهی خود، در
مقابل تاخت و تاز چول در آنسو

(۱) بقول حمزه شاپور اول نیشاپور را بنا کرد و حاکم نشین ابرشهر نمود.
مجلد التواریخ (ص ۶۴) و تاریخ بیهق (ص ۴۳) بنای نیشاپور را بآردشیر نسبت
میدهند .

(۲) بنای قاین توسط کی لهراسپ بنظر افسانه عامیانه میآید .

(۳) دهستان ظاهراً انعکاسی از نام تیله جادر نشین قدیم آریانی موسوم
به: Daliae در بردارد که یکی از شاخه های آن ابرنوی و از آن خانواده پهلویان
(پارتها) برخاسته اند . محتمل است حکومت گران در خانواده گودرز مودونی و
نرسی اشکانی پادشاه حقیقی گران بوده است و نیز احتمال می رود نرسی اشکانی
بایرانی که مادرش یهودی بوده اشتباه شده باشد . راجع به دهستان ، ایرانشهر
ماد کوارت (ص ۷۳-۵۱) و حدود العالم (ترجمه مینورسکی ص ۱۳۳) دیده شود .

پاهرئی آن آورده .

[۲- کوستئی خور بران]

۱۹- شترستان ۵ خوسرو
بشات خوسرو مست آيات و ويسپ
شات خسر و هو بود خوسرو و شات
قرخو خوسرو خوسروئی کواتان
کرت، نام نيهات .

۲۰- وش پرسپ نه که ۱۱۰
فرسنگ در هنای و ۲۵ شاه ارشن
بالا در کوشك دستکرت اندر فرموت
کرتن .

۲۱- په کوستئی خور بران
شترستانئی تيسفون از فرمانئی توس

ديده بان نیرومندی بساخت^۱ .

[۲- جانب مغرب]

۱۹- پنج شهرستان: خسرو
شاه، خسرو مشت آباد و ويسپ شاه
خسرو و هو بود خسرو و شاه فرخ خسرو
را خسرو پسر کباد (خسرو اول) بنا
نمود و نام نهاد^۲ .

۲۰- ار فرمود در آنجا
ديواری بدرازی ۱۸۰ فرسنگ و به
بلندی ۲۵ ارش شاه و يك کوشك و
دستگرد بسازند^۳ .

۲۱- بجانب مغرب (خور بران)
بفرمان توس شهرستان تيسفون را

(۱) حاکم نشین کومش دامغان در نزدیکی هکاتوم پیلس (صددروازه) بوده است . آزی دهاک نماینده افسانه آمیز فرمانروایان سلوکید بنظر میآید . گویا پس از بنای نیشابور هکاتوم پیلس از اهمیت می افتد و در اینجا بنام پنج برج نامیده میشود . حمدالله مستوفی بنای دامغان را به هوشنگ نسبت میدهد . در کتاب زنده آگاهی (بوند هشتن بزک) مینویسد : در کومش آتشکده ای بوده که خود بخود میسوخته . گویا در اینجا یزدگرد اول پسر شاهپور یازدگرد دوم پسر بهرام پنجم اشپناه شده است .

(۲) شهر های بالا و محل آنها مجهول است . بنا بر روایت حمزه خسرو بسیاری شهر بنا کرده از جمله به اندیو خسرو و خسرو شاهپور و شهرستان نو که از همه مشهور تر است . تاریخ بیهق (ص ۳۸) بنای شهر های خسرو آباد و خسرو جرد را در خراسان به کیخسرو نسبت میدهد .

(۳) گویا دستگرد مقر خسرو دوم بوده که دستگرد خسرو نامیده میشود .

گرازه ئی کیپگان کرت .

گرازه کیپگان بنا کرد^۱ .

۲۲ - شترستان ئی نسبین و

۲۲ - شهرستان نسبین را

رازك ئی کیپگان کرت .

ورازه کیپگان ساخت^۲ .

۲۳ - شترستان ئی اورها

۲۳ - شهرستان اورها (ادسا)

نرسیه ئی اشکانان کرت .

را نرسی اشکانی ساخت^۳ .

۲۴ - شترستان ئی باویل

۲۴ - شهرستان بابل را بابل

باویل په خوتایده ئی یم کرت وش

در پادشاهی جم ساخت . او (بابل)

تیرا پاختر آنو بیست و مارك

ستاره تیر (عطارد) را آنجا در بند

(هاریه) ئی ۷ و ۱۲ ئی اختران

نهاد و شماره ۷ و ۱۲ اختران (بروج)

و اپاختران و هشتم ئی بخره

و اپاختران (سیارات) و هشتم بخت

(بهره) په یا تو کیه ئو میتروازیری

بجادوئی بد مهر (خورشید) و آنچه

بنموت .

در زیر آن بود (مردم) نمودار کرد^۴ .

۲۵ - شترستان ئی هیرت

۵ - شهرستان هیرت

(۱) طیفون پایتخت پادشاهان ساسانی معروف است گرازه کیوگان
بشکل. برازه بن یفغان معرب شده در شاهنامه گرازه کیوگان پهلوان ایرانی در زمان
کیکاس و کیخسرو بوده است و در اوایل سلطنت کی لهراسب نام او ذکر میشود. در
فرگرد ۱۵ ستودگرنسک نام «برازئی کوخشن کرنا» نیز آمده است ولی اینکه
طیفون را بر همان توس بنا کرده باشد افسانه بجگانه بنظر میآید .

(۲) نسبین بزبانهای سامی یعنی ستون است مجمل التواریخ (ص ۶۵)

دیده شود

(۳) اورها Edessa به اسوری = ارهابیری = ورهشی سرزمین بین النهرین
از سنه ۱۸۰ یونانی اسروئن نامیده میشده . عده ای از اهالی آنجا همراه اسکندر
از ادسای مقدونیه آمده بودند و اسم ادسا را به آنجا دادند . بنای این شهرستان
بعقبه مورخین به نرود و سلوکوس نیکاتر نیز نسبت داده شده است. در حدود العالم
بنوان رها ضبط شده است . (ترجمه ص ۱۴۰)

(۴) یزدگرد بن ماهلینداد بنای بابل را به ضحاک نسبت میدهد ، شهرت
دارد که سرزمین پرورش عالم نجوم میباشد .

شاهپوهرئی اردشیران کرت وش
میترزات (ئی) هیرت مرزبان پهور
ئی تاجیکان په گمارت .

۲۶ - شترستان ئی همدان

یزد کرت ئی شاهپوهران کرت ،
کشان یزد کرت ئی دفر خوانند .

۲۷ - اندرما (ی) و کوست ئی

نپاوند وورئی و هرام - آوند
شترستان ئد و هرام ئی یزد کران
کرت کشان و هرام ئی کور
خوانت .

۲۸ - ۲۰ شترستان ئی اندر

پتسخوار گر کرت استیت چی ار
مایل... ادینش از فرمان ئی ارمایل

(الحیره) را شاپور پسر اردشیر
(شاپور اول) ساخت و مهرزاد مرزبان
هیرت را بدریاچه تازیان (خلیج
فارس) بگماشت^۱ .

۲۶ - شهرستان همدان را

یزد کرد پسر شاپور (یزد کرد اول)
ساخت که او را یزد کرد گناهکار
خوانند^۲ .

۲۷ - درمای (مد غربی)

و جانب نپاوند و دریاچه بهرام آوند
شهرستانی بهرام پسر یزد کرد که
او را بهرام گور خوانند ساخت^۳ .

۲۸ - بیست شهرستان در

پدشخوار گر (نواحی کوهستانی
نبرستان و کیلان) ساخته شده چه
ارمایل... پس او (ارمایل) بفرمان

(۱) دریاچه تازیان (ورمی تاجیکان) نمیتواند البلیجة یا الجف اعراب
باشد . در زنده و هومن سن خلیج فارس « دریای بهران » نامیده میشود . گویا بحرین
معرب بهران است . خلیج فارس نیز « پارسه کور » دریای فارس (Parsch Cow)
نیز نامیده میشود .

(۲) اکباتان در اصل همگنان بوده است ، بزبان پهلوی یعنی محلی که دو
رودخانه بیکدیگر می پیوندند بر روایت حمزه لقب یزد کرد اول دفر و بزه گر (گناهکار)
بوده است

(۳) مای را بحرینی ماء می نامند در فرس قدیم ماد که ناحیه غربی مدی بوده
است اعراب آنرا بدوقست کرده بودند : ماء البصرة (نپاوند) ماء الكوفة (دینور)
(کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر بیرونی (ص ۲۰۵ دیده شود) . دریاچه بهرام آوند
شاید دریاچه شور حوض سلطان باشد .

اوشان کویاران کرت ، کشان از
آزی دهاک کوپ به شتر یاریه و ندادات
استات .

۲۹ - کویار هپت هند :

دو مپاوندو یسکان ، نپهاوند ، ویستون
و دینبران و موسرکان و بلوچان و
مرینجان .

۳۰ - این آن بوت کشان از

آزی دهاک کوپ به شتر یاریه و ندادات

(فریدون) برای کوه نشینان ساخت ؛
ایشان از آزی دهاک (ضحاک)
شهریاری کوهستان را بدست آورده
بودند^۱ ۲۹ - فرمانروایان کوهستان
هفت باشند : ویسکان دماوند ،
نپهاوند ، بیستون (بهستون) دینبران
(دیشور) موسرکان (مسرکان) و
بلوچان و مرینجان^۲ .

۳۰ - اینها آن بودند که از

آزی دهاک فرمانروائی کوهستان

(۱) طبق افسانه (یا قوت و دینوری) ارمایل اشپز آزی دهاک و به روایت
دیگر ارمایل و ذیر بیور اسپ بوده است . (الفهیم ص ۲۵۷-۲۵۸ و مجل التواریخ
ص ۴۰) فریدون او را مسغان دماوند میکند . یزدخواستار گرسلسله کوههای البرز است
و کوهیار فرمانروایان این سرزمین را گویند . در زند و هومن یسن عنوان کوهیار
ذکر میشود : «در چهارم ۵۸ و پادشاهی و فرمانروائی به بندگان بیگانه رسد چون
غبنون و ترکان اتور (هیاطله) تویید (تبی) که در میان کوهباران و چینان و کابلین
و سفدیان و ارومیان و شیون سبید و سرخ میباشند به دههای من فرمانروائی کنند ،
فرمان و خواهش ایشان به کپهان روا گردد .»

(۲) ویسکان دماوند ، شاید مسغان (مهمنان) ازین لغت آمده باشد .
بیستون تعریف ویستون ، یختون ، بهستان و یختان میباشد ، بفرس قدیم باغستان
نیز آمده است . دینبران بمری الدیشور احتمال دارد اصل آن دون باشد . موسرکان
یا مسرکان بمری المشرقان و المشرقان آمده . حمزة اصفهانی کلریز و ناحیه ای را
مسرکان مینامد در حدود العالم نام رودخانه و شهری در خوزستان میباشد . مروجان
یا مرینجان مجهول است مسعودی در مروج الذهب و التنبیه و الاشراف البارجان نیز
ذکر کرده است . بلوچان (بروایت جغرافی دانان عرب الیلوس) در کرمان مسکن
دارند . استخری آنها را در مجاورت کوه بارجان قرار میدهد . در کارنامه اردشیر
در دهم مینویسد : «۱۵ پس از آنکه آن کرم کشته شد ، اردشیر باز به دوبار آمد ،
ش سباه و گنج به گوسته کرمان (فرستاد) و یکارزار بارجان آمد » در تفسیر ویدو
داد (هوشنگ جاماسپ ص ۱۷۲-۱۸) آشکارا میگوید که باربیج و دیلم غیر ایرانی
هستند . حدود العالم نیز دیده شود .

۳۱ - شترستان می موصل

پروزی شاهپوران کرت .

۳۲ - ۹ شترستان اندرزمی

می گزیرک کرت استیت می آمتوس

می کیسر بر اثر زات کرت .

[۳۳ - ۲۴ شترستان اندر

زمی می شام، یمن و فریکا و کوفاه و

مکاه و مدینک گاس کرت استیت

هست می شاهانشاه هست می کیسر]

[۳ - کوست می نیمروج]

۳۴ - په کوست می نیمروج

شترستان می کارول ارتشیر می سیند

پاتان کرت استیت .

را بدست آورده بودند .

۳۱ - شهرستان موصل را

پیروز پسر شاپور بساخت .^۱

۳۲ - نه شهرستانی که در

سرزمین گزیره (جزیره) ساخته شده

امتوس برادرزاده قیصر ساخت است .^۲

[۳۳ - بیست و چهار شهرستانی

که در سرزمین شام، یمن و افریقا و

در گاه کوفه و مکاه و مدینه ساخته

شده برخی بتوسط شاهنشاه، برخی

بتوسط قیصر بوده است .]^۳

[جانب نیمروز (جنوب)]

۳۴ - در جانب جنوب شهرستان

کابل را اردشیر پسر اسپندیاد ساخته

است .^۴

(۱) طبری بنای هزاعا کم نشین جدید موصل (ادیابن) را به اردشیر نسبت

میدهد و اسم رسمی آنرا نوز اردشیر مینامد. ابن خرداد به میگوید که اردشیر عنوان

نوز اردشیران شاه را به حاکم موصل داد .

(۲) گزیره همان جزیره و مقصود بین النهرین است (حدود العالم ناحیت

جزیره و التفهیم ۳۳۵) برادر زاده قیصر گویا اورلیوس وروس Verus برادر

خوانده اورلیوس انتونیوس باشد که با پهلویان جنگ کرد .

(۳) شاید اشاره به اوضاع سیاسی زمان خسروانوشه روان و خسرو پرویز

باشد که اتاکیه و شهرهای دیگر سوریه و جنوب عربستان و مصر را متصرف شده

بودند . مدینه اسم اسلامی شهر است .

(۴) اردشیر پسر اسپندیاد در اینجا جانشین اسم مؤسس سلسله هخامنشی

کوروش دوم ملقب به عادل شده است . لقب او هومن را برمی النین

ترجمه کرده اند . در دیگر ملقب به هومن راست میباشد . شاید در اینجا اشاره

به فتح کبیه و کندهاره شده ، در کتیبه بهسئون نام قندهار ذکر شده است .

۳۵ - شترستان ئی رخوت
رهام ئی گوترزین کرت په آن کاس
کیشان اسپورچ نرئی نور او زده وش
یسگو و خاکان از آنوستوب بکرت .

۳۶ - شترستان ئی بست
بستورئی زیران کرت په آن کاس
کو ویشناسپ شاه دین یشتن په
فرزدان بوت و بنکئی ویشناسپ و
اوزه و سپوهر کان اندر نشاست .

۳۷ - شترستان ئی فراه و
شترستان ئی زاوالستان رونه شخم ئی

۳۵ - شهرستان رخوت را
رهام پسر گودرز در آنگاه که او
اسپورچ یل نورانی را کبشت و یغو
خاقان را بستوه آورد بنا نهاد .

۳۶ - شهرستان بست را بستور
پسر زریه به آنگاه که کی گشتاسپ
برای پرستش دین (مزدینان)
به (دریاچه) فرزندان بود و بنه
گشتاسپ و بزرگزاد کان دیگر
آنجا برپا بود بنا کرد .

۳۷ - شهرستان فراه و شهرستان
زابستان را رستم شاه سیستان بنا

(۱) رخوت تلفظ جدید فرس قدیم هرخوتیش و به اوستائی هرخویتی میباشد.
مغرب آن رخوذ یا الرخند - پایتخت این ناحیه پنجوای در نزدیکی قندهار بوده
است . رهام پسر گودرز در شاهنامه همزمان کیکاوس معرفی شده . شاید در اینجا
اسم پهلوی باشد: ریه دامه . بنای رخوت بتوسط رهام انسانه عوامانه است . اسپورچ یا
اسپورزر اسم اوستائی اسپوردجا (دارنده قوه اسپ) است . یغو خاقان لقب ترکی
متعلق بقرن ششم میلادی می باشد .

(۲) بست مشهور است و بمعنی بستان باغ میوه نیز آمده . نام بستور
در یادگار زیران ذکر شده است . قربانی کی گشتاسپ به اردویسورا در دریاچه
فرزدان برای غلبه به تریاوند در یشتها آمده ولی این قربانی ربطی با دین
زرتشت ندارد . تریاوند - برتنه و ارجت اسپ دیوان خشک کننده هستند دشمن
آنها خدایان آب و یشتاسپ و برادرش زریه میباشد . اشتباه این گشتاسپ با کی -
گشتاسپ پشتیبان زرتشت مربوط به زمانهای اخیر است . فرزدان دریاچه مقدس بشمار
میرود . در زند آگاهی چاپ انگلستریا مینویسد - در ۱۲ - ۲۲ ص ۹۲ > دریاچه
فرزدان در مسکستان است گویند که چون آزاد مرد در ستکار چیزی در آن افکند
بپذیرد ، چون در ستکار نباشد باز به بیرون افکند بن چشمه آن با فراخوکرت (دریای
فراخ و دو کرت) پیوسته است .

۳۸ - شترستان ئی زرنګ

۳۸ - شهرستان زرنګ را

نخوست گجستك فراسياك ئی نور
کرت وش ورجاوند آتخش ئی کر
کوګک آنوشاست ، وش منوچپهر
اندرئو پتخشوار گر کرت وش اسپند
رمت په زنیه خواست و سپند رمت اندر
توزمی گمیخت . شترستان اویران
کرت وش آتخش افسرت و پس
کیخسروب ئی شیاوشان شترستان
اواز کرت وش آتخش ئی کر کوګک
او از نشاست و ارتشیر ئی پایکان
شترستان به قرجامینیت .

نخست افراسیاب گجسته (ملعون)
تورانی ساخت ، او آتش پیروز گر
کر کوګک بدانجا نشانید ؛ او
منوچهر را به پذیرش حوار گرفتارستاد ؛
وسپندارمذ (فرشته موکل زمین)
را بزنی خواست ، و سپندارمذ بزمن
(با او) بیامیخت . او شهرستان را
ویران کرد و آتش را بیفسرد و پس
کیخسرو پسر سیاروش ، شهرستان را
دوباره ساخت و آتش کر کوګک را
دوباره برپا کرد ؛ و اردشیر پسر بابک
شهرستان را پایان رسانید .^۲

(۱) فرام که اوستایی آن فراداه و معرب آن فره است در حدود العالم فره
بنوان شهر کوچک گرمسیر ذکر شده . حاکم نشین زابلستان غزنین - فرته بوده
است . زابلستان اسس را از ایل زوال میگیرد . مردمان آنجا در جنگجوی مشهور
بوده اند زبان بومی آنجا ذابلی است و ناموقع تصرف صفاریان پرورش معنوی
آنجا هندی یعنی برهمنی و بودائی بوده است . در کارنامه اردشیر در ششم مینویسد :
« ۱ - پس از آن ؛ (اردشیر) بسیاری سپاه گند زابل بهم کرده ، به کارزار کرد تا شاه
ماسی فرجفت . »

(۲) در حدود العالم مینویسد : « سیستان ناحیتیت قصبه او را زرنګ خوانند
شهری باحصار است و پیرامن او خندق است . » کر کوګک به اشکال کر کو به - کرفک
و کرون در کتب عربی آمده یا قوت ۴ - ۳ - ۲۶۳ - ۴) ذکر میکند ؛ و دیگر آتشکده
سگستان که کر کو خوانند توسط بهرام بن اسفندیار بن بهشتاسب (کوروش عادل) برپا
شد . این آتشکده را زرنشتیان عظیم گرامی دارند . تاریخ سیستان ص ۳۶ - ۳۷ -
۳۵ نیز دیده شود .

۳۹ - شترستان ئی کرمان
پیروزان کرمانشاه کرت .

۴۰ - شترستان ئی ویه ارتشیر ئی
په ۳ خوتای کرت ارتشیر ئی یاپکان به
فرجامینیت .

۴۱ - شترستان ئی ستخر
اردوان پهلورمگان شاه کرت .

۴۲ - شترستان ئی دارا و کرت
دارائی داریان کرت

۴۳ - شترستان ئی ویه شاهپور
هرشاهپور ئی ارتشیران کرت .

۳۹ - شهرستان کرمان را
کرمانشاه پیروز گر ساخت^۱ .

۴۰ - شهرستان به اردشیر
(در کرمان) که سه خداوند بنا
نهادند ، اردشیر پسر پاپک بیایان
رسانید^۲ .

۴۱ - شهرستان استخر را
اردوان پادشاه پهلویان ساخت^۳ .

۴۲ - شهرستان دارا بگردرا
دارا پسر دارا بنا نهاد^۴ .

۴۳ - شهرستان به شاپور
(در فارس) را شاپور پسر اردشیر
ساخت^۵ .

(۱) حاکم نشین کرمان سیرکان یا شیرکان بوده . کرمانشاه بهرام چهارم ساسانی است که قبل از سلطنت فرمانفرمای کرمان بوده است شاید بهرام آپاد (کرمان) منسوب باو باشد. در زمان ساسانیان و اعراب حاکم نشین سیرکان (الشیرجان) بوده. در زمان سلجوقیان بردسیر یا گواشیر حاکم نشین شده که در اصل به اردشیر بوده و شاید اردشیر آنرا بنا کرده باشد .

(۲) به اردشیر (بردسیر) نام شهری است در کرمان که بنای آنرا به اردشیر پاپکان نسبت میدهند .

(۳) در کارنامه اردشیر مینویسند که اردوان پاپنخت خود را در استخر قرار داد . طبری میگوید که های چهار آزاد در استخر مقرر داشت .

(۴) طبری و حمزه بنای دارا بگردرا به دارای بزرگ پسر اردشیر بهمن نسبت میدهند .

(۵) حمزه بنای می شاپور را در فارس به شاپور اول پسر اردشیر نسبت میدهد. در ترجمه حدود العالم (ص ۱۲۸) بنای بشاپور به شاپور خسرو نسبت داده شده .

۴۴ - شترستان می گوراردشیر
- خوره اردشیر می پایکان کرت.
۴۵ - شترستان می توزک همای
می چهر آراتان کرت .

۴۶ - شترستان می اوهرمزد
اردخشیران ، شترستان می رام -
اوهرمزد ، اوهرمزدی تکگ می شاهپو
هران کرت .
۴۷ - شترستان می شوس و
شوستر شوشیندخت زن می یزد
کرت می شاهپوهران کرت ، چگون
دوخت می ریش گالوتگ می یهوتان
شاه مات نه می وهرام می کور بوت .
۴۸ - شترستان می وندیوگ

۴۴ - شترستان گوراردشیر
خوره را اردشیر پسر پاپک ساخت.^۱
۴۵ - شترستان توزک راهمای
چهر آزاد ساخت.^۲

۴۶ - شترستان هرمزد
اردشیران و شترستان رام هرمزد را
هرمزد نکاور پسر شاپور ساخت.^۳
۴۷ - شترستان شوش و شوشتر
را شوشیندخت (شوشن) زن یزد
کرد پسر شاپور ساخت ، زیرا او
دختر ریش گلوتد پادشاه یهودیان
و مادر بهرام کور بود.^۴

۴۸ - شترستان وندیوگ

(۱) شهر کورد - اردشیر - خوره در کارنامه و حمزه و حدود العالم ذکر شده است .
(۲) شهری بنام توج - نوز ویا طاووس در نزدیکی اردشیر خوره و کازرون وجود داشته .
(۳) طبری رام هرمزد را درخوزستان به هرمزد پسر شاپور نسبت میدهد .
حمزه رام هرمزد و هرمزد اردشیر را به اردشیر اول نسبت میدهد .
(۴) شهر شوش به اوستایی سوس بسیار قدیمی است و بمدا بتخت هخامنشیان شده است . حمزه اسم رسمی آنرا ایران خوره شاپور مینامد . در بلین نیز نام شوشتر ذکر شده است ؛ معرب آن قسیر میباشد حمدالله مستوفی بنای شوشتر را به هوشنگ نسبت میدهد و میگوید پس از ویرانی اردشیر پایکان این شهر را مرمت کرده است . احتمال می رود که در شهر بزرگ شوش و شوشتر بسیاری یهودی مسکن داشته اند (حکایت استر و مردخای) و آنها را در زمان سلطنت یزدگرد اول که شوشن دخت دختر ریش گالونا را بزنی گرفت روزگار بهتری داشته اند ولی نسبت بنای شهر در اثر نفوذ شوشندخت انسانه عوامانه است .

شاهپور و شترستان می اران - خوره
- کرت - شاهپور هر شاهپورئی
ارانشیران کرت ؛ وش پلاپات نام
بیهاث .

۴۹ - شترستان می نهر - تیرك
په دو شخوناییه آزی دهاك بت می
شپستان کرت و زندان می ارانشتر
بوت ؛ زندان می اشکان نام بوت .

۵۰ - شترستان می سمران
فریتون می اتوینان کرت وش مورئی
سمران شاه اوزدوش زه می می سمران
اواز (ئو) خویشیدئی ارانشتر آورد ،
وش دشت می تاجیک به خویشیه و
آزانیه به ئوبخت خوسروئی تاجیک

شاپور و شهرستان - ایران خوره
کرد شاپور را شاپور پسر اردشیر
ساخت ، ویلاپات (بیلاپاد) نام نهاد^۱ .

۴۹ - شهرستان نهر تیره را
آزی دهاك پیشوای جادو کران (۲)
دن پادشاهی بیداد کرانه خود
ساخت ، را زندان ایرانشهر شد ،
نامش «زند و اشکانیان» بود^۲ .

۵۰ - شهرستان سمران
(همیران) را فریدون پسر اتوین
ساخت ، اومسور شاه سمران را
بگشت و سرزمین سمران را باز به
آن ایرانشهر (مملکت ایران)
آورد ، و دشت تازیان را بدادخواه خود
بمناسبت پیوند خویشی به بخت

(۱) رندیوک شاپور دراصل ویه اتیوک می شاهپور (انتاکیه شاپور بهتر
است) بوده . مغرب آن - چند شاپور . پلاپات به اسوری بیت لاپات و درطیری بیل
آپات آمده است گویا شهرستان ایران کرد شاپور نام دیگر همین شهر باشد ؛ اسم
دسی آن کرخه ده لادان که مغرب آن الکرخ است میباشد .

(۲) نهر تیره که مغرب آن نهر تیوی باشد حاکم نشین ناحیه ای بوده که
پسین اسم نامیده میشده و زندان دواتی مملکت ایران بوده است . گویا کرد آورنده
این رساله شهر را با در فراموشی اشتباه کرده است . فوست بیزانتین اسم زندان را
(قنطره) گذرت اندامش در محل دژ فول چیده مینویسد . آزی دهاك بنا نهنده
اساطیری بابل میباشد .

شاهدات پتوند دارشن ئی خویش رای.

۵۱ - شترستان ئی ارسپ (۴)

شاهیوهرئی ارتشیران کرت .

۵۲ - شترستان ئی اسورئی

شترستان ئی ویه - ارتخشیر

(ارتخشیر) ئی سپندیاتان کرت وش

اوشك ئی هکر مرزیان گوند سر

وبور کر په ورنئی تاجیکان بگمارت.

۵۳ - شترستان ئی کی گجستک

الاسکندرئی فیلیپوس کرت؛ مانشن

ئی یهوتان آنوبوت ئی په خوتاییه

یزد کرت ئی شاهپوهران برت از

خسرو پادشاه تازیان واگذار کرد .

۵۱ - شهرستان اراسپ (۴)

راشاپورپسر اردشیر ساخت ؟

۵۲ - شهرستان آشور که

شهرستان به اردشیر باشد (اردشیر)

پسر سپندیاد ساخت ؛ و او اوشك

مرزیان هکر (هگر) را برگزید

(۴) و بر کرابه دریاچه تازیان

(خلیج فارس) بگماشت ؟

۵۳ - شهرستان جی (اصفهان)

را الاسکندر گجسته (ملعون) پسر

فیلیپوس ساخت. جایگاه یهودیان

(۱) پیکار نریدون وهیر (اعراب) ونسبت پسرش بادختر پادشاه آنهادر

لسك ۱۲ اوستا و دینکرد ذکر شده است . در میتوخرد میتوید ؛ «ماه فروردین

روزها رود فریدون بخشش کیهان کرد ۱۳۰ - اروم به سلم داد و ترکستان به توز

داد و ایرانشهر به ابرج ۱۴۰ - و سه دختر بخت خسرو شاه تازیان بخواست و بزنی

به پسران داد. « سران یاسلان تحریف هومیران که معرب آن خیر است میباشد و

در شاهنامه هماوران و هاماوران آمده است .

(۲) در استاد تاریخی بنای چنین شهری به شاپور اول نسبت داده نشده حمزه

شهر ربما که شاد شاپور خوانده میشه باو نسبت میدهد. آیا متخف ایران استان شاپور

و با تحریف ایران آراست شاپور است ؟

(۳) بنای به اردشیر را که معرب آن بهریر است عموما به اردشیر اول

نسبت میدهند. شاید مقصود گرد آورنده اینست که آشور نام سابق به اردشیر پایتخت

اسورستان بوده است. کلمه اوشك مشکوک است معرب آن اوس میباشد. در حدود

العالم در ناحیه ماوراءالنهر محلی را اوش مینامد و نام رود اوش و اورشت که به

رود اوژکنند میریزند ذکر میکند . هکر همان شهر هجر در البحرین میباشد معنی بر

کروگند سرد را بنجادرست معلوم نیست اگر گندسر بخوانیم مترادف گندسالار خواهد

بود دریاچه تازیان به احتمال قوی ممکن است شطالعرب باشد .

خواهش‌ئی شوشیندوخت کش زن
بوت .

۵۴ - شترستان ئی اران -

آسان - کرت - کوات . کوات ئی
پیروزان کرت .

۵۵ - شترستان ئی اشکرو

هرام‌لی یزد کرتان کرت .

[۴ - کوست ئی آنورپاتکان]

۵۶ - شترستان ئی آنورپاتکان

اران - کشنسپ ئی آنورپاتکان
سپاهیت (کرت) .

۵۷ - شترستان ئی ون ون ئی

گولخشان کرت و په زیه نوکی
کوات متاودریشته ئی اروناسپ

آنجا بود ، چه یزد کرد پسرشاپور
آنها را بنخواست زن خود
شوشیندخت به آنجا برد .

۵۴ - شهرستان ایران آسان

کرد کبادرا کبادپسر پیروز ساخت .

۵۵ - شهرستان اشکر (کاشغر)؟

را بهرام پسر یزد کرد (بهرام پنجم)
ساخت .^۲

[۴ - جانب آذرباد کان]

۵۶ - شهرستان آذرباد کان

ایران کشنسب - سپهد آذربایگان
ساخت .^۲

۵۷ - شهرستان وان راون دختر

کلخشن (ولخس) ساخت و به زنی
کیقباد در آمد . ونور پسر برانوروش

(۱) فرضی که بنای جی را در اصفهان به اسکندر نسبت میدهند بین اعراب
عمومیت دارد ولی سند تاریخی در دست نمیباشد . بقیده طبری و حمزه جی در زمان
هخامنشیان بنا شده و جزو قلمرو فارس بشمار میآمده است .

(۲) ایران آسان کرد کبادیکی از ایالات ناحیه غربی بین گرمکان و نوارد -
شیران (ادباین) محسوب میشده (ایران شهر مارکوآرت دیده شود) .

(۳) اشکر مجهول است شاید کاشغر باشد مهرب کسکر در اصل استان شادشاپور
بوده است (ابن خرداد به و باقوت) .

(۴) شاید مقصود از ساکم نشین اتور پادگان اردبیل باشد که بزبان ارمی
ارت ون مینامند اسم ایران کشنسب از آتشکده مشهور گنجه آذر کشنسب گرفته
شده است .

(ارجاسپ) تورئی براتروشی کرب
په پاتو کیه کرت پنا کیهئی زنئی
خویش رای .

۵۸- په کوستئی آتورپانگان
شترستانئی گنجک فراسیاکئی
تور کرت .

۵۹- شترستانئی آموی
زندیکئی یرمرگ کرت .

(براتروپا - رایشه) کریان برای
پناه دادن زن خویش به جادوگری
در پشتی (استحکامات) ارونسپ
(ارجاسپ) راساخت .

۵۸- در جانب آذربایگان
شهرستان گنجه در افراسیاب تورانی
ساخت ؟ . ۵۹- شهرستان آموی
(تبرستان) را زندیق (مانوی)
مرکبار (مزدک) بساخت .

(۱) شهری بنام ون و دختر گنجش که این اسم را داشته باشد شناخته نمیشود.
(شهر و دریاچه وان نزدیک ارومیه) طبق طبری کیقباد ترنگ دختر پندرسا رئیس
قبایل ترک را گرفت. در زند آگاهی فراتر دختر و درگا بوده است. تور براتروش
کریان به اوسانی براترویو رتته (کیکه برادر زاده خود را زخم بزند) این
شخص قاتل زرتشت است. در زند و هومن یسن در سوم می نویسد: «اورمزد بدو
(به زرتشت) گفت: «ای سیتاهان زرتشت! اگر ترا انوشه (بی مرگ) بکنم، پس تور
براتروش کرب پیرک باشد آنگاه رستاخیز و تن پسین کردن نشاید.» در فارسی
به اشکال: برتروش و بوران تروش آمده است و او یکی از پنج برادران خانواده
کرب از نسل خواهر منوچهر میباشد و بموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست او
کشته میشود.

(۲) محتمل است که گنجه اسم هخامنشی باشد و سردسیر پادشاهان ساسانی
بوده. بروایت مورخین عرب نزدیک لیلان در جنوب شرقی دریاچه ارومیه (جیس-
چیچست) بنا شده است. معلوم نیست این شهر چگونه و بنوسط چه شخصی و بران
گردیده. ذکر بنای گنجه توسط افراسیاب در پشتها آمده است.

(۳) رود آموی (۱) آمل حاکم نشین تبرستان است این اسم از اهالی غیر
ایرانی که بفرس قدیم مرده باآمرده مینامیدند باین شهر گذاشته شده اسکندر آنها
را گوشمالی داد و مطیع ساخت و فرهاد اول اشکانی آنها را به چرکس در نزدیکی
ساحل بحر خزر کوچ داد و اهالی غیر ایرانی دیگر از ناحیه تا بران (توس) بجای
ایشان مهاجرت کردند. مقصود از لغت زندیق مزدک پسر بامداد است که قباد اول
و پسر بزرگش کیوس که به حکمرانی ایالات جنوب خزر رسید و عنوان پدشخوارگر
داشت از او حمایت کردند. بعد خسر و انوشه روان همه مزدکیان را با قساوت عجیبی
بقیه در ذیل صفحه بعد

۶۰- شترستان ئی ریہ

کرت؛ زردشت ئی سپیتامان از آن
شترستان بوت .

۶۱- شترستان ئی بکدات

ابو کافر چگونشان ابو - دوانیک
خوانت کرت .

۶۲- به پیروزیه همباریت،

۶۳- فرحنت به شنوم، شانیه

رامشن .

۶۰- شهرستان ری را . . .

ساخت . زردشت پسر سپیتامان از
آن شهرستان بود .

۶۱- شهرستان بغداد را

ابو جعفر (عبدالله المنصور) که
ابو دوانیق خوانند بنا کرد .

۶۲- به پیروزی انجامید،

۶۳- بخوشی و شادی و رامش

انجام گرفت .

تهران - ۱۳۳۱

(۱) در ابتدای این بند اسم ری و بنا نهنده آن افتاده است . ری پسر قدیم
رقایه اوستایی رغه و بقاری جدید ری نامیده شده (نسبت - رازی) . نماینده مذهبی
این ناحیه در زمان اسلام مسلمان (مه مغان) شاید مزغان نامیده میشده که از لغت
اوستایی مزغان مشتق میشود . ری نزدیک تهران محل تولد زردشت نبوده است
زیرا اسناد زردشتی محل تولد زردشت را در آذربایجان نزدیک دریایچه ارومیه
(جیجست) نشان میدهد .

(۲) واضح است که این بند پس از مرگ خلیفه منصور افزوده شده چون
بواسطه ظلم و تعدی و حرم و بخل او را ملقب به ابوالدوانیق کردند .

بقیه ذیل صفحه ۴۳۲ :

تذلل عام کرد . در زند آگاهی فصل ۳۴-۲۷-۲۱۵ چاپ انگلر با مینویسد : « در
پادشاهی کباد مزدک با امدادان به پیدائی آمده داد (آئین) مزدکی نهاد ، کباد را
بفریفت و شیفته کرد فرمود زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت . و دین
مزدیسنان از کار بازداشت تا انوشه روان خسرو کبادان برگزیده شد و مزدک را
بکشت . دین مزدیسنان بیاراست و حیوان را که پیوسته به ایران شهر تاخت و تاز
میکردند سرکوبید و رواند ایران شهر را بی بیم ساخت . »

پادے کا راجا صاحب

یادگار جاماسب یا جاماسب نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و بازند و پهلوی وجود دارد کتابی است که در آن گشتاسب شاه پرسیهائی راجع بمسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسب میکند و او پاسخ میدهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را راجع بسرنوشت آینده ایران از زبان جاماسب نقل میکند. در اینجا دو باب آخر کتاب که مربوط به پیشگوئیهای نامبرده است و خود موضوع جداگانهای را تشکیل میدهد بفارسی گردانیده میشود.

جامعترین کتابی که در این موضوع بزبان پهلوی وجود دارد «زند و هومن یسن» یا «بهن یشت» میباشد که اینجانب از روی کاملترین و صحیحترین متنی که آقای بهرام کور انکلسریا فراهم کرده است با اسناد و یادداشتهای مربوط بآن بفارسی گردانیدهام ولی هنوز چاپ نشده است. این قسمت از یادگار جاماسب که مربوط بهمان موضوع میشود یکی از اسناد آن کتاب بشمار میآید. و بهمین مناسبت در این قسمت اشاره بیعضی پیش-آمدها شده و یا اسامی خاصی ذکر گردیده که چون در متن «زند و هومن یسن» مفصلاً توضیح داده شده در اینجا از تکرار آن توضیحات چشم پوشیدیم.

بهترین تحقیقاتی که در باره یادگار جاماسب پهلوی شده توسط حیوانچی جمشیدچی مدی (۱۹۰۳) و دکتر وست Wert و بنویست Benveniste (۱۹۳۲) و بالاخره دکتر بیلی Dr. Bailey انجام گرفته است ولی کاملترین و دقیقترین متنی که اخیراً با تحقیقات و فرهنگ بزبان ایتالیائی ترجمه شده متن ج. مسینا (۱۹۳۹) میباشد که مأخذ

(1) G. Messina S. I. Ayâikâr i Zâmâspik, Roma, 1939.

قطعه ذیل است . از آنجائی که قطعه نامبرده تحت لفظ بغارسی امروز گردانیده شده از نقل متن پهلوئی صرف نظر شد و خواننده را برای اطلاعات بیشتر برانجه اصل کتاب توصیه مینمائیم و اینجا فقط در مقابل لغات غیرمانوس فارسی معنی آنها را درهلاین () میافزائیم .

یادگار جاماسب

درشانزدهم

- (۱) گشتاسب شاه پرسید که : این دین اویژه چند سال روا (رایج - برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام وزمانه رسد ؟
- (۲) جاماسب پتخش^۲ گفتش که : این دین هزار سال روا باشد پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به دروچی (پیمان شکنی) ایستند ؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و بان چیم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را بتازیان سپارند و تازیان هرروز نیرومند تر شوند و شهر شهر فراز گیرند .
- (۳) مردم به اوارونی (نابکاری - فساد) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد . ازایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود .
- (۴) به بیدادی باین ایرانشهر ودهبدان (فرمانروایان) پارگران رسد و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز پسی گنج و خواسته انبار کنند .
- (۵) - و همه نابین (نامرئی) و ناپیدا شود و نیز بسیاری گنج و خواسته شبانگان بدست و بادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ بی زمانه (ناگهانی - ناپهنگام) بسیار باشد .
- (۶) و همه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانهگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد ؛ آن ایرانی باز نا ایرانی باشد .
- (۷) و بان هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند و

(۱) در جاماسب نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده در اصل پتی اخشاه میباشد و سینا بمعنی بر تو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه میکند .

درویشان خود فرخنده نباشند و آزادگان و بزرگان بزندگی بی مزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را از کابین دختر باشد .

(۸) ودختری که زایندهها بفروشد و پسر پدر و مادر را زند و زندگی کدخدائی از ایشان جدا کند (بگیرد) و برادر کمتر برادر مهتر را زند، و خواسته ازش بستاند، و برای بدست آوردن خواسته زور گوید و دروغ گوید و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند) .
(۹) و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به بیدائی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود .

(۱۰) شب با یکدیگر نانومی خورند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر چاره سازند و بداندیشند .

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند، و آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند و بسیاری مردم به اوزدهگی (در بدری) و بیگانگی و سختی رسند .

(۱۲) و اندر هوا آشفنگی و باد سرد و باد گرم وزد، و برادران (نیامات) کم بیاشد و زمین از بر بشود .

(۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و ویرانی بکنند و باران بی موقع بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد .
(۱۴) و دیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد .

(۱۵) و هر کس که او را اندک بپی (رفاه) است زندگیش بی مزه تر و تر باشد و کلبه ناکرده (فاتمام - خراب) خانه باشد .

(۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند، هر چند آزادی به نشان مهمان نباشد (و ایکن آزادی در وجودشان یافت نشود) .

(۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست راندانند مهر و دوشارم (علاقه) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد .

(۱۸) مردم بر نازود پیر شوند، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و بر مندی (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند .

(۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند .

(۲۰) و سترک و رزد (حریص) و مرد سترگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین (زردشتیان) را دیو دارند و نیز کسی چنانکه یاید بیکام خویش نرسد .

(۲۱) و مردمی که بآن هنگام بدزایند از آهن و روی سخت تر باشند . گرچه از خون و گوشت باشند از سنگ سخت تر باشند .

(۲۲) و فسوس (دلگکی) و ریاری (تسخر) پیرایه باشد و هر کس با اهریمن بیگانه است بخویشی او رسد . و مهر دروچی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند .

(۲۳) تیز و زود دست بیاسخ برسند چنان آبی که بدریا بتازد .

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند و هیر (مال و منال) و خواسته بدست انیران (نایرانیان) و دروندان (کفار) رسد و همه بی دین بیاشند .

(۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند ، و بر آنرا نخورند همه بدست سرداران بی سود (فرومایه) رسد .

(۲۶) و هر کس کاری کند کردار او را دیگری نیسند . و سخنی و انامید (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بی مزه شود و به مرگ پناه برند .

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خرد و ناپیدائی (گمنام) با بسیار مردم ، اسپ و سرنیزه تیز بر خیزد و شهر به چیرگی پادشاهی (فرمانروائی) خویش در آورد .

(۲۸) خود میان پادشاهی تابین (نامرئی) و ناپیدا باشد .

(۲۹) پادشاهی (فرمانروائی) همه از ایرانیان بشود ، و به نایرانیان رسد ، و بسیاری کیش و آئین و گروه باشد ، و کشتن بکدیگر را به گریه (نواب) دارند : مردم کشتی خوار نباشد .

(۳۰) ترابان تیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیر و زمندی اندر زمین (روم) بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد و بس خواسته به آوار (غنیمت - جبو) از زمین اروم بیاورد .

(۳۱) پس آن خداوند پیروزگر بپرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند .

(۳۲) و شهر به چیری بایند . و بس ستگری و بیادای مردم ایران شهر کنند ، و بس میر (مال) همگان بدست ایشان رسد . و پس نیز با افسردگی و ناپودی رسند .

(۳۳) و اندر آن هنگام بد مهر و آزرم نباشد ، ایشان را مهر از کپتر و کپتر از مهر پیدا نباشد ، و آنرا هم پشتگی (دستیاری) نباشد .
(۳۴) ترا این نیز گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بپردو این اند (چنین) بدو دروشک (دغلی) را به هنگام سررفتن هزاره زرتشتان نه بیند .

(۳۵) و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی ، که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نیسانند .

(۳۶) آن تازبان با ارومیان و ترکان اندر کمیزند (مخلوط شوند) و کشور بوشمند (شلوغ کنند - تاراج کنند) .

(۳۷) - سبندارمند (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که : « من این بدوانانیه (زبان) را نتابم ، من زیر و زیر شوم ، و این مردم را زیر و زیر بکنم . آب و آتش را بیازارند ، از بس مست (آزار و شکنجه) و بیادای مردم بدان کنند . »

(۳۸) و پس مهر و خشم با هم به بد کفند (بر خورد کنند) ، اندر آن بد گفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که ویتنگان خوانند « و به خداوندی جم بسته شد ، (در بند شد) و به خداوندی بیوراسپ (ضحاک) از بند پرست ،

(۳۹) و بیوراسپ با آن دروج همبرسگی (مشورت) داشت . و آن دروج را کار این بود که بر جور دایان (غلات) میکاهد ، و اگر آن دروج نبود ، هر کس جریبی بکشتی ، ۴۰۰ جریب بر گرفتگی .

(۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزاند ، و پس هر که جریبی بکار ، ۴۰۰ اندر انبار کند و اندر آن هنگام سبندارمند دهان باز کند ، بسا گوهر و ایوشوست (ایو کشت = فلزات) بد بد آورد .

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد ، که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه کند (چند - دلیر) آراسته دارد ، و شهرها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند ، ناکار به کام خودش باشد .

(۴۲) و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان بزا بلستان گریزد ، و بآن کوست (سوی) شود ، و از آنجا سپاه آراسته باز گردد . و از آن فراز (بیمند) مردم ایرانشهر به نا امیدگی کران رسند ، و مهر و کپتر به چاره خواهی (جوئی) رسند ، و پناه جان خویش نگرند .

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای بدشخوارگر (مازندران و گیلان) مردی مهر ایزد را به بیند ، و مهر ایزد بسی رازنهان بآن مرد گوید .

- (۴۴) پیام به پندشخوار گر شاه فرستد که : « این خداوندی کرد کور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چنان که پدران و نیاکان تو و شما کردند . »
- (۴۵) با نامرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه کند (دلیر) و گنج سیه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟ »
- (۴۶) - آن پیغامبر (فرستاده) گوید که : « بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسیارم . » او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید .
- (۴۷) چون گنج بدست آورد ، سپاه گند زابل آراید و بدشمنان شود .
- (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که : « پندشخوار گر شاه را بگیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم . »
- (۴۹) و پس آن مرد چون آگاهی شود ، با بس سپاه گند زابل ، بدیان ایران شهر آید ، و با آن مردمان به آن دشت ، چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپید رزور (صحرای سفید) کردی ، با پندشخوار گر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند .
- (۵۰) و به نیروی یزدان ایران شهر و فرقه کیان و فرقه دین مردیسان و فرقه پندشخوار گر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کار او اویز (بسیار) شگفتی کنند . و از ایشان بهتر آینه ، از دشمنان چندان بکشند ، که مره (شمار) نتوان گرفت .
- (۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن ، پسر شما را بفرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بپنگیزند .
- (۵۲) - و پسر شما پشوتن برود یا ۱۵۰ هاوشت (طلبه) که ایشان پدموزان (جامه‌های) سپید و سیاه ، و دست (فره) ...) من به درفش ، تا به یارس آنجایی که آتش و آبان نشسته اند (برقرارند) آنجا بشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند) .
- (۵۳) چون بشت سر برود ، زوهر (چربی یا آب مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند ، و دروندان (خبیثان) و دیویسان (دیوپرستان) را چنان باو سپهند ، (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برك درختان بخشد .

(۵۴) وهنگام گرگ بشود (سر آید) وهنگام میش اندر آید و هوشیدر زرتشتان به نموداری دین به پدید آید، و اناثیه (زیان) و دروشك (دنی و غزر) سراید، و رامش و شادی و خرمی بیاشد.

دره و دهم

(۱) گشتا سپشاه برسید که: پس از آنکه دستوران مینومی (روحانی) به ایرانشهر آید، و آن اند اوزده (بتکده) زند، (وبران کنند) و جهان از اپادیاوی (آلودگی) به باکی و بی آلابشی گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد، اندر هزاره يك یا چند خداوند و دهدید (پادشاه - فرمانرو) باشند، جهان را چگونه رایتند، (اداره کنند) داد دادستان اندر جهان چگونه، به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد.

(۲) جاماسب بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند. اندر آن هنگام بیاره (آفت - بلا) کم باشد، دروج (دب) و گرگ سرده (نوع) به اوسید، (نباه شود) کار دادستان نه اردادیلکه از هاتمر (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.

(۳) چون از هزاره هوشیدر پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدر ماه زرتشتان به پیدایی آید، و دین را دوا (وایج) کند، آزون نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

(۴) پس دیوملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند همه، دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصارچم) را به او سپهند، (ویران کنند - بگشایند) و مردم استور و جانور از آن در (حصار) بیرون آید، و جهان را باز بیارایند.

(۵) پس خشم (دیوخشم) برود، بیوراسب (ضحاک) را از بند برهانند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و جانور را بخورد.

(۶) پس اورمزد، سروش و نیروسنگ را بفرستند که: «سام نریمان را برانگیزید»، ایشان روند و سام را برانگیزند، نیرویشان چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و بسوی آزی دهاک (ضحاک) شود.

(۷) آزی دهاک که سام نریمان را بیند، سام نریمان گوید که: «سام نریمان! هر يك دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و توبه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم»

(۸) سخن نپوشد (نشود) و او گریزی بر سر آن دروند (خبیث) زند.
آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند من و من سپه سرشار باشم،
این جهان را با هم بداریم!» و سام سخن آن دروند را نشنود، و گریزی
دیگر بر سر آن دروند زند و او ببرد.

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به هم پرسی (مشورت)
اورمزد رود، دین بپذیرد، و بجهان روا کند.

(۱۰) پس نیرو سنگ و سروش بروند؛ کی خسرو سیاوشان، توس
نوزدان و کیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن
را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی همه هم منش (هم فکر)
و هم گفتار و هم کردار باشند.

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زاد ورود) او را بردام اورمزد هیچش
کار نباشد. پس دیو آرز به اهریمن درآید (هرزه درآئی کند) که: «تو به
دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی!».

(۱۲) پس اهریمن پیش تهمورس آید: «مرا خورش باید، خورش
من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت!» نشنود.

(۱۳) ازین رو اهریمن به آرز (دیو آرز) درآید که «برو، تو همه دیو
و دروج و خرفتر (جانوران موذی) و دام من بخورد» دیو آرز برود و همه
دام و دهش (پروریدگار) اهریمن را بخورد. (تم، تاریکی، سپس گوید
که: «سیر نشدم!» پس دیو آرز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (مراسم مذهبی) فراز کند؛ نزدیکست
(نخست) زندگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه
(فجر) کند همه مردمان بر خیزند؛ چون یزش به ریبتون گاه کند مردمان
زنده شوند؛ چون یزش به اوژرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش
(بی رنج) باشند.

(۱۵) چون یزش به اوپسروترم گاه کند مردم همه دو گانه (نرو ماده)
پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند، شهر یور همه گوه ها به
جهان بتاود، ایوشوست (غلزات) به همه جهان باز ایستند، همه مردم

(۱) بدانکه سیاه روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ
گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه ریبتون و یک دانگ و نیم گاه اوزرن باشد و از
سه دانگ گاه اوپسروترم باشد و سه دانگ دیگر گاه اوشهن باشد.

روایات فارسی هر مریاز فرامرزی بیسی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهش در ۲۵
نفره ۱۰-۹ متن پهلوی ترجمه E.W. West دیده شود.

به روی گداخته بگذرند ، و چنان اویزه و روشن و پاک شوند که خورشید
بروشنی .

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس
دام اویزه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بی مرگ و بی زردمان
(بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند، آنانرا چنان باشد که
بکام خواهند .

(۱۷) فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش .

دنباله نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : سیج (بلا) گران چند بار ، نیاز چند
بار و برف سیاه چند بار ، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند
بار باشد ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش : سیج گران سه بار باشد : یکی
بفرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره
زرتشتان باشد .

(۳) نیاز چهار بار باشد : یکی بفرمانروایی بد افراسیاب تورانی ،
یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان ، و یکی
به سررفتن هزاره زرتشتان باشد .

(۴) گزند گران سه بار باشد : یکی بخداوندی منوچهر و یکی
بخداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان .

(۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد : یکی به خداوندی
منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد .

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که بادیه بان
برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد و یکی آن شما باخون سبید (هون سفید)
که دین را جادو کرد ، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره
زرتشتان باشد که بهم آبت ترک و تازی و ارومی چون با آن دهمید (پادشاه)
ستیزند .

دنباله دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسرمن
دخسه (علامت) و نشان چه نماید ؟

- (۲) جاماسب بیفتش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان به جهان پدیدار شود :
- (۳) یکی اینکه شب روشن تر باشد .
- (۴) دوم اینکه هفتورنگ (بنات النحش) گاه ببلند (مفر خود را تغییر دهد) و بسوی خراسان گردد .
- (۵) سوم اینکه در آمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد .
- (۶) چهارم اینکه مهران دروچی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، زودتر و بیشتر (بمقصود) رسند .
- (۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند .
- (۸) ششم اینکه بتران را نیکی پیش باشد .
- (۹) هفتم اینکه دروچ آرز سهندا کتر باشد .
- (۱۰) هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر (۲) دارند .
- (۱۱) نهم اینکه خرفستران (جانوران موذی) مانند پلنگ و گرگ چهار رنگ (چهار پا) را زبان پیش باشد .
- (۱۲) دهم اینکه بد آگاهان بر دین دستوران فسوس (مغرور) پیش کنند .
- (۱۳) یازدهم اینکه آزار دین دستوران روا باشد ، بایشان زور و ناراستی گران گویند .
- (۱۴) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید .
- (۱۵) سیزدهم اینکه دوشارم (علاقه) بسیار به کهنتر دهمی (درشتی) باشد .
- (۱۶) چهاردهم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زابند بشر نیز و مانند (زیرک تر - زرنگ تر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسند .
- (۱۷) پانزدهم اینکه آزر میان (محترمین) به بی آزر می و دروچی و دروغ دآوری و زور گواهی پیش کنند . مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) بهمه کشور رسد .
- (۱۸) پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زند فراز مرزد (دو باره تصفیه کند) .
- (۱۹) شانزدهم اینکه دور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بکشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب بیاید .

نخستین بار آمبرواز مورتن Amhroise Morton در ۱۸۸۵ میلادی آثار باستان و ادبیات توده را Folk - lore نامید یعنی دانش عوام. در آلمان و هلند و کشورهای اسکاندینا ولنت Volkakunde معادل آنها پذیرفتند، اما در کشورهای لاتینی زبان ابتدا مقاومت بیشتری نشان دادند و پس از کشمکشها و وضع لغات دیگر، بالاخره باین نتیجه رسیدند که فلکلر جامع ترین لغتی است که شامل تمام دانش عوام میشود و مشتقات این لغت را نیز وارد زبان خود کردند.

به موجب تعریف سن تیو (Saint Yves) فلکلر بطعامه زندگی توده عوام در کشورهای متمدن میپردازد. زیرا در مقابل ادبیات توده، فرهنگ رسمی و استادانه وجود دارد، باین معنی که مواد فلکلر در نزد مطلقاً یافت میشود که دارای دو پرورش باشند: یکی مربوط به طبقه تحصیل کرده و دیگری مربوط به طبقه عوام. مثلاً در هندوچین فلکلر وجود دارد اما نزد قبایل وحشی استرالیا که نوشته و کتاب ندارند فلکلر یافت نمیشود. زیرا که همه امور زندگی این قبایل مربوط به علم نژاد شناسی است.

نژاد شناسی نه تنها وضع سیاسی و مذهبی و عادات و اخلاق آنها را ضبط میکند، بلکه مثلها، ترانهها، قصهها و افسانههای آنها را نیز جمعآوری مینماید. فلکلر نزد قبایل بدوی وجود ندارد چنانکه در ملتی که همه افراد آن دارای پرورش عالی معنوی بوده و از اعتقاد به اوهام و خرافات برکنار باشند نیز یافت نخواهد شد. ولی چنین ملتی تاکنون وجود ندارد. بطور اجمال فلکلر آشنائی به پرورش معنوی اکثریت است در مقابل پرورش مردمان تحصیل کرده در میان یک ملت متمدن.

امروزه فلکلر توسعه شکفت آوری بهسرسانیده، ابتدا محققین فلکلر فقط ادبیات توده مانند: قصهها، افسانهها، آوازهها، ترانهها، مثلها، معماها، متلکها و غیره را جستجو میکردند. کم کم تمام سنتهایی که افواها آموخته میشود و آنچه مردمان در زندگی خارج از دیستان فرامیگیرند

جزو آن گردید. چندی بعد جستجو کنندگان اعتقادات و اوهام، پیشگویی، راجع بوقت، نجوم، تاریخ طبیعی، طب و آنچه دانش توده نامیده میشد مانند گاهنامه، سنگ شناسی، گیاه شناسی، جانور شناسی و دوازده هائی را که عوام بکار میرند باین علم افزودند. سپس اعتقادات و رسومى که وابسته به بزرگوارى از مراحل گوناگون زندگى مانند تولد، بچگى، جوانى، زناشوى، پیری، مراسم سوگواری، جشنهای ملی و مذهبی و عاداتی که مربوط بزندگى عمومى میشود، از جمله تمام پیشه‌ها و فنون توده، جزو این علم بشمار آمد، زیرا هر پیشه‌ای ترانه‌ها و اوهام و اعتقادات مربوط دارد مثلاً فلک‌شکار با ماهیگیری جداست و هر شغلی ممکن است نزد محقق این فن بایگانی علیحده داشته باشد. همچنین کتابهایی که از دست توده مردم بیرون آمده مانند: بهرام و گلندام، خاله سوسکه، علق والدین و غیره باید جمع آوری و مطابق تاریخ طبقه بندی شود.

هنر و ادبیات توده بمنزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر بشمار میآید، بخصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان مستقیماً ازین سرچشمه سیراب شده و هنوز هم میشوند. این سرچشمه افکار توده که نسلهای بیابانی همه اندیشه‌های گرانها و عواطف و نتایج فکر و ذوق و آزمایش خود را در آن ریخته‌اند گنجینه زوایای ناپذیری است که شالوده آثار معنوی و کاخ باشکوه زیباییهای بشریت بشمار میآید.

ترانه‌های عامیانه، آوازها و افسانه‌ها نماینده روح هنری ملت میباشد، و فقط از مردمان گمنام بیسواد بدست میآید. اینها صدای درونی هر ملتی است و در ضمن سرچشمه الهامات بشر و مادر ادبیات و هنرهای زیبا محسوب میشود. بهمین مناسبت امروزه در کشورهای متدین اهمیت خاصی برای فلک‌شکار قائل میباشند. شاید ایرانی تحصیل کرده بزندگى اجتماعى اروپاییان بیش از وطن خود آشنا باشد، در اینحال چگونه میتواند اظهار وطن پرستی بکند؟ و حال آنکه از رموز زبان، ترانه‌ها، قصه‌ها، اعتقادات، آندوه و شادی و بطور خلاصه از زندگى مادی و معنوی هم میبندان خود آگاه نیست و نمیتواند با آنها هم‌دردی داشته باشد و یا دردهای آنانرا چاره بکند.

کم کم در همه جا تاریخ تمدن جانشین تاریخ رسمی سیاسى و جنگى شده است و در هر دوره شبه‌ای از وضع علوم و هنرهای زیبا و ادبیات را مینگارند. اکنون موقع آن رسیده است که تاریخ شامل عادات و رسوم زندگى توده با انضمام ترانه‌ها و اوهام و افسانه‌های هر دوره‌ای باشد. باید

تأثر ملت را در هر زمان تعیین کرد تا مقاومت توده در مقابل کشمکشها و شرکت او در بهبود وضع عمومی آشکار گردد. بطور خلاصه باید گروه نیاکان گمنام هر ملتی با آندوه و شادی و بدبختیها و سستیها و کوششها و فداکاریهایش جلو او مجسم شود.

قسمت عمده زندگی روزانه ما از عاداتی که به ارث برده ایم تشکیل یافته و سرچشمه آن ها ملی نیست بلکه بشری میباشد، زیرا تظاهرات گوناگون زندگی توده حاکی از عمومیت و قدمت است. این عادات هر جا که بشر هست خود نسائی میکند و میتوان حدس زد که تمام آنها از ابتدای بشریت آغاز میشود و بالا اقل مربوط به دوره های بسیار باستانی است. افزارهای یکسان که در مناطق گوناگون پیدا شده نه تنها دلیل ارتباط اقوام است بلکه مؤید این نظر میشود که همه آنها از افزارهای ماقبل تاریخ منشعب شده است. عادات و رسوم نیز از همین قرار است. خوشامد گفتن بکسی که عطسه میکند در همه سر زمینها و بین همه قبایل مرسوم میباشد. آتش کردن بوسیله سایش چوب در سرتاسر زمین معمول بوده. ادبیات توده چه از حیث موضوع قصه ها و ترانه ها و چه از جنبه های دیگر عمومیت معمول زندگی توده را میرساند. اغلب در کشورهای دور از هم که به هیچ وجه وسیله ارتباط بین افراد آن وجود نداشته اشعار عامیانه ای هست که از حیث مضمون و آهنگ همانند میباشد. اسنادی در دست هست که آدم مصر حجره میرقصیده، آیا میتوانیم مدعی بشویم که شبها در کنار آتش قصه نیگفته یا آواز نمیخوانده است؟

از مقایسه تمام قصه های ملل گوناگون که در سرتاسر زاد بوم نژاد هند و اروپائی و همچنین میان نژادهای سرخ و سیاه رواج دارد چنین برمیآید که بسیاری از آنها با جزئی تغییر در همه جا یافت میشود. چو بان اسکاتلند، ماهیگیر جزیره سیسیل، دایه ایرانی، موجیک روسی، برزگر هندی و غیره چران بربر که همه آنها بیسواد و نادان هستند و هرگز راجع بیکدیگر چیزی نشنیده اند يك وجه مشترك دارند و آن عبارت از قصه های عجیب و با خنده آوری است که گاهی ساختمان ظاهری آنها فرق میکند ولی موضوع آنها همه جا یکی است. مثلاً قصه «ماه پشانی» ایرانی با جزئی تغییر نزد فرانسوی ها، آلمانی ها و ایرلندی ها وجود دارد و از حیث موضوع با قصه نروژی نزدیکتر میباشد. این اختلاف کوچک در مضمون يك قصه که از نواحی مختلف يك کشور جمع آوری شود نیز مشاهده میگردد. بهمین مناسبت چنین تصور کرده اند که ترکیب اولیه ترانه ها و قصه ها و اعتقادات

بشر بزمانی میرسد که خانواده‌های گوناگون این ملل باهم میزیسته هنوز از یکدیگر جدا نشده بوده‌اند .

آنچه دربارهٔ قصه‌ها گفته شد دربارهٔ اعتقادات و رسوم دیگر نیز صدق میکند . شالودهٔ مشترك مذاهب اولیه و پرستشهای توده بطور خلاصه از سه سرچشمه ناشی میشود :

پرستش مردگان ، پرستش طبیعت و موجودات آن ، رسوم و جشنهای موسمی که مربوط به پیوند بین انسان و طبیعت میشود ، رابطهٔ میان ستارگان و فصلها که از تأمل احوال ملل گوناگون در طبیعت بدست آمده است . ازین رو عادات و آداب و اعتقادات مانده تنها از جانب پدر و یا کسانی که در سرزمین هم نژاد نیاکان میزیسته‌اند بنا رسیده بلکه از تمام نژادهای دیگر این عادات و اعتقادات را گرفته‌ایم . فلکلردشمنی بایسگانگان را زائل میکنند و هبستگی نژاد بشر را نشان میدهد از این قرار اساس زندگی توده عمومیت دارد ولی مطلب مهم دیگر اینست که این اساس مشترك بزمانهای ماقبل تاریخ میرسد .

چنانکه ملاحظه میشود فلکلر علم نوزادی است ، ولی جمع آوری مصالح آن بسیار لغزنده و دشوار میباشد . زیرا این گنجینه فقط از محفوظات اشخاص بی سواد و عامی بدست میآید و وابسته به پشت کار و همتی است که اهالی تحصیل کردهٔ يك ملت از خود نشان بدهند . زیرا هر گاه در جمع آوری آن مسامحه و غفلت بشود بیم آن میرود که قسمت عمدهٔ فرهنگ توده‌ای فراموش گردد .

این جنبش در ایران پس از چاپ کتاب « نیرنگستان » ۱۳۱۲ آغاز شد ، و معلوم نیست بچه علت کتاب نامبرده توقیف گردید ولی زمامداران وقت متوجه شدند که ازین راه میتوانند وسیلهٔ نمایشی فراهم بیاورند . اسم بکر « مردم شناسی » اختراع شد ، موزه‌ای باین نام گشایش یافت که بر اشخاص بی سابقه پیدا نیست مقصود موزهٔ Ethnographie یا Sociologie یا Anthropologie و یا ادارهٔ جاسوسی است . متأسفانه این تقلید هم مانند همهٔ تقلیدهای بی اساسی که انجام گرفت بصورت کاریکاتور و ازدهای از آب درآمد . یعنی مقداری البسه و اشیاء فراهم شد و بدون رعایت اصول Muséographie مرتب گردید . بطوریکه تماشا کننده بی آنکه رابطهٔ این اشیاء و افزار و اشخاصیکه در زمان و مکان معینی آنرا بکار برده‌اند و یا میبیرند بتواند دریابد و یا دنبالهٔ تحولات مادی و معنوی آنانرا درك کند ، مثنی اشیاء و افزار و جامه‌هایی را ذرهم و برهم

در آنجا می‌بیند. ازین گذشته موزه نامبرده فاقد بسیاری از آلات و افزار کار و اسباب بازی و پیرایه و طلسم و غیره میباشد که جمع آوری آنها کار بسیار آسان و با مخارج کم میسر بوده است. بر عکس بمعرض نمایش گذاشتن لباس سلاطین قاجاریه و با لباسهایی که بموجب دستور زری آن جداگانه در ولایات خریداری و به تقلید لباس مردمان بومی دوخته شده بیشتر بدرد موزه بالباسکه میخورد.

مقداری اسناد نیز گرد آمده که بنظر میآید بیشتر از لحاظ رفع تکلیف جمع آوری شده باشد و کاملاً فاقد ارزش علمی است. باین معنی که بخشنامه‌هایی به فرهنگستانها فرستاده‌اند و از رؤسای فرهنگ محل هر کدام جدیدت بیشتری بخرج داده‌اند بعنوان تکلیف در دبستانها از شاگردان تقاضای قصه و افسانه کرده‌اند و باین ترتیب اسنادی جمع آوری شده است. ولی آنهایی که بعنت سهل انگاری از این اقدام غفلت ورزیده‌اند حتی برای نمونه کوچکترین اثری از فلک‌نگار ناحیه خود فرستاده‌اند. بطوریکه از بسیاری جاها و حتی از استانهای بزرگ هیچ سندی در دست نیست. گرچه این اسناد ارزش علمی ندارد یعنی اغلب بدون تاریخ است و نویسنده و یا گوینده اصلی آنها معلوم نیست و لغات معلی بطور دقیق ضبط نشده و نقص‌های دیگر. معیناً بعضی از آنها قابل استفاده و برای مطالعات بعدی کمک گرانبهایی بوده است. بدیخانه در موزه بسیاری از این اسناد گوناگون را که روی کاغذهای بی‌قواره بوده یکنفر که البته آشنائی بتمام زبانهای بومی نداشته یا کنویس کرده و اصل سند از بین رفته، بعلاوه بسیاری از این اسناد دست اشخاص متفرقه افتاده و مفقود گردیده است. (ازجمله مجموعه گرانبهایی که یکی از معلمین یزد خواست فراهم کرده بود). آنچه از این اسناد استفاده شده بعضی دویستی‌ها و چند قصه است که بصورت ادبی درآمده و حتی در آنها دخل و تصرف شده است.

البته ایراد های بیشتری باین بنگاه وارد میباشد که از موضوع ما خارج است. اما مطلبی که مهم است اینکه عجله برای جمع آوری آثار و فرهنگ توده يك مرکز وجود دارد که هر گاه اصلاحات اساسی در آن شود ممکن است بعدها صورت جدی و علمی بخود بگیرد.

تاکنون تحقیقاتی که درباره فلک‌نگار ایران انجام گرفته بسیار محدود و ناقص میباشد. چون بهیچوجه متکی به روش دقیق علمی نبوده است. فقط میتوان از آن بعنوان طرح مقدماتی کار جدی و علمی استفاده کرد. درین

زمینه کتابها و رساله‌های بیشتری که در کشورهای متعدد دیگر وجود دارد
راهنمایی گرانبهایی خواهد بود .

آنچه بزبان فارسی بچاپ رسیده عبارتست از:

ژوگورسکی ، نمونه آثار ملی ایران ، پترزبورگ ، ۱۹۰۲

۱ . کریستنن ، مجموعه قصه‌های فارسی ، کوبنهاون ، ۱۹۱۸

۵ . ماسه ، قصه‌های فارسی ، پاریس ، ۱۹۲۵

گالونو ، زورخانه ، لنینگراد ، ۱۹۲۷

گالونو ، پهلوان کچل ، لنینگراد ، ۱۹۲۸

گالونو ، خیمه شب بازی ، لنینگراد ، ۱۹۲۹

ص . هدایت ، اوسانه ، ۱۳۱۰ - نیرنگستان ۱۳۱۲

کوهی کرمانی ، هفتصد ترانه - چهارده افسانه ، ۱۳۱۴

مجله موسیقی سال اول ۱۳۱۸ شماره‌های ۶-۷-۸

اسناد چاپ نشده که درین موضوع وجود دارد عبارتست از پرونده‌های

موزه مردم شناسی و پرونده‌های قصه متعلق به آقای سبحی مهندسی

بزبان خارجه جامع ترین کتابی که تاکنون راجع به فلکلر ایران

نوشته شده تألیف آقای هانری ماسه است که تقریباً تمام نیرنگستان و اوسانه

و چهارده افسانه کوهی را با اسناد و شواهد دیگری که بدست آورده و با از

روی سفرنامه های اروپائیان که به ایران آمده اند یادداشت کرده در دو

جلد بچاپ رسانیده است .^۱

خانم دونالدسون در *The Wild Rue* چاپ ۱۹۳۸ فلکلر ایران

را بیشتر از لحاظ اسلامی تحت مطالعه قرار داده اند و با وجود اینکه از

نیرنگستان اقتباس کرده اند گویا بعد اسم آنرا از قلم انداخته اند . فقط

در یکجا (ص ۱۷۳) این کتاب را «تارنجستان» مینامند . مطالعات دیگر

راجع به فلکلر ایران از این قرار است :

بریکتو ، قصه‌های فارسی ، لیوز ، ۱۹۱۰

لوریس ، قصه‌های فارسی ، لندن ، ۱۹۱۹

راماسکوویچ ، دو بیته های ملی فارسی ، پتروگراد ، ۱۹۱۶-۲۹

زاروبین ، فلکلر و افسانه های بلوچ ، لنینگراد ، ۱۹۳۰-۳۲

کریستنن ، قصه های فارسی ، ینا ، ۱۹۳۹

(۱) H. Massé, *Croyances et Coutumes Persanes*, Paris,

بغیر از تحقیقات علمی که برخی از ایرانشناسان درباره بعضی از زبان‌های بومی ایران کرده‌اند مقالات دیگری درباره فلکلر ایران وجود دارد که از ذکر آنها چشم پوشیدیم. و نیز تحقیقات آقای لسکوراچ به فلکلر کردها و بلدریف در باب فلکلر تاجیک هارا میتوان در ردیف فلکلر ایران بشمار آورد. پس چنانکه ملاحظه میشود نسبت به تحقیقاتی که حتی در کوچکترین نواحی بلغارستان یا قفقاز یا هندوستان در باره فلکلر انجام گرفته تحقیقات راجع به فلکلر ایران بسیار ناچیز است. مثلا در سرتاسر رومانی يك دهكده هم پیدا نمیشود که تمام ترانه های عامیانه آنجا یادداشت شده و آهنگ آنها را به نوت موسیقی ننوشته باشند. یا در کشور ایرلند تا کنون وزن کاغذهایی که روی آنها اینگونه آثار را جمع کرده و نوشته‌اند به شصت خروار رسیده است. بدیهی است که آثار فرهنگ توده ایرانی اگر جمع شود ازین مقدار بیشتر خواهد بود.

گرچه سرزمین ایران در این زمینه از خیلی جاهای دیگر بیشتر مایه دارد ولی این گنجینه هنوز دست نخورده مانده است، و هر گاه اقدام فوری و جدی در این راه انجام نگیرد ممکن است که قسمت عمده فلکلر آن از بین برود. چنانچه در اثر فقر و گرسنگی، کوچ دادن و تفت قاپو کردن ایلات و سهولت وسایل حمل و نقل و تغییرات و تحولاتی که سرعت در جامعه انجام میگیرد بسیاری از عادات و رسوم دهات و ایلات دور دست فراموش شده است و اگر امروزه با تمام وسایل جمع آوری نشود دیری نمیکشد که بسیاری از این گنجینه‌های ملی را از دست خواهیم داد.

طرح کلی برای کارش فلکلر يك منطقه

مطالبی که از فرهنگ توده، باید مورد تحقیق قرار گیرد از این قرار است :

۱- زندگی مادی

الف - وسایل اقتصادی

۱- زمین یا شهر : آب و هوا و طبیعت زمین . برای برومند چه وسایلی بکار میبرند؟ طرز تهیه کود ، برج کمپوتر (کفترخوان) . وسایلی که برای پرورش جانوران اهلی و کشاورزی بکار میرود . وسایل آبیاری زمین : قنات ، رودخانه ، گریز - جنگل و مسادن آنجا مرز بندی ، چپر . نگاهبان جنگل ، راه و جاده ها ، پاسبان ، امنیت . تمایل شهر که کشاورزی ، تجارتمی و یا صنعتی است . سازمان راهها و جادهها ، وسایل ارتباط و غیره .

۲- ساختمانهای عمومی : مسجد ، شهرداری ، دبستانها ، گردشگاه - عمومی ، بیمارستان ، زورخانه . قدمگاه ، زیارتگاه ، امامزاده ، سقاخانه ، تکیه ، خانقاه ، بتکده ، گورستان ، کلیسا ، جاهای مهم و دیدنی . آثار باستان محل و افسانه هایی که در باره آنها میگویند : (منار سربرنجی در اصفهان - خاتون قیامت در شیراز - سنگ سیاه در مراغه - سنگ شیر در همدان .) چگونه نگهداری میشوند ؟

۳- خوراک - غذا و مشروب : تهیه خوراک (آشپزی) ، خوراک غالب اهالی و غذاهایی که در هنگام عروسی و عزا یا مهمانی صرف میشود . طرز خوردن غذا ، (روی میز یا سر سفره ، با دست یا با قاشق صرف میشود) آش ، شوربا ، ماهی ، نان ، گوشت ، حلیم ، پنیر ، ماست ، بلغور ، کشک ، قره قوروت ، دوغ ، شیر ، شراب ، هدسی ، لبو ، یخنی ، لرزانک ،

قاووت ، آجیل ، شیرینی خانگی ، کلوچه ، ترشی ، مربا ، شربت ، پلوه
چاشنی‌هایی که تهیه میکنند .

۴- بوناك : جامه زنانه و مردانه . تراشیدن و یا گذاشتن قسمتی از
موی سر ، (پاشنه نخواب ، کاکل) . بافتن و یا بستن موی سر زن . جبهه ، لباده ،
ردا ، شال ، سترمه . پوستین ، عبا ، دستار . شالیه ، کلاه ، عرقچین ، شبکلاه ،
دستکش ، جوراب ، پوزار ، چارق ، نعلین ، گیوه ، آجیده ، کمر بند ، تنبان ،
زیرجامه ، شلوار ، آرخلق ، منبوسه ، پیرهن ، کلاغم ، لچك ، چادر نماز ،
چاقچور ، پیرایه‌ها ، لباس کار ، لباس پلوخوردی ، لباس جشن و عروسی و
عزاداری . هر کدام از قسمتهای آنرا شرح بدهند . اسم مخصوص آنها
بزبان بومی ، طرز برش و دوختن لباس را نیز توضیح بدهند .

۵- منزل : بطور کلی نقشه اطاقهای مختلف را رسم کنند خوابگاه ،
ایوان ، مهتابی ، آشپزخانه ، مستراح ، زبر زمین ، بادگیر ، دالان ، انبار ،
استبل ، نور ، چاهك ، آب انبار ، حوض ، آب نما ، مصالحی که در ساختمان
بکار رفته توضیح بدهند . شکل و عده در و پنجره ، کلون در ، ارسی ورف
را یادداشت کنند . پشت بام و زینت نمای خانه را تعیین نمایند و همین کار را
برای خانه‌هایی که بسبك گوناگون است انجام دهند ، زیرا در يك ناحیه
مسكن است چندین نوع خانه وجود داشته باشد . نقشه تقریبی حصار شهر ،
خندق و قصر خان یا رئیس قبیله را با برج و بارو به بیوست اضافه کنند . در
صورتیکه گالی پوش است نقشه آنرا بدهند و هر گاه چادر نشین است ، به
شرح داخل چادر را بدهند و خط سیر گرمسیر و سردسیر قبیله را تعیین کنند .

۶- اسباب خانه : ظروف چینی و شکستنی ، اسباب آشپز خانه :
پائیل ، دیگ ، کماجدان ، دیزی ، سه پایه ، آبکش ، دست آس (آسیای
دستی) ، چمچه ، کفگیر ، ترازو ، قبان ، بخاری ، کرسی ، منقل ، کلک ، بادیه ،
سینی ، تاس ، هاون ، تشت ، تاپو ، آفتابه ، لگن ، ابریق ، سمور ، لاوك ،
غریبال ، تغار ، تله ، آینه ، قلیان ، جام چهل کلید ، تنگ ، مرتبان ، گوزه ،
خمره ، کندو (مخزن گندم) . شمعدان ، مردنگی ، بیه سوز ، چراغ ، چراغ
موشی ، جار ، غرابه ، کپ ، بستو ، دوستکامی ، افشره خوری . اسباب
رختخواب : بستر ، بتو ، شمد ، متکا ، زیرگوشی ، لحاف ، ملافه ، تشك ،
میز ، صندلی ، نیسكت ، رختدان ، خورجین ، صندوق ، مجری ، سفره ، نمده ،
قالی ، زیلو ، گلیم و غیره ...

۷- وسایل حمل و نقل : پیاده روی ، چاربايان ، بارکش ، چاربايانی
که شیر میدهند و آنهایی که به کشتارگاه فرستاده میشوند . الاغ ،

گاو، اسب، شتر، استر. ارابه‌ها: گاری، سورتیه، تخت روان، دلچبان، پالکی، درشکه، دوچرخه، چهارچرخه، قایق، کشتی، اتومبیل، راه‌آهن. توضیح بدهند که تاچه اندازه از این وسایل استفاده میشود.

ب- کار یا وسایل همیشه

۱- کار در دهکده: الف) برای خوراک و نیازمندی‌های توانمندی :

شکار، ماهیگیری (مواقع مجاز و ممنوع) و سالی که بکار میبرند. چوبانی، چراگاه، پرورش چارپایان، کرم ابریشم، زنبور عدل، کشت گندم، برنج، جو یا قالا، لویا، ذرت، سیب زمینی، انگور، میوه‌ها، پنبه، تنباکو، تریاک، زعفران، شاه‌دانه، کتان، ارزن، (اسم مخصوص آلات خرمن و برنجکاری: پادنگ - بوجار و غیره) عصاره، سرکه و شراب اندازی. طرز نگاهداری غلات و میوه‌ها، و غیره...

ب) برای تهیه لباس: چگونه پشم با پنبه را می‌ریسند؟ نساج دهاتی، ماشین بافندگی. خیاطه، کفشدوز، پنبه دوز، چرخ نخ ریزی، دوک و غیره... (مقال، برک، بارچه‌های ابریشمی).

پ) برای خانه: هیزم شکن، درودگر، چلینگر، آهنگر، بنا، سنگتراش، اسم افزار کار هر کدام از آنها قید شود.

ت) برای مبادله: تجارت کوچک ده - جمعه بازار، دوشنبه بازار، چهارشنبه بازار و بازار دائمی. (تاخت زدن، چانه زدن). بساطها، واردات و صادرات (بوغ، خیش، بیل، کلنگ، کارد، افزار، گونی، بوریا، جاجیم، گیوه، کفش و غیره که برای فروش ساخته میشود). صنایع مخصوص محل. ۲- وضع کار در شهر: افق زندگانی کارمندان، کارخانه، کارگاه. بنگاه های صنعتی - کارگران و صنعتگران زن و مرد و بچه. تأثیر پیشه روی زندگی اقتصادی و معنوی و اجتماعی ایشان.

ب) کارمندان: تجارتخانه‌ها، مغازه‌های بزرگ، سوداگران، ادارات دولتی.

پ) پیشه‌وران کوچک شهر: خرده فروش، دست فروش، عطار، درودگر، دلاک، سمسار، نعلبند...

ت) سفاهای کوچک و طبقات مخصوص: مردم شور، معرکه گیر، آخوند، گدا، کلاه بردار، دلال، چاقوکش، پرده داری، ولگردی،

قلندری و درویشی - تفریحات ، اصطلاحات ، اشعار و اعتقادات مخصوص چاقو کشها و زندانیان ، داشها و عادات و رسوم مخصوص آنها - باتوقی که جمع میشوند و ترانه‌هایی که میخوانند . علامات مخصوص : (وصله لوطی : ۱- زنجیر یزدی ؛ ۲- جام کرمانی ؛ ۳- چاقوی زنجانی ؛ ۴- پاشنه کش ؛ ۵- چپق سر و ته نقره ؛ ۶- کیسه توتون ترمه ؛ ۷- شال جوژه گره . همچنین درویشهایی که طومار یا مثنوی میخوانند) . بوق ، تبرزین ، کشکول . . .

۴- تریح و آسایش : الف) مهمانخانه ، کاروانسرا ، جالی خانه ، باتوق ؛ گفتگوها و موضوعهای عادی راجع به سلامتی ؛ خوبی و بدی هوا ؛ کارها ؛ حاصل زمین و با سیاست . چیزهایی که صرف میشود : چائی ؛ قلیان ؛ چپق ؛ مشروب ؛ شیر ؛ تریاک ؛ چرس . . . سرگرمیها : قمار ؛ ورق ؛ تخته نرد ؛ آس ؛ گنجفیه ؛ شرط بندی ؛ مهر که گیر ؛ نقال ؛ شاهنامه خوان ؛ بازارخوان ؛ ره گوی . قوچ باز ، شهبده باز ؛ حقه باز ؛ لوطی ، جنگ انداختن خروس ؛ خرس باز ؛ عنتری . کبوتر بازی . (اصطلاحات) خیمه شب بازی ؛ پهلوان کچل ؛ ساززنها ؛ دوره گرد (ارومیه) ؛ بندباز (آهنگ ساز یادداشت شود) . ترکه بازی در موقع عروسی (سیرم) و غیره . . .
 ب) ورزشها : اسب سواری ، الاغ سواری ، شکار ، پیاده روی ، گویبازی ، دو ، کشتی ، شنا ، (زورخانه) و غیره . . .
 پ) خواب : ساعت‌هایی که معمولاً میخوانند و برمیخیزند .

پ - درآمد - تهول

۱- محصول کار ، مزد و انواع آن . بیکاری ؛ پس انداز کارگران ؛ منافعی که از کشاورزی و باسوداگری بدست میآید ، زمین ؛ خانه ؛ سهام ؛ خرید و فروش املاک . بهره کشی مامورین دولت ؛ حق چراگاه چوپانی مشترک ؛ دروگر مشترک ؛ مالیات ؛ ربا خواری ؛ خوشه چینی . . .
 ۲- دارایی مغول : طرز برآورد ؛ چگونه اندوخته نگهداری میشود ؛ شرایط بهداری و آسایش ؛ پرورش چار پایان و آنها .
 ۳- املاک : املاک خالصه ، موقوفه و شخصی . خرده مالکین ؛ (چکنه) . شرایط زندگی رعیت در هر کدام از این املاک . مزدوری ؛ بیکاری . تقسیم آب ؛ سهم رعیت . آبار رعیت روی ملک خرید و فروش میشود ؛ رفتار مالک نسبت به رعیت ؛ سالارده ، طرز اجاره دادن باغ و خانه . ساختمانها

و نگاهداری آنها . کشت کاری در باغ و مزرعه . دیسی کاری .

II - زندگی معنوی

الف - زبان : لهجه‌ها و زبانهای بومی

مطالعه زبان عادی محل ؛ اسماء ذات و معنی ؛ اسم اشیاء ؛ افکار فلسفی ، جادوگری و مذهبی . مختصات زبان ؛ اصطلاحات ؛ مثلها ؛ تشبیهات ؛ استعارات . زبانهای فنی ؛ زبانهای ساختگی ؛ (زرگری - مرغی) ؛ زبان داشها ؛ زبان مذهبی و زبان عوام . (اسم اعضای بدن ، اسم جانوران اهلی و درندگان و آلات کشاورزی را بزبان بومی یادداشت کنند و اختلاف همین لغات را بطور دقیق با القیای صدادار لاتینی بین اهالی شهر و دهکده‌های اطراف بسنجند و تعیین کنند) .

افسانه‌هایی که راجع با سامی خاص و یا امثال وجود دارد ؛ (خونار در اصل ؛ «خون ساربان» بوده ؛ یا سمیرم در اصل ؛ سام آرام ، بوده چون در موقع لشکر کشی سردرد سام در آنجا آرام میشود - سرسام ؟) سحر بیان ؛ قدرت کلام . اهمیت سجع و قافیه در جملات . لغات ممنوع که نباید بزبان آورد . لغات حفظ کننده و فورموله‌هایی که در موقع دعا یا ورد خواندن و یا جادوگری بکار می‌رود و غیره . (بسم الله که بگویند جن و غول و شیاطین میگریزند . قسم‌ها ؛ بخدا ، سبیل ؛ شاه چراغ ، سوی چراغ ، تیغ آفتاب ، برکت . لغات ؛ انشاء الله ؛ سلامتی . دشنام ؛ رو بکوه سیاه ؛ مرده شور ؛ تعارفات و القاب ؛ پیرشی ؛ خدا قوت - زاغی ؛ خر گردن ؛ خاله کو کومه . لغت نحس «سیزده» که بجایش «زیاده» میگویند و غیره .)

ب - دانش عوام

۱- عام توده راجع به اشیاء و موجودات ؛ الف) نجوم ؛ ساختمان ، زمین و ستارگان . - نفس کشیدن زمین (نفس دزده و آشکارا) . زمین روی شاخ گاو است . فصلها ؛ چله تابستان ، چله زمستان (چله بزرگ ، چله کوچک ، چارچار ، سرما پیرزن ، سرما لوطی کش ..) هفت طبقه آسمان و زمین (توی هفت آسمان يك ستاره ندارم!) خورشید و ماه (خورشیدزن و ماه مرد است ، افسانه آن) .

ستارگان ، خسوف و کسوف (ازدها ماه را دردها ماه خود میگیرد بایدتشت زد و شلیک کرد تا ماه را زرها بکنند.) ابر ، آسمان غره ، باران ، برق ، تگرگ ، قوس قزح ، تیرشهاب ، چشمه ها ، کوه قاف ، زمین لرزه ، کپکشان ، تشبیه دنیا به تخم مرغ . طلوع و غروب آفتاب (زنیور کخانه ، نقاره خانه .)

ب) ساختمان انسان : بیدایش انسان ، آدم آبی ، (آدم = آ + دم) . تاریخ طبیعی انسان و نژادهای بشر ، تشریح ، اعضای بدن ، هفت اندام : (دودست و دویا سروشکم و آلت تناسلی) . علامات بدن (ماه گرفتگی ، خال ، ککمک ..) مزه (پریدن مزه) ، ناخن ، موی سر ، رگ و پی ، غده ها ، سق (سق سیاه) ، چاقی و لاغری (تاثیر گاو دارو ، موی گریه ، نال قلم) ، بادهائی که در بدن میریزد ، عطسه ، سسکه ، خمیازه ، طبقه بندی مزاجها : (گرم و سرد و تر و خشک) ، دندان ۱۲۰ سالگی ، بیماریها و درمان آنها .

پ) سنگ شناسی و معادن : سنگها و سنگهای قیمتی : (عقیق ، الماس ، فیروزه ، یاقوت ، مهره مار ...) ، خاصیت آنها ، فلزات : روی ، آهن ، طلا ، نقره ، جیپور ، مس . خاصیت و افسانه راجع به آنها ، نمک ، مومیائی و غیره ..

ت) عجمه شناسی : گیاهها ، بتهها ، درختها ، میوهها ، دانهها و خاصیت آنها . خربزه ، سیاه دانه ، اسفند ، برنج ، ریواس ، انار ، مهر گیاه .. گل معدی ، گل زبان پس قفا . درختهایی که محترم هستند (درخت مراد) . ترسانیدن درخت میوه برای این که بار بیاورد . پریدن درختهای کهن گناه دارد . عروسی نارنج (شیراز) .

ث) جالور شناسی - گزندگان ، خزندگان ، پرندگان ، چاروبایان ، درندگان ، خاصیت و افسانه مربوط به آنها : خرخاکی ، کار تنک ، ماهی سقنقور ، غریب گز ، موریانه ، قورباغه ، جند ، مرغ حق ، ابابیل ، گنجشک ، هما ، کچل گرگس ، حاجی لك لك ، اسب ، میمون ، شتر ، کفتار ، سگ ، خرس ، گرگ .. (گره از دماغ شیر افتاده ، قاطر و بوزینه و لاک پشت نفرین شده و مسخ گشته اند . فیل پادشاه هندوستان بوده ، پیر بقدری خود پسند است که ماه را بالای سر خود نمیتواند به بیند و غیره) . اقبال و تطییر از حرکت و یا آواز جانوران . جانورانی که محترم شمرده میشوند : شیش ، کبوتر ، چلچله مار خانگی خروس . علت آن ؟

ج) ماه شماری و هواشناسی و اوزان و مقادیر : روزها ، ماهها ، فصلها ، پیشگویی سالهای خوب و بد ، پیشگویی هوا (خشک یا بارانی) . جشنهای

روستانی : نوروز ، جشن سده ، (در کرمان) مراسم ماه دین . و زنها
(کیله ، پیمانہ ، نگاره و سنگ برای آب) مقیاس طول (گز ، جریب ، دین
زدن .) زمان (شبگیر ، پگاه ، خروس خوان ، پاس ، آفتاب زردی ..)

۲- علم پیشینان و موضوعهای تاریخی : تاریخ (ماده تاریخ : تیر خوردن
شاه شهید) . یاد بود سالهای خوب و بد (فراوانی یا خشکالی . برای سال
قحطی ۸۸ گفته اند : ای سال برنگردی ، بر دمان چه کردی ؛ زنها رو
شلخته کردی ، مرد ها روخته کردی ، دکانها روخته کردی ..) باد بود
بلاها و ناخوشیها : (سال و بانی ، مشمشه ای) ، زلزله ، قحطی ، طغیان
آب ، زمستانهای سخت : (بسال هفتاد ، برفی بیفتاد . بحق این ببر ، بقه
این تیر) ، آتش سوزی ، یاد بود جنگها ، کشمکشها ، انقلابات (مطلع این
ترانه کردی از ویران شدن مزگت ها و کشته شدن آتشها حکایت میکند :
هاوار ، مزگان رمان ، آنران کوژان) ، اشخاص افسانه ای ، پیران ، (پوربای
ولی) و پهلوانان باستانی : ماقبل تاریخ ، شرح افسانه آمیز آن ، آثار
عجیب .

۳- سرانهای فنون نوده : تقویم عامیانه : سالنامهها ، کتابهای طبی
یا قدیمی - نزهة القلوب ، عجایب المخلوقات ، حیات الحیوان ، فرس نامه ،
کتابهای بیطاری ، اسکندر نامه ، قصص الانبیاء ، کتاب الملائکه و غیره .

پ - حکمت عامیانه

۱- فایده نوده : روح ، ماده ، جان . زندگی و مرگ ، زندگی پس از
مرگ . تناسخ ، اعتقاد به جاندار بودن اشیاء بیجان : شخصیتهای اساطیری :
(همزاد ، ازما بهتران ، شاه پریان ، بختک ، یا جوج و ماجوج ، غول بیابانی ،
دوالپا ، ازدها ، هاروت و ماروت ، سببرغ ، خردجال ، سناس ، عوج بن
عنق) روح طبیعت ، روح مردگان ، سایه (سایه زدگی) و مردگانی که
روحشان روی زمین بر میگردد ، احضار ارواح ، خدا ، گرداننده چرخ
قضا و قدر ، مسئله خیر و شر ، شیطان (قدرت شیطان : تخم نابسم الله ، حلول
شیطان در بدن مرده ، شب گدای زن شیطان است) . فرشتگان ، جنها ،
پریان ، شکل آنها و کارهایی که از ایشان ساخته است . روز قیامت ، بل
صراط . قسمت (قسمت را سببرغ هم نمیتواند بهم بزاند . افسانه آن) . آنچه
روی زمین هست در دریا هم هست . کوچک شدن نژاد انسان نزدیک روز

قیامت . بند از بالا نبرد ، بند از پیش خدا نبرد . (باصطلاح شیرازی ته بند را جوید = خودکشی کرد . سر بند را ول کرد = مرد). گل بی عیب خداست . هر کس يك ستاره روی آسمان دارد .

۳- جامعه‌شناسی و اخلاق عامیانه . زندگی اخلاقی ، امثال و حکمی که درباره استفاده شخصی یا گذشت و پشت پابمال دنیا وجود دارد ، تکالیفی که بهمه بشر است ، افتخار ، دلبری ، بیوفائی دنیا ، ترقی ، خوشبختی ، خودخواهی ، زبردستی ، وانحر جی . نظر عوام راجع به کار و درآمد ، عدالت اجتماعی ، نظم یا بی نظمی در اخلاق و عادات . خوبی و بدی ، وطن پرستی ، بشردوستی ، احترام به خویشاوندان . (کلید بهشت زیر پای مادر است . خدا کوهی را بسوئی می بخشد . هر که دهن میدهد روزی هم میدهد . دروغگو کله کلاهش سوراخ دارد . مرده دستش از دنیا کوتاه است . هفتاد بیفتاد . خدا میان گندم را خط گذاشته . زن کاری مرد کاری تا بگردد روزگاری . آدم پولدار سرسبیل شاه تقاره میزند . آدم پول داشته باشه کوفت داشته باشد) خرده گیریهای عوام : (هفته ماهها خطر دارد بدنامیش سفر دارد . شب چهارشنبه یکی پول گم کرده یکی پول پیدا کرده) .

۴- کتابهای مربوط باخلاق و امثال : مجمع الامثال ، کتاب : دامثال و حکم ، تألیف آقای ع . دهخدا ، در چهار جلد و غیره .

ت - هنرشناسی

۱- هنرهای زیبای توده : نقاشی ، منبت کاری ، سنگتراشی : خاتم سازی ، قلمزنی مس و نقره ، چشمه دوزی ، گل دوزی ، قلاب دوزی ، منجق دوزی ، زر دوزی ، قالی بافی و پارچه های ابریشمی . - افزارها : ظروف ، قلمدان ، لباس ها . ساختمان خانه ، تزئین ، جواهرات ، تصاویر ، هنر : آواز ، موسیقی (وزنها و مقامهایی که بکار می رود) . صدا - شاهنامه خوان - قاری . آلات موسیقی : چغانه ، سرنا ، کرنا (قره نی) ، نی انبان ، تار ، کمانچه ، دهل ، چگور . ۱۰ انواع رقصها ، (آهنگ آنها) رقصهای تنها و دسته جمعی (چوبی) .

۳- ادبیات توده : مثلها ، مثلکها ، معماها ، لغزها (چیستان : دم داره و نم داره ، دیگی بشکم داره ، مامیلی باوداریم ، اومیلی بباداره = گرما به) . دوبیتی ها ، فهلویات . تقلید از زبان جانوران ، ترانه ها ، آوازه ها ، قصه ها ، (ستل - راز) . حکایات راجع به جانوران . افسانه ها : (گوهر شجر مرغ ، جابلقا و جابلسا) . تار و نمارشهای توده : (تقلید ، پهلوان کچل ، خیمه شب

پازی) تعزیه . آهنگ ضربی زبان و آوازهها ؛ تصنیف های عامیانه .
 کتابهای تفریحی نوده : (رموز حمزه ؛ حسین کرد ؛ امیر ارسلان ؛ چهل طوطی ؛
 اسکندرنامه ؛ شنگل و منگل ؛ خاله سوسکه ؛ خسرو دیوزاد ؛ گلشوم تنه ؛
 بهرام و گلندام ، عاقی والدین و غیره) ، رومانهای پهلوانی ؛ طومارهایی
 که در قهوه خانه میخوانند . ترانه هایی که بمناسبت بازگشت پهلوان یار تیس
 قبیله یا سر باز بشهر یاده خود سروده اند ؛ یادر مرثیه پهلوان کشته شده
 گفته اند . اشخاصی که این اشعار را نوحه خوانی میکنند . (آتون = آخوندزن)
 قصه های جادو و دیو و پری . تقالی ؛ مرثیه در مرگ اشخاص سرشناس اشعاری
 که بمناسبت عید نوروز خوانده می شود .

ث- زندگی اسرار آمیز

۱- جادوسری عوام ، در جستجوی قدرت

۱- جادوسری: اقا جادوگر ؛ گدا ؛ مرتاض ؛ کیمیاگر ؛ درویش ؛
 چوپان و ماما . قدرتی که به آنها نسبت میدهند . خانواده جادوگرو پیروان
 او . محل اجتماع آنها ، مثلا سرگذر ، چهارسو یا این که گوشه نشین و یا
 دوره گرد هستند .

ب) افسون و سحر . اعتقاد به افسون ؛ چگونه افسون میکنند ؛ وسیله
 دفع آن . دنیه گذار و انواع آن : (آدمک مومی ؛ موش زنده یا روشن
 کردن شمع در قبر ..)

پ) زهرها و نوشداروها : زهر دارو (برای نابود کردن رقیب) . مهر
 دارو (برای تولید عشق و محبت) ، داروی بیهوشی ، باد زهرها . کتابهایی
 که از آن استفاده میشود : (اسرار قاسمی ؛ مجمع الدعوات و غیره) ، مهره
 مار ؛ مهر گیاه ؛ افسانه آنها . طلسم سفید ، بختی و سیاه بختی . (گذاشتن
 نعل در آتش) . باطل سحر (قلیاب سر که) . چله نشستن .

ت) تسخیر جانوران : مار گیر ؛ رام کننده گرگ و یا درندگان ؛ برای
 دفع جانوران زیانکار : ساس ؛ غریب گز ؛ موربانه ؛ موش ؛ گراز و غیره چه
 وسایلی بکار میبرند ؛ طلسم سن ؛ طلسم عقرب ؛ مار بست .

ث) ارواح نیکوکار و زیانکار : مار صاحبخانه ؛ پرستو ؛ خروس سفید و
 مرغی که کار در را بروی آنها حرام میکنند ؛ گریه سیاه ؛ احضار ارواح ؛
 تویند و دعاها ؛ عقیقه . حمامهای جنی ؛ دره ها و تپه های جنی ؛ خانه های جن

زده . (سایه وسایه زدگی ؛ شب نباید در آینه نگاه کرد ..)
 ج) روی همردانیدن جادوگر : چگونه و چرا جادوگران بشکل گرگه یا
 غول و یا جانوران در میابند ؛ چرا جادوگری نکبت میآورد ؛
 ۴- پیشگویی : الف) فالگیران و مردم ؛ خواب گو ؛ خواب نماشدن و تعبیر
 خوابها - پیشگویی از روی نخود ؛ کف دست ؛ سرب و یا زاج آب کرده ؛
 لرد قهوه . پیشگویی از روی ستارگان - منجین ، رمالی .
 ب) جامن ، جن میر ، آینه یین ؛ طرز پیشگویی آنها و اشیاء گم شده ای
 که پیدا میکنند .

ب) کسانیکه چشمه آب یا منج و یا معادن را کشف میکنند

۴- تقال خانوادگی برای شفا بخشیدن و درمان بیماریها : الف) تقال از اشکال
 اشیاء (سلام کردن و جستن آب در گلو) ؛ بد قدم و خوش قدم ؛ قدم سبک و
 سنگین ؛ عطسه ؛ خمیازه ؛ سق سیاه ؛ نفوس ؛ خیر و شر ؛ استخاره ؛ فال
 حافظ ؛ آمد نیامد . مواقع و چیزهای خوش شگون و بد شگون . چشم زخم ؛
 چشم شور ؛ احترام به چراغ و نیک (آب و نمک مهر فاطمه زهرا است) ؛ سیل ؛
 گیس (گیس بریده) ؛ آفتاب و نان . تخم شکستن ؛ اسفند دود کردن ، شرح
 آن . سوزانیدن يك تکه نخ از لباس کسیکه چشمش شور است . دود کردن ؛
 پشگل ماچه الاغ . بخت گشائی ؛ نذر پسر (عقیقه ؛ حیدری) ؛ نوله بندی
 (بوسيله نی و ابریشم هفت رنگ) ؛ نوبه بندی ؛ آتش اهوردا ؛ سنو شله
 قلمکار ؛ حلوا ، خشت چهارشنبه سوری . برای گشایش کار ؛ سفره سبزی
 (در کرمان) ؛ آجیل مشکل گشا ؛ سفره بی بی سه شنبه ؛ احضار خواجه خضر ؛
 سفره فاطمه زهرا ؛ ختم امیر المؤمنین ؛ سفره بی بی حور و بی بی نور ، سنجی
 شکن ، (درمازندان) .

ب) دعاها و آدابیه که برای کار و باشگون انجام میگیرد : آداب مسافرت
 (دعا ، حلقه یاسین ، اقرائی ، آتش پشت پا ..) ، شروع بکار جدید ، خرید ،
 بی ریزی ، ساختمان خانه ، قربانی (قربانی درخت خرما در کرمان) . مراسم
 رخت نو بریدن ، ناخن گرفتن ، ماه دیدن ، دندان افتاده و موی سر ، نذرو
 نیاز (درخت خواجه خضری) .

ب) دعاها و افسونهایی که برای حمایت از سر دزد با آنها و ناخوشیها بکاره میرود ؛
 (آیه الکرسی) طلسم ، دعا ، انگشتر و اشیائی که برای حمایت با خود دارند ؛
 (نظر قربانی ، بین و بترک ، هفت مهره ، چشم با باقوری ، دندان پیر ، نیک
 ترکی ، سم آهو ، کچی آبی و غیره) . شهر و یا خانه ای که طلسم میشود ؛ (به

تیرا طاق مینویسند: کشاده باد بدولت همیشه این درگاه + بحق اشهدان
لااله الا الله - بارالهی کم مگردان چند چیز از این اطاق: نان گرم و آب
سرد و چائی و قلیان چاقی.)

۴- جشنها و افونهای کشاورزی- الف) افسون گناه شماری- جشنها و مراسم
که در موقع معین سال و یا زندگی روستائی انجام میگردد: (جشن سده ،
نوروز ، شب چله ..) و اغلب مراسم مذهبی در دنیا له آن بجا میاورند .
روز اول سال ، (تبریک ، عیدی ، سفره هفت سین .) چهارشنبه آخر سال
(چهارشنبه سوری در آذربایجان . پریدن از روی بته آتش ، نیت ، قاشق
زنی ، چشم چین ، شکستن کوزه ..) آتش افروز (لباس مبدل ، آوازهها .)
عید قربان (شتر قربانی) ، قتل ابن ملجم و عمر ، ۲۷ رمضان ، ۱۳ صفر ، ۱۳ نوروز ،
شب شام غریبان ، شب قدر ، شب برات ، چهارشنبه آخر صفر و ماه رمضان
(کلوخ اندازان) ، عید غدیر (مولودی آشت زدن و آوازهائی که میخوانند) .
ماهها و روزهای بدبین و خوش بین .

ب) مراسم خذرنده - مثلا برای آمدن و یا بند آمدن باران (برای بند
آمدن باران میگویند : اجلا ، مجلا ، بحق شاه کربلا ؛ بحق نورعصطفی ؛
بحق گنبد طلا ؛ ابرو ببر کوه سیاه ، آفتاب بیار بشهر ما .) مصلی ، نماز
جماعت .

|| - مذهب عامیانه - در جستجوی الوهیت

۱- خداشناسی عامیانه- خدا و فرشتگان : الف) خدا و اشکال انسانی که
بخود میگردد .

ب) ارواح طبعیت ، آنها تیکه در آبها یا جنگلها و یا سنگها مسکن
دارند .

پ) ارواح آن دنیا ، فرشتگان و دیوان ، جنها و شیاطین .
ت) ارواح مردمان ، روح و مرآتیی که طی میکنند و اوبکاران و گناهکاران
مقدسین .

ث) آن دنیا ، بهشت ، برزخ ، زهریر ، دوزخ ، پاداش ، شکنجه ،
نیستی پس از مرگ ، (کسی از آن دنیا با نیمسوز برنگشته !)

۴- برشتهای عامیانه : الف) نیایش مردگان پس از دفن ، نگاهداری
قبرها ، موقوفات ، بازدید گورستان . ادعیه و مراسم سالیانه که انجام میدهند .
ارواحی که روی زمین بر میگردند - چگونه آنها را تسکین میدهند ؟
چگونه روح نیاکان خود را راضی میکنند ؟

ب) پرستش ارواح طبیعت : خورشید ، ماه ، ستارگان ، چشما ، سنگها (قدمگاه) ، درختها (درخت مراد) ، مراسم خرافاتی از مراسم مذهبی تفکیک شود .

ب) پرستش امامزاده و مقدسین (بیر) : عقیده مردم نسبت بآنها ، زیارت ضریح و حدودی که امامزاده پرستش میشود تعیین کنند . دخیل بستن ، ضریح و نیت (بارچه ، قفل) . اشیاء مقدس : تصویر ، خرقه ، جامه‌ها ، معجزات آنها امامزاده‌هایی که از یکدیگر دیدن میکنند ، (نور باران) نذرها ، قربانیا . عقیده عوام راجع به ظهور حضرت صاحب . (علامات و پیش آمدها ؟)

ت) آدینه و روزهای جشن یا سوگواری چگونه برقرار میشود ؟ سوگواریها و مراسم آن : (دسته و علاماتی که بر میدارند ، سینه زن ، زنجیر زن ، شاخ حسینی ، روضه خوان ، تعزیه خوان ، نخل ، تکیه ، حجله قاسم ، تنور خولی) .

ث) برای آموزش : زیارت (خانه قیامت) . مراسم آن (چاوش) ، سبک شدن استخوان ؟ سوغات (کفن متبرک ، تربت ، تسبیح ..) در موقع بروز خشکسالی ، زمین لرزه و ناخوشیهای واگیر دار ، (مصلی ، نماز جماعت) .

۳- میانجیان بین خدا و انسان : الف) : شاه ، رئیس قبیله ، ریش سفید ، آخونده ، حاکم و کدخدایان - قدرتی که بهبودی ناخوشیها یا تغییر هوا را به آنها نسبت میدهند . عقیده مردم در باره آنها . درجه احترامی که برای آنها قائلند ؛ القاب و القاب هجو آمیز ، ترانه‌ها و مثلثاتی که در باره ایشان وجود دارد ؛ (باصه کس سودا مکن ؛ مال جدم ، لا تکلم ، ورمه .. کدخدای شهر که مرغابی باشد ، دراون شهر چه رسوائی باشه) .

ب) قوانین شرعی و قبیله‌ای که بهوت خود باقی است : حد زدن ، تنبیه زنان بدکار ، (آنها را با سرتراشیده وارونه سوارالاغ میکنند و در شهر میگردانند) . شمع آجین ، سنگساران ، گچ گرفتن . آلات شکنجه : (کند ، زنجیر ، تازیانه ، بخور ، داغ و درفش ، زندان ..) قسم دادن و شرایط آن . خریدن نماز و روزه و حج . صدقه ، پاک کردن گناهان .

۴- رساله‌های مذهبی ، کتاب دعا ، شرح زندگی مقدسین : جودی ، زادالمعاد ، پیشگوئی شاه نعمت‌الله ، تعبیر نامه های خواب ، فالنامه‌ها و غیره ..

۱۱۱- زندگی اجتماعی

الف - پیوند هم خونی : خانواده

۱- خویشی و زناشویی - زن ، صیغه ، عقدی ، هووا سفید بخت و سیاه بخت . تعدد زوجات . جاهائی که فقط يك زن میگیرند ، بردگی ، روکشائی و رو-

گیری برسم محلی. قدرت و فرمانروایی زن در بعضی از ایلات. کارهایی که بهمه زنان است. زن کارگر و روستا. برك. (هفت قلم آرایش ، بند انداختن ، و سمه جوش ..) پیرایه ها : (کوشواره ، انگو ، سینه ریز اشکوفه ، انگشتر ..) منافعی که از زناشویی در نظر میگیرند .

۲- عادات مربوط به نهای مختلف و مواقع باریک زندگی : شب یاسی (در کیلان) ، بخت گشائی شب شش (اسم گذاران ، انتخاب اسم) ، ختنه سوران ، بچه کورزا - کور مادرزاد . وجه فرزندی برداشتن (مراسم از یخه پائین انداختن بچه) . خواهر خواندگی ، برادر خواندگی .

الف - تولد و بچگی - زن آبستن (چله بری ، قفل کردن شکم ، بچه خوره ، ویار ، پیشگوئی که بچه پسریا دختر است) . زن زانو ، پرهیز ، برای دفع شر و نظر زدن ، آل ، جلو گیری از خطر آل . چیزهاییکه برای زن آبستن غدغن است. ماما ، زایمان ، کچی غیغناغ . فرقی پسر و دختر ، (پسر در خانه را باز میکند و اجاق را روشن میکند و زنی که پسر بزاید گوهر شکم است) . بریدن بند ناف ، حمام زایمان ، روشن کردن شمع در اطاق بچه . پیرهن قیامت ، قنداق ، گهواره ، نوا ، جلو گیری از چشم شور . خوابانیدن بچه - لالایی . شیر دادن و مراسم از شیر گرفتن بچه . وسایلی که برای زیاد و یا کم شدن شیر بکار میبرند (شیرزا ، شنبلیله ..) راه افتادن بچه (آلت مخصوص روروك .) عروسك ، جنجغه . بازیهای بچه : (چپستان ، نی نی ، جوجو ، غاغالیلی ، پیشی ..) ترانه های بچه مادران و دایگان برای بچه ها میخوانند . دندان در آوردن بچه (آش دندونی) ، بیماریهای بچه و طرز درمان آنها : (بچه غشی ، بیوقتی شدن ، کچلی ، سیاه سرفه ، سرخك ، سالك ، زگیل ، چشم درد ، باد سرخ ..) جوشانده ها و داروهایی که بکار میبرند .

ب) پرورش ، رفتار پدر و مادر نسبت به بچه - كنگك زدن ، ترسانیدن (از لولوخور خوره) ، مدرسه ، مكتب خانه ، معلم سرخانه ، بازیهای بچه : (دوز بازی ، الك دولك - اكر دوكر - گر كم بهوا - ماچالس و غیره را شرح بدهند) .

پ) خواستگاری - نامزد کردن بچه های كوچك ، شیرینی خوران - بودن نامزد در بعضی ایلات . شرایط خواستگاری ، آداب مخصوص آن - طرز قبول یارد پیشکشها ، نامزد بازی ، رونما ، انگشتر ، جشن (ترانه ها) . ت) عروسی - استخاره ، ساعت خوب و بد ، حمام عروسی و دامادی . وسیله انداختن مهر عروس بدل داماد . دعوت عقد ، خطبه ، چشم روشنی ،

مراسم عقد (آینه بخت، سفره جلوعروس و چیزهایی که در آن میگذارند). حرکت از خانه پدری. تفال، شلیک تفنگ، شاپاش، ساقه دوش، آرازمائی که در عروسی خوانده میشود. زیرافطی، شب عروسی. حجله عروس. یا تختی.

ن) خانه - روابط زن و شوهر، مادر شوهر، روابط با خویشان. هجو مادر شوهر.

ج) آداب نشست و برخاست - طرز سلام. برداشتن کلاه، دست دادن. جملات عادی که رد و بدل میشود (اقر بخیر). زمانیکه از جا نور یا چیزی مگرومی گفتگو میشود (گلاب بروی شما)؛ مهمانی و طرز پذیرائی. سفره انداختن و خوراکیهایی که صرف میشود. شوخیها. برای تفریح (شاهنامه خوانی). چرت بعد از ظهر تا بستان. خدا حافظی.

ح) آمد و شد با همسایه - صحبتهای دوستانه. بر خورد، شب نشینی. سب چره، درد دل. کیک در موقع سختی یا ناخوشی. حضور در مجلس جشن یا عزاداری.

ح) سستیها و بیماریها - ناتوانی و پیری (احترام به پیرها: برکت خانه). بیماریها: (نوبه، مغمک، باد، تغل، غمباد، زردی...) حکیم باشیهای زن و مرد - تشخیص مرض. داروهائی که بکار میبرند: (پرسیاوش، بادبان، پرزوفه، سنبل طیب...) عجامنچی (زالو، بادکش). شکسته بند. دلاک دوره گرد (کشیدن دندان). ناخوشیها و زخمهای واگیردار: تراخم، سفلیس، خوره، سیاه زخم. اعتقاد عوام نسبت بآنها و طرز پرهیز.

ح) مرگ - نشان مرگ: جانکندن (مردۀ نوابکار و گناهکار). پیرایش مرده: (بستن چشم و دهن). سوزانیدن شمع در اطاق مرده - شت زنده داری. گوشت و شربت و حلوا که در اطاق مرده میگذارند - آیا پنجره ها را می بندند؟ آیا روی سطل آب و آینه را میپوشانند؟ عزاداری خانه مرده خورها، رفتن هفت قدم دنبال تابوت، مرده شور (سدر، کافور). قبرستان، پاشیدن خاک روی مرده، پاشیدن آب روی قبر، مجلس ختم.

هزرائیل، نکیر و منکر، چریدین، کاسه العفو، سنگ لحد. مرده هائی که به امانت میگذارند. اماکن مقدسه (ملک نقاله). شب جمعه مرده ها آزادند، آبا بدیدن خورشان خود میروند؛ رابطه بین استخوان و روح (گوشت هم را بخورند استخوان هم را دور نمی ریزند).

عزاداری - لباس مخصوص، مدت عزاداری، پرستش اموات، بازدید قبر و خطاب بمرده، شب هفت، چله، سر سال. سوزانیدن شمع، خرج

بیوست (پرونده محرماتۀ فلکلر)

ترانه‌ها ، متلکها ، قصه‌ها و منتهای هرزه ، فحشها ، نفرین‌ها .
 رابطه بین عاشق و معشوق - رابطه زناشویی .
 رندی و قلندری ، فاحشه‌خانه‌ها ، زندگی شهوانی .
 بیماریهای مقاربتی و طرز درمان آنها .

شروع بکار

در صفحات پیش طرح کلی برای کاوش فلکلر يك منطقه را بطور اجمال شرح دادیم ، البته امثالی که در طرح نامبرده آمده کامل نبوده و مقصود این نیست که از این امثال تجاوز نکنند . مثلا هر گاه «حنا» و خواص طبیبی و یا استعمال آن در زینت و یا در بعضی مراسم مانند «حنا بندان» ذکر نشده ، دلیل این نیست که باید از توضیح در باره آن چشم پوشید . بر عکس ، خیلی موضوعهای محلی قید شده که متعلق بیک ناحیه بخصوص میباشد و در جاهای دیگر یافت نمیشود . اینک خلاصه نظریات سن-یو را برای آسان کردن کار کسانی که خواهان جستجوی فلکلر محلی میباشد اقتباس کرده میافزائیم تا با در نظر گرفتن شرایط زیر شروع بکار کنند و گرنه زحمت ایشان بیهوده خواهد بود .

چنانکه ملاحظه میشود ، دامنه فلکلر ایران بعفت قدمت تاریخی ، شرایط مختلف زندگی ، آب و هوا و مناطق گوناگون ، بسیار وسیع و متنوع است ؛ بطوریکه راجع به فلکلر کوچکترین دهکنده با مطالعه در احوال قبیله‌های مخصوص مانند یزیدیه‌ها در کرد و فرقه‌های مختلف درویشها یا اقلیتهای مذهبی و یا ایلات (شاهسون ، قشقایی ، کرد ، بختیاری ، ترکمن ، بویراحمدی ، لر ...) میشود کتابهای بسیار جالب فراهم کرد . ولیکن مطلب عمده اینجاست که در هر علمی باید ابتدا محصول واقعی آن را در نظر گرفت . این مسئله در باره فلکلر نیز صدق میکند ، زیرا حقایق علمی بمنزله مصالح اولیه علوم بکار میرود و گرنه حدسیات و تخیلات دلربا خست بر آید . از اینقرار اول باید به جمع آوری دقیق فلکلر نقاط گوناگون کشور دست زد ، سپس بمقابله

(۱) P. Saint Yves , Manuel de Folklore, Paris, 1936.

و مطالعه و مقایسه آنها پرداخت. زیرا موقمی این موضوع قابل توجه خواهد بود که فلکدر سرتاسر کشور در دسترس باشد و بتوان نتایج علمی از مقایسه آنها بدست آورد. ازین رو، هر گونه شتابزدگی یا قضاوت قبلی ممکن است که نتیجه زحمات را منحرف بکند.

در زمینه فلکدر یکنفر مشاهده کننده هر چند بزرگ و تیز بین باشد، باز هم ناچار باید به تحقیقات دیگران مراجعه بکند که بجای او دیده و شنیده و یادداشت کرده اند. زیرا یکنفر به تنهایی نمیتواند همه چیز را ببیند و بشنود و بدون جستجو عملاً جمع آوری فلکدر میسر نمیشد. پس ابتکار بمهده دیگران محول شده است.

دو نوع جستجو وجود دارد: یکی کاوش مستقیم که محدود بیک ده یا شهر کوچک و یا بیک محله شهر بزرگ میشود. دیگری کاوش غیر مستقیم است که شامل یک استان و یا یک کشور میگردد. در صورت دوم، جستجو کننده متوسل به تحقیقات عده زیادی از پژوهندگان دیگر میشود که شاید شخصاً هم آنها را ندیده و نمیشناسد.

شیوة کار

دامنه فلکدر بقدری فراخ است که حتی عمر یکنفر کفاف نمیدهد که

(۱) ملاحظه «کولی» که لولی بالوری و یا سوزمانی (Tziganes) که به ترکی «چینگنه» میگویند، پس از تحقیق کامل راجع بهر قبله و مقایسه آن با کولیهای دیگر که در تمام دنیا پراکنده میباشند، ممکن است که از لحاظ جامعه شناسی نتیجه بسیار قابل توجهی در برداشته باشد. زیرا این طایفه بایند بزبان و نژاد و مذهب بخصوصی نیست و در هر سرزمین بزرگ محل در میآید. باین معنی که ظاهراً مذهب محیط را می پذیرد اما به آن معتقد نمیشد، نژاد ثابتی ندارد، زیرا بچه هایی که میدزدند جزو تیره میشوند و خوی آنها را میگیرند. همچنین زبان مخصوصی ندارد و بزبان محیط خود سخن میگوید. از مشخصات آنها اینست که زندهای کولی لباس مخصوص میپوشند، از راه دزدی، فالگیری، کف بینی، رقاصی و گدائی زندگی میکنند، مردها عموماً آهنگر دوره گرد دهات هستند و در مناطق گرمسیر و سردسیر معینی کوچ میکنند. چیزیکه مهم است، سالیان درازی میگذرد که این طایفه نتوانسته است با تمام مختصات تیره ای، خود را میان اقوام و در سرزمینهای کوناگون نگهدارد.

اما از آنجا که درین زمینه هنوز هیچگونه تحقیقات دقیقی در ایران صورت نگرفته عجله در قدم اول لازم است استاد و مدارک راجع به آنان فراهم گردد تا بتوان نتیجه کلی گرفت.

بتواند فلکلریک شهر بزرگ یا یک ناحیه را کاملاً جمع آوری بکند. پس کرد آورنده باید دامنه تحقیقات خود را بیک دهکده یا شهر کوچک و یا محله کارگری شهر بزرگی محدود بکند. و یا بهتر از همه شهر و یا ناحیه ای را انتخاب بکند که در آنجا تولد شده. زیرا آشنائی بزبان محلی شرط مهمی میباشد.

جستجوی فلکلر کار تفریحی نیست و نباید آنرا سرسری گرفت. برای اینکار صبر و کار آگاهی و فکر دقیق و همچنین اطلاعات علمی لازم است. سندی که در آن دست برده اند، یا جملات آنرا ادبی و از حال طبیعی خارج کرده اند و یا گرد آورنده مطابق سلیقه خود افکار اخلاقی یا مذهبی و یا پند و اندرز حکیمانه در آن تنجانیده باشد، هیچ ارزش علمی نخواهد داشت. شرط اول کار بیطرفی کامل میباشد، زیرا در تحقیقات فلکلر نباید هیچگونه تعصب نژادی، اخلاقی، زبانی و مذهبی راه بیابد، بلکه فقط عین واقع باید یادداشت شود.

طرز مشاهده

مشاهده دقیق زندگی توده به آسانی میسر نمیشود. زندگی در یک دهکده وابسته برشته های وقایع است، و تشکیل حقیقت بزرگی را میدهد که مبهم و درهم پیچیده می باشد، بطوری که کسیکه قبلاً مهیا نشده باشد نمی تواند با آسانی در آن رخنه کند. باید این فکر را دور کرد که زندگی توده رو به رفته واضح و آشکار میباشد. برعکس تشخیص و تفکیک وقایع این زندگی اغلب دشوار است و پس از جستجوی دقیق بدست می آید.

برای فراهم کردن کار - اطلاعات خصوصی و عمومی: اگر در دهکده یا شهری که میخواهند کاوش بکنند بدینا نیامده اند، لاقبل باید مدت درازی در آنجا اقامت و با مردمانش آمیزش داشته باشند مخصوصاً زبان بومی را بخوبی بدانند.

از طرف دیگر گرد آورنده باید بعد کافی معلومات داشته باشد و همچنین دارای حس کنجکاوی بوده به چگونگی مردمان و گذشته ایشان آگاه باشد.

برای اینکار پزشک، آموزگار، وکیل عدلیه که در محل متولد شده و در همانجا اقامت داشته باشد بسیار مناسب خواهد بود. تمام اشخاص

تحصیل کرده که علاقه به تحقیقات تاریخی و ادبی و یا علمی دارند ممکن است در گرد آوردن فلکلر شرکت بکنند از جمله مهندسين، دانشمندان، استادان دبستانها و دبیرستانها و دانشورها میتوانند کمکهایی شایان بنمایند. هرگاه قبلاً کتابی راجع به فلکلر بخوانند و یا به پرسشنامه‌ای جاهی مراجعه کنند؛ بزندگی توده تا حدی آشنا خواهند شد. مطالعه يك طرح دقیق برای تحقیقات فلکلر، مشاهدات را آسانتر میکند و راهنمایی مینماید.

چه بسا اتفاق میافتد که پیش آمدهای زندگی عادی از نظرمان پنهان میماند. از اینقرار اتفاقات کمیاب و یا آنها همیکه در خفا میگذرد به آسانی کشف نخواهد شد. در اینگونه موارد باید احساسات نهانی و عقاید مردم را بوسیله پرسش بدست آورد. طرز روش گرد آورنده در اینکار بسیار مؤثر میباشد. باید پرسشها با احتیاط و زبردستی انجام بگیرد.

انتخاب مرد آورنده - بهتر است که این اشخاص در همان دهکده یا شهر بدنیآ آمده و بزرگ شده باشند. ضمناً باید دارای فکر باز بوده و با مردم محل معاشر باشند و بزبان آنها حرف بزنند.

اولین شرط داشتن حافظه قوی است. بستگی بدهکده و یا شهر و به سنت و عادات و جشنهای اهالی نیز لازم میباشد. کسیکه عادات پیشینیان را مسخره میکند، به آسانی نمیتواند بعقاید مردم پی ببرد. علاوه شهادت او بیطرفانه نخواهد بود. تحقیر و یا تمسخر در اینگونه موارد بسیار زبان آور است.

همچنین کسانیکه تعصب محلی دارند و نه تنها وقایعی که بنظر آنها خجالت آور است پنهان میکنند بلکه بسیاری از آنها را تغییر میدهند تا بیشتر جالب توجه بشود، بهمان اندازه طرف اطمینان نخواهند بود.

تحقیق کننده و گرد آورنده باید همیشه نظر دقیق داشته باشد و اسناد خود را کاملاً بیطرفانه فراهم کند. اما اینگونه اشخاص را بندرت میتوان یافت. بهین مناسبت برای تحقیق و تتبع در هر موضوع باید بچندین نفر مراجعه کرد و در صورت لزوم بازرسی محلی انجام داد، زیرا شهادت یک نفر کافی نمیباشد.

برای هر قسمت از مطالعات باید بکسی رجوع شود که مناسب است. مثلاً برای آنچه مربوط به بچهها میشود باید بپدران و دایگان و نمایندگان فرهنگی و دانش آموزان مراجعه کرد. برای آگاهی از زندگی سباهیان با افراد ارتش و برای اصطلاحات فنی و توضیح خواستن راجع به ابزارها باید از آهنگر و نساج و بنا و ناوا و درودگر و غیره توضیح خواست.

جای مناسب برای ملاقات

نباید فراموش کرد که رفتن یکنفر «آقای غریبه» در خانه یا کشتزار برزگر یا دهقان آنهارا ناراحت میکند. اگر مهمان تازه وارد بنظر آنها خوش آیند باشد جلو او هوای خودشان را دارند. علاوه آنها همیشه باهم گفتگو نمیکنند. پس بهتر اینست که آنها را درخانه خود و یا درخانه یکی از اهالی شهر بیاورند و با آنها چائی بدهند و برایشان چیق و فلیان چاق کنند تا «سر دماغ» بیایند و چانه شان گرم بشود. بعد از آنکه يك محیط «خودمانی» تولید شد، میشود از آنها پرسش کرد. اما پرسشها باید بسیار زیرکانه و طبیعی باشد زیرا اطمینان برزگر و یا دهقان را باسانی نمیتوان جلب کرد مگر وقتیکه یقین بداند که او را مسخره نمیکنند. پرسشها باید بازبر-دستی انجام بگیرد، اگر جواب پرت بدهند نباید بسادگی آنها خندید، بلکه برعکس باید با احساسات آنها اظهار همدردی کرد و خود را علاقمند نشان داد. موهومات و خرافاتی را که نقل میکنند نباید رد کرد بلکه باید همه مطالب آنها را با کنجکاری علمی پذیرفت.

پرسش مستقیم صلاح نیست زیرا ممکن است بدگمان بشوند. ابتدا باید موضوعی را بیان کنید، آنوقت حضار هر کدام بنوبت خود اطلاعاتی میدهند. مثلاً کافی است که يك قصه نقل بکنند، دیگران در دنباله آن قصه های دیگر نقل خواهند کرد.

راجع با عقائدات، اول یکی دو مثل میآورند و میپرسند آیا در اینجا هم معمول است؟ برای اینکار باید به آداب و رسوم محل آشنائی داشت و واز ابراز عقیده شخصی خودداری کرد. پرسشها باید جنبه گفتگوی طبیعی داشته باشد تا صورت استنطاق بخود نگیرد. برای اینکه بتوانند دل یکنفر برزگر را بدست بیاورند باید همسایه و یا اقلا همشهری او باشند.

موقع شناسی - گردآورنده ای که میخواهد همه قسمت های زندگی عامیانه را یادداشت بکند ناگزیر باید خرده خرده جلو برود نه اینکه يك نقشه معین داشته باشد و نخواهد که از متن آن خارج بشود - بایندهر موقع مناسب را غنیمت شمرد. برای بدست آوردن اطلاعات راجع به تولد، عروسی، ختنه سوران، شب چله، جشن های کشاورزی، چهارشنبه سوری، مرگ و غیره باید در همان موقع بتحقیق پرداخت تا پرسشها صورت طبیعی بخود بگیرد.

در پرسش شتابزدگی نباید کرد و مدت درازی پشت هم نباید پرسید، زیرا که طرف بدگمان میشود و با برای از سر باز کردن، جواب پرت میدهد و هرگاه در مجلس اول خسته شد در مجلس دوم بزمحت خواهد آمد. پرسش‌ها باید دقیق و با زبان ساده بی‌پیرایه باشد و از جملات پیچیده یا ادبی نباید پرهیز کرد.

آشنائی بزبان بومی - عواما کلماتی که عوام یا کارگران و یا بزرگان بکار میبرند به ندرت دارای همان مفاهیم کلمات یکتفر تحصیل کرده شهری است. پس کسی که زبان بومی را نمیداند قادر نخواهد بود که مطالعات با معنی در زندگی عامیانه یک ناحیه بکند. از این رو، وظیفه گرد آورنده فلکلر آشنائی بزبان بومی محل می باشد.

در هر قسم تحقیقات بخصوص در سنک شناسی، گیاه شناسی و جانور شناسی عامیانه باید از زبان بومی اطلاع داشت و ضمناً لغات فارسی معمولی و با علمی آنرا هم در مقابلش باید افزود. سپس باید اصطلاحات، مثلها و افسانه‌هایی که راجع به هر کدام از آنها رواج دارد اضافه کنند.

ارزش تحقیقات فلکلر پیش از همه چیز منوط به صفات گرد آورنده و میزان آشنائی او بزبان بومی و انتخاب مناسب گرد آورندگان دیگر و طرز راهنمایی آنان است. شرط اساسی ذوق طبیعی، بیرونی و روش علمی، پشتکار و اطلاع از روانشناسی میباشد.

فراهم آوردن اسناد

اولین شرط انجام کار خوب دقت است. اگر ممکن نیست که در محل بین الفاظ و کلمات عامیانه یادداشت شود، اقلاباید در همانروز یادداشت کنند تا فراموش نگردد. مخصوصاً در مورد جمع آوری افسانه‌ها، قصه‌ها، ترانه‌ها، مثلها و آهنگ سازها، پژوهنده باید کوشش کند که فی المجلس این عبارات و الفاظ و یا آهنگهای مردم عوام را بدقت ضبط بکند. ساده و روشن نیز شرط مهمی است، واضح است که تحقیقات نباید خشک و بشکل صورت مجلس باشد اما ناممکن است باید از عبارت پردازی و جملات ادبی پرهیزند.

بی طرفی - در شرح فلکلر یک دهکده یا محله کارگری شهر بزرگی نویسنده باید کاملاً بی طرف باشد و از ذکر عقاید شخصی کاملاً خود داری نباید، نه اینکه سود و زبان عقیده‌ای را در نظر بگیرد. گرد آورنده باید

عین وقایع را بی کم و زیاد شرح بدهند. هر گاه توضیحی لازم باشد ممکن است در پاورقی بیفزایند. زیرا بکنفر طبیعی دان از خودش نمیرسد که فیل مهمتر است یا بشه، بلکه با نهایت بیطرفی بشرح زندگی هر دو میپردازد، مثلاً راجع به شرایط زندگی ارباب و رعیت، گرد آورنده باید عین واقع را بنویسد و از دلسوزی بحال رعیت و یا طرفداری از ارباب خودداری نکند. در زمینه فلکلر انتخاب و یا بد و خوب کردن موضوعها بسیار مضر است. گرد آورنده باید کاملاً بیطرف باشد، چون تشخیص این موضوع را نمیشود بنظریه يك یادونفر واگذار کرد؛ زیرا هر سندی ارزش خود را داراست. توده ملت نه فقط افکار اشتباه آلود و بی ارزش دارد بلکه بسیاری از افکارش صحیح و بسیار قابل ستایش است.

دقت در تعداد در تحقیقاتی که راجع به اشیاء انجام میگردد. همیشه شمارش و میزان آن‌ها را باید در نظر گرفت مانند: افزار، اناتیه و غیره. هر گاه عکس یا طرح و در مورد زمین و خانه مساحت و طول و عرض آن‌را بیفزایند بهتر است.

درباره اعتقاداتی که مطالعه میشود باید حتی المقدور شهرت تقریبی و میزان رواج آن‌را گوشزد کرد.

تجربه دقیق - آنچه بدست میآورند تا ممکن است باید کامل باشد و لازم است که تمام جنبه‌های آن را توضیح بدهند و روشن کنند. متأسفانه اینکار باسانی میسر نمیشود. باید جزئیات هر واقعه را بوسیله تجزیه دقیق مجسم کرد. مثلاً در اقلید (کیلید) بالای سردر اغلب خانه‌ها طلسم چهار گوش بدیوار دیده میشود. این طلسم تشکیل یافته از «اسفند مریم» که بشکل چهار گوش دانه کشی شده، وسط آن بوسیله چوب نازکی قطع گردیده و دعای مخصوصی زیرش آویزان است. این طلسم بطوری بالای درخانه نصب شده که هر کس وارد میشود آن را می بیند. باید ابتدا شکل سپس اجزاء این طلسم را شرح بدهند. اسفند مریم و جای روئیدن آن را، اسم علمی و اعتقاد مردم را درباره آن توضیح بدهند. بعد خاصیت این طلسم که آیا برای دفع چشم زخم یا دزدویا ناخوشی است و یا فقط برای شگون میباشد بنگارند و نیز کسیکه آن را تهیه میکند و عقیده مردم را درباره آن بیفزایند و شکل طلسم را نیز بیوسم بفرستند.

هر امر واقع اجتماعی وابسته بیکرشته احتیاجات مادی و معنوی و یا اجتماعی میباشد و معنی حقیقی آن بدست نمیآید مگر زمانی که این احتیاج روشن شود. مثلاً در موزه‌ها اشیائی وجود دارد که مورد استعمال آن‌را

نمیدانند این اشياء فقط عجيب و غريب وانمود میکنند تا زمانیکه مورد استعمال و علت آن شناخته شود.

دانستن مورد استعمال يك افزار یا عادت و عقیده کافی نیست. باید وظیفه آن را با مجموع روابط وسیع تری که آن را بوجود آورده سنجید. مثلا برای تهیه فلکلر کامل و جامع ارومیه، بندرعباس و یاجندق باید شبه ای از وضع طبیعی زمین و طرز زندگی مادی آنجا شرح بدهند. البته طرز آبیاری، بناها و یا مذاهب و فرق رابطه مستقیم با فلکلر ندارد. ولی بطور غیر مستقیم وابسته به فلکلر محل میباشد و بدون دانستن آن فلکلر يك ناحیه ناقص است. زیرا محیط و آب و هوا در اعتقادات و فلکلر تأثیر دارد. مثلا در مازندران شاید مردم دعا و یا رسومی برای آمدن باران نداشته باشند در صورتیکه در مناطق کویر و خشک، طلسمها، وردها و رسومی برای آمدن باران وجود دارد.

استعمال دستگاههای مخصوص - برای تحقیقات فلکلر يك استان و یا منطقه بزرگ در موقع لزوم طرح، نقاشی و یا عکس باید بدنبال اسناد باشد. بخصوص زمانیکه بمطالعه يك نژاد مخصوص که در اقلیت واقع شده میپردازند. مانند «گودارها» در مازندران، در این صورت با شرح مختصات نژادی و عادات و اعتقادات مخصوص آنها باید عکس هایی از قیافه زن و مرد آن اضافه کنند. برای ضبط آوازهها و آهنگها تا حدیکه ممکن است باید صفحه و نوت موسیقی را به تحقیقات خود بیفزایند. برای رقصها، جشنها و سوگواریها فیلم سینما، و هر کدام ازین اسناد باید يك صورت مجلس با توضیح تاریخ و محل به همراه داشته باشد.

در مورد افکار و اعتقادات، نویسنده باید کوشش کند که با بیطرفی و دقت یکدستگاه عکاسی آنها را توضیح بدهد.

نشانی اطلاع دهندگان - هر سندی باید دارای ذکر نام و محل و تاریخ بوده باشد. همچنین گرد آورنده باید کسانی که اطلاعات خود را از آنها گرفته معرفی بکند. در اول و با آخر یادداشت همیشه باید شرح حال مجمل هر يك از اطلاع دهندگان با ذکر نام و نام خانوادگی و نشانی و محل تولد، سن تقریبی، مذهب و شغل او ذکر بشود و نیز قید کنند که با سواد یا بیسواد است و از اقوام بومی بدینا آمده یا نه و چه مدتی است که در آن محل اقامت دارد. همچنین مقام او در ده و عقیده مردم راجع با او نیز درجه زرنگی و هوش او را یادداشت کنند. بدون این مشخصات اسناد جمع آوری شده فاقد ارزش علمی خواهد بود.

الفبای صوتی - الفبا علامت اصوات است و کلمات از اصوات تشکیل میشود. هر الفبائی که علامت اصوات آن کاملتر باشد، اصوات را دقیق تر و کاملتر ضبط میکند. اشکال بزرگی که در نقل اسناد و زبانهای بومی وجود دارد، همانا الفبای کنونی فارسی است که برای نقل دقیق ترانه‌ها و زبانهای بومی و صداهای مخصوصی که دارد بهیچوجه شایسته نیست. لذا یکی از اولین وظایف جستجوکننده فلکلر یادگرفتن الفبای صوتی لاتینی میباشد تا اسنادیکه قراهم میاورد بتواند مورد استعاده قرار گیرد. اما برای کسانی که فراگرفتن آن دشوار میباشد، بهتر است که اسناد خود را به الفبای معمولی فارسی، باخط نسخ خوانا و گذاستن اعراب بنویسند.

در زبانهای اروپائی که حرکات جزو حروف است، باز در نوشتن لهجه‌های محلی باین اشکال برخورد کرده‌اند. زیرا بعضی حرکات و حروف در لهجه‌ای هست که در زبانهای رسمی وجود ندارد و باین سبب در الفبای متداول علاماتی برای آنها قرار نگذاشته‌اند. از این رو، در همه زبانهای اروپائی کسانیکه در فنون زبانشناسی و تحقیق در لهجه‌های محلی کار میکنند الفبائی جز الفبای متداول رسمی بکار میبرند.

اینک الفبای صوتی بسیار ساده‌ای که آقای دکتر خانلری بکلمت آقای روزه لسکو R. Lesco برای همین منظور ترتیب داده پیشنهاد میکنیم. الفبای نامبرده فقط شامل علامتهای حرکات و حروف اصلی است که تقریباً در همه لهجه‌های زبان فارسی وجود دارد. البته اینجا مقصود آن نیست الفبائی که از هر حیث کامل باشد پیشنهاد بکنیم تا آنزری که از فرستك توده جمع آوری میشود بتوان با آن نوشت. زیرا بکار بردن چنین الفبائی مستلزم اطلاع کامل از فن زبانشناسی و لهجه شناسی است. و بهلاوه برای نوشتن هر لهجه ممکن است علامتهای لازم باشد که در نوشتن لهجه‌های دیگر بکار نمی‌آید.

البته نوشتن همه مطالب با این الفبا ضرورت ندارد و در صورتیکه برای گرد آورنده اشکال داشته باشد، ممکن است با حروف معمولی خوانا که دارای اعراب باشد همین کار را انجام بدهد. آنچه لازم است با الفبای صوتی نوشته شود بقرار زیر است:

- ۱- تمام لغات و اصطلاحات لهجه‌ها و زبانهای بومی.
- ۲- در ذکر عقاید و اوهام و رسوم - کلمات و عباراتی که با زبان ادبی و رسمی فارسی فرق دارد و اگر با الفبای فارسی بنویسند ممکن است در خواندن اشتباه شود.

۳- در امثال - عبارات و کلماتی که یکی از لهجه‌های گوناگون زبانهای که در ایران رایج است مانند: لری، ترکی، کردی، گیلکی، مازندرانی و غیره.. یا بلهجه عامیانه باشد بطوریکه آن عبارات و کلمات را در فرهنگها و کتابهای فارسی نتوان یافت.

۴- در ترانه‌ها و لاینها - همه شعرها و عباراتی که بزبان ادبی فارسی نیست و در همه اینها البته باید عین تلفظ عوام نوشته شود.

۵- در افسانه‌ها و اوام مربوط بجانها و چیزها - عبارتهاییکه به لهجه‌های محلی یا بزبان عامیانه است.

۶- در قصه‌ها - اگر قصه بلهجه عامیانه یا یکی از زبانهای بومی ایرانی است، بهتر است که با دقت همه آنرا باین الفبا بنویسند. و گرنه فقط کلمات عامیانه یا محلی یا اصطلاحات مخصوص که در زبان فارسی ادبی نیست با این الفبا نوشته شود. ترجمه تحت لفظی این متنها با الفبا مشکل‌ساز است با الفبای معمولی فارسی باشد.

الفبای صوتی

A	اَ	ز + ذ + ض + ظ	V	و
Ā	آ	Z	H	ه + ح
B	ب	C	Y	ی
P	پ	،	O	اَ
T	ت + ط	Q	ô	او (نو)
S	ث + س + ص	F	U	اُ (سو)
J	ج	K	E	اِ (کوتاه)
Ç	چ	G	Ê	اِ (کشیده)
X	خ	L	I	ای
D	د	M	W	واو مدوله
R	ر	N		

توضیحات کلی

1 - حرکات :

(e) صدای زیر (کسره) ولی زیر کوتاه که اغلب در وسط کلمه واقع

میشود. مانند حرکت «پ» در کلمه پدر (Pedar) یا حرکت «ن»
کلمه نمونه (Nemunê).

(ē) صدای زیر مستند و بلند. که بیشتر در آخر کلمات فارسی واقع
میشود مانند: کوجه (kuscê).

(a) صدای زیر فارسی. مانند حرکت دال در پدر (Pedar).

(â) صدای «آ» در فارسی. چه در اول چه در میان و چه در آخر که
باشد مانند آفتاب (âftâb).

(o) صدای پیش در فارسی. مانند حرکت «پ» در پر (i'or)

حرکت «خ» در خورشید (Xorcîd).

(u) صدای «او» (واو) در فارسی. کشیده. مانند حرکت «ز» در زور

(Zur) یا حرکت «خ» در خون (Xun).

(ô) صدای میان «آ» و «ا» در فارسی. مانند حرکت «ن» در نورد

(Nôru3).

(i) صدای «ای» در فارسی. مانند حرکت «ز» در کلمه زیر (Zîr)

II- حروف ساکن:

(p و b) همان ب و پ فارسی است.

(t) بجای «ت» و «ط» بکار میرود مانند: تابوت (Tâbut)

خراطی (Xarrâti).

(s) بجای «س» و «ث» نوشته میشود مانند: لوس (Lus) و ار

(Ers) و قصاص (Qasâs).

(j) بجای «ج» مانند: عاج (âj).

(ç) بجای «چ» مانند: گچ (GAç).

(x) بجای «خ» مانند: خواب (Xâb).

(z) بجای «ز» مانند: ژاز (Zâz).

(3) بجای «ز»، «ذ»، «ض» و «ظ» مانند: باز (Ba3) ذات (3ât) ضرر

(3arar)، ظهر (3ahr).

(c) بجای «ش» مانند شب (Cab).

(') بجای «ا»، «آ» مانند: اعتماد (E'temâd) سوال

(So'al) و مانوس (Ma'nus).

(ç) بجای «غ» و «ق» مانند: زاغ (3âq)، طاق (Tâq).

(y) بجای «ی» ساکن مانند: می (Meyy) وری (Rey).

۱) این حروف برای نشان دادن تلفظ کلمات است. بنا بر این حروفی را که در خط فارسی نوشته میشود و خوانده نمیشود نباید با این الفبا نقل کرد. مثلا در کلماتی که به‌های غیر ملفوظ ختم میشوند، نوشتن حرف «ه» (h) درست نیست مانند کلمه خانه که باید چنین نوشته شود: (Xāneh) و نوشتن (Xāneh) خطاست.

۲) اما اگر در بعضی لهجه‌ها حروف مزبور خوانده میشود باید آنها را ثبت کرد. مثلا «و» ممدوله چنانکه در کلمات «خواهر و خواهر و خورشید» فارسی هست ممکن است در بعضی از لهجه‌ها به تلفظ درآید. در این صورت برای نشان دادن صدای او ممدوله حرف (W) را باید نوشت باین طریق: (Xwāhar, Xwāh).

۳) حروف مشدد مانند حرف «ر» در «اره» و «خراطی» و حروف دیگر باید مکرر نوشته شود. مثال (Arré و Xarrâti و Abbas).

۴) کسره اضافه مانند حرکت «ر» در ترکیب «بدرمن» با خط فاصله بکلمه قبل مربوط میشود: Pedar-e man و همچنین حرکت پیش در عطف مانند: man-o to.

نکات قابل ذکر

این الفاظ نه بقصد آن ساخته شده که برای نوشتن زبان ادبی فارسی بکار رود و نه برای ثبت دقیق و خصائص همه لهجه‌های فارسی کافی خواهد بود. از نکاتی که در قرار دادن این الفبا منظور بود یکی اینست که با حروف موجود در چاپخانه‌های ایران بتوان نمونه‌هایی را که بدست می‌آید چاپ کرد و دیگر آنکه حتی الامکان اشکال آنها برای ایرانیان مأنوس تر باشد. بنا بر این نباید تصور شود که نویسندگان این مقاله میخواهد این الفبا را بدبگزان تحمیل کند.

بعلاوه در ثبت کلمات فارسی یا لهجه‌های مختلف ایران به‌واردی بر- میخوریم که در اینجا پیش بینی نشده است تا موجت تشتت فکر خوانندگان با پژوهندگان فرهنگ توده نشود. حروف صامت در بعضی لهجه‌ها با اشکال گوناگون تلفظ میشود. یعنی مثلا تلفظ حرف «کاف» گاهی خشن و گاهی نرم است. اما در اینجا برای نشان دادن این دو نوع تلفظ فرقی قائل نشده‌ایم. همچنین حرف «ح» که از حلق ادا میشود و حرف «ر» خشن در بعضی لهجه‌ها

هست که عجانة علامات خاصی برای آنها قرار نمیدهیم . در حرف «ا» نیز میان یای مجهول ویای معروف فرقی نگذاشته‌ایم . این نکات و بسیاری از نکات دیگر که وابسته بزبان فارسی است البته باید در الفبای کامل صدادار مورد توجه واقع شود . ولی فعلا تذکار آنها موجب زحمت گرد آوردندگان خواهد شد .

باید در نظر داشت که مراد از طرحی که در این مقالات پیش بینی شده ، تحقیق در فن لهجه شناسی ایرانی نیست . بلکه فقط جمع آوری موادی از فرهنگ توده در نظر است . برای تحقیق در لهجه‌ها آشنائی با علوم مربوط به زبان شناسی لازم است که از عموم نمی‌توان توقع داشت . معینا مسلم است که همین تحقیقات ممکن است در آینده برای فن لهجه شناسی مورد استفاده واقع شود و زمینه‌ای برای محققین آن فن بدست بدهد .

نمونه اوشتن با الفبای صوتی

- | | |
|----------------------------|-----------------------------|
| 1- Dicô ke bârun umad, | (۱) دیشو که بارون اومد |
| Yâr-am lab-e bun umad; | یارم لب بون اومد |
| Raftam lab-ec be-busam, | رفتم لبش بیوسم ، |
| Nâžok bud-o xun umad. | نازک بود و خون اومد ، |
| Xun-ec çekid tu bâxcê, | خونش چکید تو باخچه ، |
| Yê dassê gol dar-umad; | یه دسه گل در اومد ، |
| Raftam gôl-ec be-cinam, | رفتم گلش بچینم |
| Par par cod-o havâ raft! | پر پر شد و هوا رفت ! |
| Raftam par- par be-giram, | رفتم پر پر بگیرم ، |
| Kaftar cod-o havâ raft! | کفتار شد و هوا رفت ! |
| Raftam kaftar be-giram. | رفتم کفتار بگیرم |
| Âhu cod-o sabrâ raft! | آهوشد و صحرا رفت ! |
| Raftam âhu be-giram, | رفتم آهو بگیرم ، |
| Mâbi cod-o daryâ raft! | ماهی شد و دریا رفت ! |
| 2- Lâlâ, lâlâ, gol-e punê, | (۲) لالا ، لالا ، گل پونه ، |
| Gedâ nmad dar-e xunê, | گدا اومد درخونه ، |
| Nun-ec dâdim, bad-ec umad, | نونش دادیم ، بدش اومد |

- خودش رفت و سگش اومد. Xod-ec raft-o sag-ec umad.
- 3- خورشید خانوم! آفتو کن، 3- Xorcîd xânum! aftô kon,
 به مش برنج تو آو کن، Yê moc herenj tu aw kon
 ما بچه‌های گر گیم، Mâ baçebâ-y-ê gorgim,
 از سرما گی برردیم! A3 sarmâgi be-mordim!
- 4- انی جز چیه، تانی وزیه! 4- Anni ja3 çî-ye, tâ anni va3 babê!
 (مثل رشتی : جزش چیست تاوزش باشد :)

نوشتن با این الفبا فقط برای کسانی است که میخواهند کارشان بسیار دقیق باشد. اینگونه اشخاص البته باید بدقت این نمونه‌ها را ملاحظه کنند و بگویند که الفبا را خوب یاد بگیرند و درست بکار ببرند.

کاوش عمومی

برای جمع آوری منظم فلکله همه مناطق کشور، دولت باید بوسیله بخشنامه دانشمندان، هنرمندان و کارمندان فرهنگ و ادارات دولتی را دعوت بکند که در این کاوش شرکت بکنند. همچنین باید توضیح بدهند که این تحقیقات منحصرأ جنبه علمی دارد و هیچ ربطی با سیاست، مذهب و غیره در بر نخواهد داشت.

شاگردان دبستانها و دبیرستانها میتوانند اطلاعاتی از خانواده و اطراف خود بدست بیاورند. باید حس کنجکاوی آنها را تحریک کرد، زیرا بوسیله تشویق و راهنمایی برخی از آنها میتوانند کمکهای شایانی درین زمینه بکنند. اشخاص تحصیل کرده ادارات دولتی هر کدام در رشته خود و نسبت به تماسی که با مردم دارند ممکن است اطلاعات گرانبهایی بدست بیاورند. و بالاخره هر کس در اطراف خود و خانواده اش با کسانی معاشر است که میتوانند محفوظات آنها را یادداشت بکند. زیرا درین موقع که تغییرات و تحولات عمیق در جامعه بشر انجام میگردد، هر فرد تحصیل کرده باید پی با اهمیت مطالبات اجتماعی برده و نه تنها تکلیف بلکه وظیفه خود بداند که درین زمینه آنچه از دستش بر میآید فروگذار نکند. موضوع فلکله مخصوصاً نتیجه پرورش و فعالیت دسته جمعی یک ملت است که ناچار مربوط به روانشناسی و جامعه شناسی میگردد.

روزنامه‌ها و مجلات محلی نیز بشوئ خود میتوانند مردم را تشویق

کنند و قسمتی از روزنامه یا مجله خود را بچاپ فلکلر محلی اختصاص بدهند و بعضی‌نامه‌ها و پرسشنامه‌ها را با اطلاع عموم برسانند .

باستانشناس ، ستاره شناس ، گیاه شناس ، متخصصین اقتصاد و دادگستری و کشاورزی ، پزشک ، زبان شناس ، جغرافی‌دان و مهندسان هر کدام بنوبت خود می‌توانند تحقیقات علمی بسیار جالب توجه در فلکلر بکنند. مثلاً ضبط لغات محلی و زبان‌های بومی همچنین جمع‌آوری افسانه‌ها و قصه‌ها و ترانه‌ها نه تنها کمک گرانبهایی به علوم و فرهنگ فارسی خواهد بود بلکه ممکن است زمینه‌های تازه و بکری در شعر و هنر و ادبیات فارسی ایجاد بکند . برای موضوعهای مفصل ممکن است تقسیم کار قابل بشوند و برای نخواهد کشید که در هر محلی اشخاص با ذوق و کارشناس بوجود بیایند .

اسناد و مدارکی که جمع‌آوری میشود ، تمام آنها باید بدقت نگهداری و با ذکر نام گرد آورنده چاپ و منتشر گردد . زمانیکه همه این اسناد چاپ و در دسترس متخصصین گذارده شد، میتوان فلکلر سرتاسر کشور را بطور دقیق مطالعه و مقایسه و طبقه بندی کرد .

مجله «سخن» در نظر دارد پرونده‌ای برای جمع‌آوری فلکلر ایران تخصیص بدهد، و ضمناً چند صفحه را در اختیار نمونه‌های فلکلر ایران بگذارد. کسانی که از شهرستانها در یکی از قسمت‌ها که در «طرح کلی جمع‌آوری فلکلر» (شماره ۴ ص ۲۶۵-۲۷۵) ذکر شده تحقیقاتی بکنند و به اداره مجله بفرستند ، در صورتیکه دارای شرایط بالا باشد بچاپ آن اقدام خواهد شد و هر گاه مطالعات دقیق و کاملی راجع به فلکلر یک دهکده یا شهر و یا قبیله‌ای بدست بیاید مجله چاپ جداگانه آنرا بعهده خواهد گرفت و همچنین جوایزی برای گرد آورنده تعیین خواهد شد .

وہی ہے جو اس کی

پسند و ناپسند سے

بے خبر ہے

وہی ہے جو اس کی

داستان «ویس و رامین»^۱ که فخرالدین گرجانی در حدود ۴۴۶ هجری از زبان پهلوی اقتباس کرده و در ۸۹۰-۵ بیت سروده است، شاید بازمانده یکی از قدیمترین رومانهای عاشقانه باشد و بی شک یکی از شاهکارهای بی‌مانند ادبیات فارسی بشمار می‌آید.

مقصود از رومان عاشقانه به مفهوم ادبی جدید می‌باشد زیرا نه تنها بزبان سانسکریت و یونانی و غیره کتابهایی وجود دارد که ممکن است آنها را هر مدیفر رومان دانست، بلکه در ادبیات قبل از اسلام ایران نیز چندین داستان بزبان پهلوی موجود است مانند: رومان اساطیری «یادگار زریران» و رومان توصیفی «کارنامه اردشیر بابکان». همچنین نویسندگان یونانی و رومی و مورخین بعد از اسلام نام بسیاری از داستانهای عاشقانه را می‌برند که مثل وامق و عذرا اصل آنها از میان رفته است. مثلاً کتزباس Clésias اشاره بداستان عاشقانه شاهزاده مادی Stryaglios باملکه Zarinaia میکند که اصل کتاب در دست نیست؛ علاوه بر آنها داستانهایی مانند: رستم و سودابه، منیژه و بیژن، شیرین و فرهاد و خسرو شیرین از زمان باستان بجا مانده است بلکه بسیاری از داستانهای عاشقانه عامیانه مانند: بهرام و گلندام بطور یقین از یادگارهای پیش از اسلام میباشد.

اما آنچه ویس و رامین را از سایر رومانهای عاشقانه باستان ممتاز می‌سازد، نخست موضوع کتابست؛ زیرا برخلاف پهلوانان داستانهای عشقی قدیم که عموماً از افسانه و یا اشخاص تاریخی گرفته شده‌اند و داستانرا کوشیده که از جزئیات زندگی آنها بخواهند درس اخلاق و دلاوری و گذشت و غیره بیاموزد، موضوع ویس و رامین بسیار گستاخانه انتخاب شده و گویا بهمین علت پهلوانان آن خیالی است و با افسانه و با با تاریخ وفق نمیدهد. گرچه هر کدام از پهلوانان داستان بموقع از دادن پند و اندرز دریغ نمی‌نمایند ولیکن نویسنده شخصیت خود را تحت الشعاع قرار میدهد

(۱) ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، چاپ مجنوبی مینوی، تهران ۱۳۱۴

وازیں دو تناقض افکار و احساسات پهلوانان بهتر جلوه گر میشود. اما در همه جا ستایش از عشق سرکش جوانی آشکار است.

بطور اجمال موضوع داستان ویس و رامین از این قرار است: ویس دختر شهرو و رامین برادر شاه مؤبد عشق سوزان، شهوانی افسار گسیخته بهم ابراز میدارند. اما در کامیابی آنها موانع بسیاری در پیش است: ابتدا ویس نامزد برادر خود «ویرو» است. دردنباله گیر و دارهایی شاه پیری «مؤبد» نام شیفته او میشود و ویس را بزنی میگیرد. دایه ویس شاه مؤبد را افسون میکند و بعد میانجی میشود و وسیله نزدیکی ویس و رامین را فراهم می آورد.

ازین بعد، موضوع اساسی کتاب که داستان عشق ویس و رامین است شروع میشود. مانع بزرگ شاه مؤبد است و عاشق و معشوق از جدائیهایی که میان آنها میافتد بیوسته گله مند هستند. شاهکار شاعر بیشتر در توصیف این پیش آمدها و تجزیه روحی اشخاص و تشریح سستیها و احساسات و افکار پهلوانان داستان میباشد، که هر يك بطرز دقیقی مجسم میشود زمانی عشق و مرگ مانند رومان ترستان و ایروت *Tristan et Iseut* بهم آغشته میگردد و کتاب *لحن ناامیدی تلخ* و شاعرانه بخود میگیرد و هنگامی در توصیف عشق سرکش جوانی هبایه بارومان معروف *D.H. Lawrence* لورنس (*Lady Chatterley's Lover*) میشود. بالاخره ویس از بگرشته ماجرا و کامجویی و ناکامی و قیب که شاه مؤبد است در اثر پیش آمدی در شکار گاه در میگردد و عاشق و معشوق برادر می رسند و در آخر داستان پس از مرگ ویس، رامین در آتشکده ای معتکف میشود.

چیزیکه مهم است اینکه در تمام این منظومه شاعر هنرنمایی هایی از خود بروز داده است. مثلا باز بردستی سرودها، خوابها، ممنا و نامه نگاری را در آن گنجانیده. اصطلاحات عامیانه و امثال و همچنین اعتقادات و رسوم و افسانه ها را بسوق می آورد. زبان او گرچه نسبتاً قدیمی است، لیکن بفارسی ساده روان و بی پیرایه میباشد و در سرتاسر این کتاب با اندازه ای مهارت بکار رفته که شاعر را در ردیف داستان سرایان سرشناس قرار میدهد.

این داستان از لحاظ بسیاری از جنبه های ادبی که در بردارد شایان مطالعات دقیق میباشد. در اینجاموضوع داستان و مقایسه قهرمانان و تجزیه حوادث و افکار مورد بحث ما نمیشد، بلکه فقط بطور اختصار بمطالعه چند نکته خواهیم پرداخت. از جمله توضیح راجع به متن اصلی کتاب، اطلاعات شاعر، لغات پهلوی، عقاید شخصی شاعر و عقاید زرتشتی که نقل میکند و

همچنین به موادی از فلک‌ر که درین داستان بکار رفته اشاره خواهد شد.

۱- متن اصلی داستان ویس و رامین

شاعر مطابق معمول، پس از ستایش یزدان و محمد مصطفی و همچنین فرمانروایان زمان خود که سلطان ابوطالب طغرل‌بک و خواجه ابو نصر بن منصور بن محمد و عمید ابوالفتح مظفر بوده‌اند توضیحاتی در باره داستان ویس و رامین میدهد:

مرا يك روز گفت آن قبله دین

«چه گویی در حدیث ویس و رامین؟»

«که میگویند چیزی سخت نیکوست،

درین کشور همه کس داردش دوست.»

بگفتم: «کان حدیثی سخت زیباست»

ز گرد آورده شش مرد داناست!

«ندیدم زان نکو تر داستانی»

نماند جز بخرم بوستانی»

«ولیکن پهلوی باشد زبانش»

ندانم هر که برخواند بیانش.»

(۲۶-۳۳)

شاید مؤلف شالوده داستان خود را روی متن پهلوی قرار داده، اما چیزی که یقین است این متن بی شک ترجمه آزاد و منطوطی (بالاتر از زوارشن) به یازند بوده است:

بیوستند از ینسان داستانی»

درو لفظ غریب از هر زبانی

(۲۷-۵۲)

گرچه معلوم نیست که ترجمه متن اصلی تا چه اندازه دقیق بوده ولیکن چنانکه از مطالبات بعد بدست خواهد آمد، شکی نیست که شاعر نه تنها از متن منحرف شده، بلکه بخود میبالد که بوجه بهتری قصه را پرورانده است:

کجا اند آن حکیمان تا به بینند، که اکنون می سخن چون آفرینند؛

معانی را چگونه بر گشادند، برو وزن و قوافی چون نهادند

(۲۶-۳۸)

(۱) برای پیدا کردن ابیات ابتدا صفحه و سپس شماره بیت را نقل میکنیم.

هرچند نگارنده وقایع داستان را ظاهراً تاریخی جلوه میدهد و در یکجا اشاره به پیمان شکنی قیصر روم و لشکر کشی او به ایران میکند (۲۲۹-۱۳) ولیکن هیچیک از این پیش آمدها با حقیقت تاریخی وفق نمیدهد و نیز اسمهای خاص که ذکر میشود درین موضوع هیچ گرده ای بدست نمیدهد. این نامها از این قرار است :

شاه مؤبد ، شهره ، ویس ، رامین ، قارن (کارن) ، زرد (زدریر) ، ویرو ، آذین ، گل ، رفیدا ، ارغش . کوسان ، به گوی ، گهر ، بهروز ، شیرو ، نریسان ، بهرام ، رهام ، سام کیلو ، نوشروان (خسرو اول) ، قنقور ، (بخ پور) ، قیصر روم ، خاقان و غیره ..

نام پادشاه که مؤبد است میرساند که شاعر این اسم را بعلمت ضرورت شعری جانشین نام دیگری کرده است . و با نام « مؤبد » را بطور کنایه برگزیده ، زیرا این عنوان که متعلق به طبقه روحانیون زرتشتی است بطور یقین در زمان ساسانیان اسم خاص نبوده است . اسمهای جغرافیائی نیز بشکل بعد از اسلام ضبط شده است و املائی قدیمی و با شهر گمنامی که در زمان ساسانیان معروف بوده ذکر نمیکند . اگر اتفاقاً به اسم های قدیمی مانند « دهستان » برمیخوریم دلیل کهنه بودن اسناد کتاب نیست ، زیرا در کتابهای قدیم بعد از اسلام (حدود العالم) نیز ذکر شده است . این اسم ها از اینقرار است :

اران ، ارمن ، مکران ، گرگان ، موصل ، خوزان ، شیراز ، شستر ، روم ، خراسان ، عموریه (Amorion) قندهار ، کهستان ، همدان ، مرو ، اروند (الوند) ، آذربایگان ، ری ، دهستان ، دیلم ، چین ، بربر ، ماه آباد (زمین ماه ، بوم ماه ، کشور ماه) خوارزم ، سیاهان ، اصبطرخ (استخر) ، گیلان ، خوزستان ، نهاوند ، دماوند ، قاف ، دینور ، جیحون ، البرز ، هند ، غور ، گوراب ، کومش ، اهواز ، بغداد ، خرخیز ، سندور ، قنصور ، تبت ، شام ، ساوه ، آمل ، سفد ، چغان ، مصر ، قیروان ..

پس چنانکه ملاحظه میشود ، اینگونه مواد قدمت اصل کتاب را ثابت نمیکند . مگر اینکه تصور شود که شاعر برخلاف فردوسی عناوین و اسمهای را انتخاب کرده که مصطلح زمان خود او بوده است .

۴ - اطلاعات عمومی و شخصیت شاعر

از اشاراتی که در ضمن داستان شده چنین برمیآید که شاعر نه تنها از

متن پهلوی رومان منحرف گردیده، بلکه افکار و اطلاعات زمان خود را در آن گنجانیده است. مثلا شاعر اشاره بداستان خسرو شیرین میکند:

بدان تا مهر تو بخشد بر امین، پس او خسرو بود ما را توشیرین
(۱۴۷-۲۳۰)

گرفتش جام زرین دست سیمین چنان چون تاج خسرو دست شیرین.
(۱۴-۴۷۲)

نام داستان خسرو و شیرین در کتاب المحاسن ذکر شده است و نیز طبری و بلعمی بافسانه شیرین و فرهاد که شاید در اواخر دوره ساسانی مشهور بوده اشاره کرده اند. ولیکن این گونه اشارات بعد از اسلام مرسوم شده است.

افسانه اسکندر و رفتن او به ظلمات و آوردن آب زندگی (اسکندر نامه) گرچه آثاری از ترجمه متن پهلوی آن زبان سریانی وجود دارد ولیکن این شخص در زمان ساسانیان بعلمت غارت کتابخانه استخر و سوزانیدن کتابهای دینی زمان هخامنشیان منقور و ملقب به ملعون (گجسته) بوده و بعد از اسلام پهلوان اسرار آمیز معرفی شده است:

ز بوی و بس آب زندگانی، بخورد و مانند نامش جاودانی.
(۱۵۷-۳۲)

نه اورا جان بکوهی باز بستت، ویا در چشمه حیوان بشتت.
(۲۰۷-۳۲)

بر آمد لشگر گردون ز خاور، چنان کآمد ز تاریکی سکندر.
(۵۴-۴۹۲)

از اشاراتی که شاعر به افسانه های (یهودی و اسلامی) سلیمان و بلقیس و یوسف و لیلی و مجنون و نوح و قارون می کند پیداست که در زیر تأثیر عوامل ادبی بعد از اسلام قرار گرفته بوده. مشهور است که حضرت سلیمان زبان وحوش و طیور را میدانسته و مانند تهمورث دیوان در زیر فرمان او بوده اند:

هر آوازی بداند چون سلیمان هزاران دیورا دارد بفرمان.
(۱۸-۱۶)

پیام گوشک شد با سیمتن و بس، نشسته چون سلیمان بود و بلقیس
(۱۰-۱۷۱)

گهی رامین چو یوسف بود در چاه، گهی مانند عیسی بود بر ماه.
(۲۰۰-۲۵۳)

گهی با آهوان بودی بصحرا ، گهی با ماهیان بودی بدریا ،
 گهی با گور بودی در بیابان ، گهی با شیر بودی در نیستان .
 (۱۲۵-۲۸۹)
 ز گوهر شاخها چون تاج کسری به پیکر باغها چون روی لیلی .
 (۶-۲۹۳)
 اگر جان هزاران نوح دارم ، یکی جان را از او بیرون نیارم .
 (۴۳-۳۰۶)
 منم درویش با رنج و بلاجفت ، نوی قارون بی بخشایش زفت .
 (۲۸۳-۳۶۳)

از این مطالب چنین بدست میآید که فخرگر گمانی معلومات ادبی زمان خود را بنحوی می دانسته و مطابق ذوق زمان اشاره به سابقه ذهنی خوانندگان می کرده است - در چندین مورد شاعر اقرار میکند که عاشق پیشه و می پرست می باشد :

ترا گفتار من امروز پندست چومی تلخست ولیکن سودمندست
 (۸۶-۱۷۹)

شاعر جوان اشعار خود را می ستاید و طلب آموزش میکند :

چو این نامه بنخوانی ای سخندان ، گناه من بخواه از پاک یزدان ؛
 بگو : « یارب بیامرزد این جوان را که گفتست این نگارین داستان را »
 (۵۹-۵۱۲)

بگفتم داستانی چون بهاری درو هر بیت زیبا چون نگاری
 (۵۳-۵۱۲)

افسانه ای درباره زندگی فخرالدین گرجانی مشهور است که بعضی از تذکره نویسان نقل کرده اند و خلاصه آن این که وی معشوقی داشته و پس از رنج بسیار ، شبی وصال او دست میدهد و شاعر از کمال عشق بر بالین معشوق خفته نشسته و گریه کرد او شمعها فروخته ، از بخت بد ، ناگهان شمع میافتد و خانه آتش میگیرد و معشوق وی در آن آتش میسوزد. از این پس ، همه عمر شاعر در سوز و گداز یاد بود این عشق ناکام گذشته است. در اینجا شاعر گله از روزگار دارد و بعشق ناکام خود اشاره میکند :

چه خوش باشد چنین عشق و چنین حال ، گر آید مرد عاشق را چنین فال ،
 بعشق اندر چنین بختی بیساید ، که تا پس کار عشق آسان بر آید ،
 بسا روزا که من عشق آزمودم ، چنین یک روز از او خرم نبودم ؟

زمانه زانکه بود اکنون بگشتست^۱ مگر روز بهیش اندر گذشتست^۱
(۷۲-۴۶۸)

در مکالمات و تشریح احساسات، شاعر هنرنمایی‌ها و وزیر کی‌های
بخصوص نشان میدهد. در یکجا معیانی از زبان کوسان می‌آورد (ص ۲۹۳)
سپس جزو نامه و بس (ص ۴۳۱) همین معما را حل میکند. ولیکن در همه جا
این مطلب صدق نمیکند و گاهی ابیات ست و مضامین مکرر نیز دیده
میشود و بعضی اوقات لغزشهایی در توصیف و با تجزیه احساسات وجود دارد:
جهان خوش گشت و کم شد برف و سرما، درآمد باز پیش آهنگ گرما.
(۲-۴۶۹)

در چند بیت بعد از زبان شاه مؤید میگوید:
کنون باری زمستان است و سرماست، نباید روز و شب جز رود می خواست.
(۴۴-۴۷۱)

۳- عقاید اسلامی

از آنجا که مکرر اشاره به افسانه‌های سامی: یهودی، مسیحی و اسلامی
میکند و آداب و رسوم آنها را جزو آداب و رسوم زرتشتی می‌آورد، پیداست
که گرچه شاعر مضامین و یا مطالبی را از متن اصلی گرفته ولیکن در سر-
تاسر این اثر بی‌پیل خود و به موجب مقتضیات زمان تصرف کرده و نتوانسته
مثل فردوسی موضوع را با اسناد صحیح تطبیق بدهد. مثلا افسانه فریب
خوردن آدم خاکی و سقوط ابلیس، (Diabolos) اصل آن یهودی و
اسلامی است و بهیچوجه در افسانه آفرینش زرتشتی سابقه ندارد:

گنه کرد آدم اندر پاک مینو. هر آینه منم از گوهر او^۱
(۲۶۲-۴۲۸)

بگوهر نه خدایی نه فرشته، یکی ای همچو ما از گل سرشته،
(۴۲-۱۵۴)

دل رام آنگهی بشکبید از ویس^۱ که از کردار بد بشکبید ابلیس^۱
(۲-۱۸۳)

دو ضمن کتاب مکرر اشاره به فردوس (Pairidaēza)^۱ حور

^۱ A. Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Qur'an, 1938, p:

دیده شود. 223_4

- (Hūraodha) ۱ و رضوان ۲ میشود. گرچه این لغات از فارسی گرفته شده
 ولیکن شاعر بمفهوم اسلامی آورده است:
- چنان بایسته کرد آن بافرین را ، که در فردوس رضوان حورعین را
 (۴۴-۴۲)
- توی بانوی ایران ماه توران ، خداوند بتان خورشید حوران
 (۶۱-۱۳۷)
- بهشتی بود گفתי کاخ و ایوان ، مرو را حورویس و دایه رضوان .
 (۲۴-۱۵۶)
- چه سودست از بخوبی حور عینست ، که با من مثل دیو بد بکینست ؟
 (۹-۲۸۳)
- اگر صد سال بینی او همانست ، نه حور العین و ماه آسمانست .
 (۸۵-۳۰۰)
- گلی بابوی مشک و رنگ باده ، فرشته کشته رضوان آب داده .
 (۴۴-۳۲۶)
- تو گفתי حور بی فرمان رضوان ، ز نا که از بهشت آمد بگیهان .
 (۱۰-۴۵۱)
- هم آتشگاه و هم دخمه چنان بود ، که رضوان را حسد بر هر روان بود .
 (۳۸-۵۰۸)
- گرچه افسانه یاجوج و ماجوج اصل قدیمی دارد و به علاوه در اسکندر
 نامه سریانی آمده و لغت عبری هم دارد ، ولیکن شاعر از سنت اسلامی
 ملهم شده است .^۳
- تو گفתי سد با جوجست لشکر ، هم ایشان باز چون ماجوج بی مر .
 (۵-۱۸۸)
- همچنین اشاره به چشمه زمزم و حوض کونر و درخت طوبی^۴ میشود :
 چوپیش ورس شد او را دژم دید ، زگریه در کنارش آب زم دید .
 (۱-۱۵۲)

1_ A. Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Qur'an, 1938, p: 119_20

(۲) آقای دکتر م . مقدم حدس میزنند که از لغت اوستایی Raôdha به معنی رستنی آمده و رضوان به معنی باغبان میباشد .

3_ A. Jeffery, Forg Vocab. of the Qur'an; 1938, p:288

(۴) زند و هومن یسن ، چاپ تهران ۱۹۴۴ ص ۵۸ با دداشت ۲ دیده شود.

- تو گفתי رود مروش کوثر آمد ، همان بومش بهشتی دیگر آمد .
(۸-۱۷۱)
- تو گفתי شیر و می بودند درهم ، و یا بر هم فکنده خزو ملحم .
(۲۰۱-۲۲۴)
- تو گفתי بکسر از دوزخ برستند ، بزیر سایه طوبی نشستند .
(۵۰-۵۰۳)
- در آیین زرتشت بهشت و دوزخ جاودان نیست و پس از تصفیه گناهکاران، همه یکسان خواهند شد :
- اگر رامین همه نوشت و شکر ، بهشت جاودان زو هست خوشتر .
(۸۲-۱۶۷)
- شاعر دوزخ زرتشتیان را که مانند زهریر سرد است و در جانب شمال واقع شده با دوزخ مسلمانان اشتباه میکند :
- بدین سر رنگ و رسوایش بی مر ، بدان سر آتش دوزخ برابر ؛
(۱۳۱-۱۳۱)
- اگر کاری کنم بر کام دیوم ، بسوزد مرا گیهان خدیوم .
(۱۳۴-۱۳۱)
- مدان دوزخ بدان گرمی که گویند ، نه اهریمن بدان زشتی که چویند ؛
(۹-۱۹۳)
- اگر صد سال گبر آتش فروزد ، هم اوروزی بدان آتش بسوزد ؛
(۵۲۹-۴۴۳)
- رو گیری زنان را نیز مطابق اسلام امری مسلم میدانسته :
- نهفته روی او که گاه دیدی ، بنزد شاه با در راه دیدی .
(۱۷-۱۶۲)
- کسان شاه و سر پوشیدگانش ، بزاری سوخته کردند جانش .
(۲۶-۱۷۵)
- ببرده در تو بانو باش و خاتون ، که من باشم شاهان ز بیرون .
(۱۰-۳۰۲)
- پس آنکه چون زنان پوشیده چادر ، به پیش و پس بانو شد بر استر .
(۲۲-۴۹۰)
- چهل جنگی همه گرد دلاور ، کشیده چون زنان در روی چادر .
(۴۵-۴۹۱)

(۱) L. Casartelli, Phil. Relig. du Mazdéisme, p: 177-81.

در آیین مزدیسنا سگ جانور محترم و قابل ستایش بوده است. بعد از اسلام ناگهان جانور نجس و منفور میشود :

بگیتی نی ز تو نا یار سا تر ، ز سگ رسوا تر و زوی بی بهاتر ؛
بیارید این پلید بد کنش را ، بلایه گند بیرسگ منش را .
(۱۷-۱۶۳)

چو دایه پیش تو آمد براندی ، سگ و جادو و پردستانش خواندی .
(۳۰۴-۴۳۰)

از آنجا که شاعر اشاره بافسانه عمر میکند که خاک او را بخود نگرفته و در خواب «سبزپوش» ظاهر میشود میرساند که شیعه بوده است :

تن من گر بدین حسرت ببرد ، بگیتی هیچ گورش نه پذیرد .
(۸-۴۹۵)

بخواب اندر فراز آمد سروشی ، جوانی خوب رویی سبز پوشی .
(۱۵۹-۲۹۱)

در صفحه ۳۷۶ تشبیهاتی که از حروف الفبا میآورد برای حروف فارسی جدید است که از عربی اقتباس شده :

خط نامه چو بخت من سیاهست ، همان نونش چو پشت من دوتاهست
(۵۰۲-۳۷۶)

من و تو هر دو خواهم مست و غرم ؛ زبان لام الف پیچیده در هم .
(۵۰۵-۳۷۶)

۴- زبان شاعر

بنظر میآید که فخر گر گاهی اطلاع دقیق از لغات فارسی و معانی آن داشته است ؛ زیرا شعرای قدیمتر از او هستند که با لغات را مسخ کرده و یا بمعنی مجازی بکار برد اند ؛ (لغت فرس اسدی دیده شود) ۱- از این رو استعمال لغات بجای خود و یا مفهوم اصلی، همچنین اطلاع وسیع شاعر در اصطلاحات و لغات عامیانه و امثال به ارزش کتاب میافزاید. درین داستان سه دسته لغات کهنه برمیخوریم :

۱- لغاتی که بشکل اصلی یهلموی استعمال شده و تغییرات بعدی لهجه های فارسی را ندیده مانده: زمی (۳-۳۲) = Zamik = زمین.

(۱) مجله موسیقی سال دوم شماره ۷۳۶ ص ۲۶-۳۰ و شماره ۸ ص ۳۱-۶ دیده شود.

(۲) برای احتراز از تکرار شعر، ابتدا صفحه سپس شماره بیت بدنبالش ذکر میشود .

گیا (۶۸-۲۷) = gyâ = گیاه . کسی (۶۸-۴۸) = vosi = کسیل . نفریدن (۱۴-۸۵) = nifritan = نفرین کردن . اومید (۱۰۴-۱۳۰) = امید . پول (۵۵-۱۷۴) = pûhl = پل . کاوین (۸۰-۳۲۰) = kâvên = کابین و غیره .
 ۲- لغاتی که بشکل زبان بومی و یا بلمهجهٔ محلی ضبط شده است مانند: یاقه (۱۰-۶۹) یاوه . همچنین لغت « واژگونه » که به سه شکل گوناگون آمده است : باژگونه (۱۵۶-۴۲۲) واشگونه (۶-۴۹۸) باشگونه (۲-۵۰۶) خسوران (۲۱-۵۱) و غیره ..

۳- لغات مهجور فارسی - پهلوی که با معانی صحیح بکار رفته است . از اینگونه لغات بسیار است و مکرر استعمال شده ، برای نمونه بچند مثال اکتفا میشود : افسوس (۴۵۳-۴۳۹) آهو (۲۸-۳۲) آمیختن (۲۱-۶۶) باره (۲۰-۵۳) باژ (۲-۲۵۳) برز (۲۲۶-۱۴۶) بزه (۱۷-۳۴۰) بوختن (۱۷۳-۲۲۳) بالودن (۶۶-۴۶۸) پتیاره (۱۰-۱۲۴) پدرام (۱۲۷-۶۲) پذیره (۱۳-۱۶۲) بسیجیدن (۳۹-۱۷۶) خسته (۱۹۵-۲۵۲) خوار (۴۶-۹۵) خوی (۳-۵۵) خویش کام (۱۱۲-۱۳۰) درویش (۵۳-۱۷۴) دژ - دژخیم (۸-۵۲) دژ آگاه (۶۵-۴۹۲) دژ کام (۱۱۸-۳۴۶) دژمان (۴۰-۱۷۳) دشخوار (۱۸۴-۲۲۳) دوال (۲۱-۷) دهش (۴۳-۳) رامش (۱۳-۱۶) روسبی (۲۰-۱۶۳) سبنج (۲۱۹-۴۲۵) کستی (۹۲-۲۷۹) کوشش kōxshishn (۱۴-۴۹۵) مت mōst (۴۰-۲۶۶) منش mēnishn (۱۷۵-۱۱۸) نغچیر (۴-۱۶۱) نشت (۸۶-۱۴) نماز (۲۳-۱۰۹) نواگر (۱۲-۲۹۳) نابش (۱۲-۴۶۹) نیرنگ (۲۱-۳۲) ویوکان (۲۱-۵۱) هفتورنگ (۷-۷۹) همال (۱۰۹-۳۵۲) همداستان (۲۳۷-۱۴۷) هوش aush (۳۰۳-۳۶۴) . و غیره .

برای کتاب ویسی و رامین شایسته است که فرهنگی جداگانه فراهم شود و در قسمتهای مختلف میتوان لغات و اصطلاحات آفریقای را بدست آورد مثلا راجع به موسیقی برای مطرب لغات: رامشگر ، رود ساز و نواگر آمده است . آلات موسیقی : نای ، کوس ، طبل ، گاو دم ، تیره ، ستور ، طنپور ، رود ، چنگ ، بربط و غیره میباشد و اختراع چنگ رامین (۵۰۵-۸۷) زابه رامین نیست می دهد گویا بعضی از لغات و اصطلاحات را شاعر ترجمه کرده است . مثلا چهار عنصر (هوا ، خاک ، آب ، آذر) را به چار مادر

(۱) در کتاب «ریدک خوش آرزو» چاپ ادنوالاس ۶۵ ، هونواگر (خیاگر) آمده و در یکی از قطعات مانوی برای همین لغت «هونوازان» بکار رفته است .

(امهات) ترجمه میکند (۴-۶۳) همچنین در اکبر و دب اصغر را به خرس مہتر
و خرس کہتر (۸۲-۳۲) ترجمه کرده است .

درین منظومہ بکنایات و تشبیہات بکر و کمیابی بر می خوریم :
دوزلفش مشک و رخ کافور و شنکرف ، چوزاغی اوفتاده کشته بر برف .
(۵-۱۰۰)

گہی شمیر زد بر تنش سرما ، گہی آسیب زد بر جانش گرما .
(۱۱-۲۰۳)

نہ مرده بود یکبارہ نہ زندہ ، میان این و آن شخصی رونده .
(۷۱-۹۰)

نہ روست این کہ بزدانی نگارست ، سرای شاه از و خرم بہارست .
(۱۹-۱۴۹)

ولیکن جان خویش آنکہ سبارم ، کہ دود از جان شاہنشہ بر آرم .
(۹۷-۲۷۰)

هنوز آن مرز دوشبزه بہاندست ، بر اویک شاه کام دل نراندست .
(۱۹-۴۹۵)

نشستم در فراقت روی و مویم ، بدان تا بوی تو از تن نشویم .
(۲۱۳-۳۵۹)

شبہ رنگش سیہ همچون جوانی ، برامین داد کام جاودانی .
(۷۶-۴۹۳)

بسیاری از مضامین فخر گرگانی را شعرای بعد از او مانند خیام و
سعدی و حافظ و نظامی گنجوی و غیرہ بکار بردہ اند و بنظر می آید کہ خود
شاعر مضامینی را از فردوسی گرفته باشد :

درختی کہ تلخست ویرا سرشت ، اگر بر نشانی بیاغ بہشت ...
(فردوسی)

درخت تلخ ہم تلخ آورد بر ، اگر چہ ما دہیش آب شکر .
(۴۸-۷۱)

این بیت صفحہ ۳۹۸-۵ تکرار شدہ است و با درین بیت :

الا ای خاک مردم خوار تا کی ، خوری ماء و نگار و خور و کی ؟
(۳۱-۲۶۶)

نسیمی کز بن آن کاکل آہو ، مرا خوشتر ز بوی سنبل آہو ..
(باباعلم)

نسیمی کز نگارین دلبر آید ، ز بوی مشک و عنبر خوشتر آید .
(۴-۴۰۵)

ما لعبتگنايم و ذلک لعبت باز . . (خیام)

بما بازی نماید این نپهره ، چنان چون مرد بازی کن بپهره .
(۳-۴۴۹)

خوابی و خیالی و فریبی و دمی است . (خیام)

جهان خوابست و مادر وی خیالیم ، چرا چندین درو ماندن سگالیم ؟
(۳-۴۹۷)

تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است . (سعدی)
تو کفتی گوز بر گنبد همی شاند ، و یا در بادیه کشتی همی راند .
(۶۵-۹۶)

استاد و معلم چو بود بی آزار ، خرسک بازند کودکان در بازار .
(سعدی)

معلم چون کند دستان نوازی ، کند کودک به پیش پای بازی .
(۳۴-۱۶۴)

تو نیکی میکن و در دجله انداز . . (سعدی)

بکن نیکی و در دریاش انداز ، که روزی لولو گشته پایش باز
(۳۳-۵۰۲)

بعضی اوقات سعدی عین بیت فخر گرگانی را و یا با اندک تغییری
آورده است :

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد ، چنان افتد که هرگز بر نخیزد .
(۴۶-۱۱)

اگر صد سال گبر آتش فروزد ، هم اوروزی بدان آتش بسوزد ؛
(۵۲۹-۴۴۳)

در اشعار حافظ نیز بهضامین اشعار ویس و رامین برمی خوریم :

چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله ،

که روز بی کسی آخر نیروی ز سرم

عفا الله زین دو چشم سیل بارم ، که در روزی چنین هستند یارم .
(۳۹۹-۳۷۰)

بنظر میاید که مثنوی «آهوی وحشی» حافظ تحت تأثیر اشعار ویس
و رامین سروده شده و از بیت نخستین آن بخصوص این تأثیر بخوبی
هویدا است :

الای آهوی وحشی کجائی ، مرا با تست چندین آشنائی ...
 علاوه برین «ویس ورامین» سرمشق شعرای بزرگ در مثنوی‌های
 هاشقانه قرار گرفته و تأثیر آن «در خسرو شیرین» نظامی که نیز بهین‌وزن
 است بسیار دیده می‌شود. شاید بواسطه همین همانندی است که وقتی نام
 فخرالدین گرجانی فراموش شده ویس ورامین را دسته‌ای به نظامی گنجوی
 و برخی بنظامی عروضی نسبت داده‌اند.

هـ عقاید زرتشتی و افسانه‌های قبل از اسلام

در مقابل افسانه‌ها و معتقدات اسلامی که فخر گرجانی جزو داستان
 ویس ورامین می‌آورد ، اطلاعات دیگری از عقاید و آداب و رسوم زرتشتی
 میدهد که پیداست از منابع اصلی گرفته و شاعر بتقلید از فردوسی کوشش
 نموده که این مواد را در داستان خود بگنجاند.

پیدایش زمان و مکان را چنانکه در کتابهای زرتشتی آمده بر اساس
 قطبیت Polarité شرح میدهد:

بدان جایی که جنبش گشت پیدا ، و زان جنبش زمانه شد هویدا ؛
 مکان را نیز حد آمد پدیدار ، میان هر دو آن اجسام بسیار ،
 (۱۸-۲)

وظیفه ثوابت را (روشنان) که ستارگان اور مزدی هستند و به
 نگاهبانی سیارات (پاختران) اهریمنی گمارده شده‌اند بموجب آفرینش
 زرتشتی بیان میکند :

وزیشان آمد این اجرام روشن ، بدان گل میان سبز گلشن .
 (۲۶-۲)

یکی را در کوی صورت به فرمان ، یکی بر راستی اورانگهبان .
 (۴۹-۴)

در چند جا اشاره به «هفت کشور» میشود : (۱۶-۲۰) (۸-۹۳)
 (۱۱۰-۳۳) در زمان ساسانیان زمین به هفت کشور تقسیم میشده از این قرار:
 ارزه ، ساوه ، فرددفش ، ویددفش ، وروبرست ، وروگرس و خونیرس
 که نام کشور مرکزی از کشورهای هفتگانه است و ایرانشهر درین کشور
 هفتم واقع شده است.^۲

(۱) زاد و مومن بسن ، چاپ تهران ۱۹۴۴ . ص ۲-۲۰

(۲) بند هشت W. West ، ۱۸۸۰ ، در پنجم بند ۸ در یازدهم بند ۳ دیده شود

فره (خوره Xvarnah) نورتقدس والوهیت (روح القدس) میباشد.
که با پادشاهان باستان ایران بوده است^۱ در این کتاب به اشکال، فر (۵۹۱-۳۸۲) فریزدان^۱ (۱۷-۴۱) فرخداثی، (۱۹-۲۵) فر آسمانی^۱ (۵-۲۴) برمیخوریم.

بر حسب سنت زرتشتی برای پهلوانان خود اشرافیت قایل است و
«تخته» و نژاد آنها را میستاید:

بغوه شاه و مهتر بگوهر شاه مؤید را برادر .
(۷۴-۱۲۸)

بایران در نژاد او کیانی^۱ بزرگی در نژادش باستانی .
(۲۸-۵۰۲)

نام سروش که یکی از بزرگترین فرشتگان دین زرتشت است که
بمردمان فرستاده شد و شبها به یاسبانی دنیا از گزند دیوان و جادوان
گمارده شده است^۲ مکرر میاید:

سروشست سال و مه انتر کنارست، بگفتارت همیشه گوش دارست.
(۵۹-۱۳۷)

بسی کرد آفرین با پاک دادار^۱ پس آنگه دیو را نهرین بسبار؛
سروشان را بنام نیک بستود، نیایشهای بی اندازه بنمود .
(۲۸-۴۴)

گواتان بس بود دادار داور، سروش و ماه و مهر و چرخ و اختر.
(۳۲-۴۴)

گهی گفتی که گر باوی بگوشم ندانم چون دهد یاری سروشم.
(۱۱-۴۹۶)

اهریمن (شیطان) را نیز بموجب معتقدات زرتشتی یاد میکند:
سیاس جاودان باشدت بر من^۱ که آهرمن نیابد راه در من .
(۱۸۶-۱۴۴)

سپر دم نام نیکو اهرمن را^۱ علم کردم بزشتی خویشتن را!
(۴-۲۸۳)

تیمورس معروف به «دیوبند» است و لیکن بموجب اسناد قدیمی در
اینجا هم جیشید دیوبند معرفی میشود. در فارسنامه ابن ابیطی می نویسد که

(۱) چنان شاه با او در گشت ازیدی که باید زو مرده ازیدی.

(فردوسی)

(۲) دارمستتر، زند و اوستا، [ص ۳۵۷].